بدایع

افصح المتکلمین شیخ مصلح الدین
سعدی شیرازی

تقی ارانی



تهران، ۱۳۵۸



شرکت سهامی کتابهای جیبی

با همکاری مؤسسهٔ انتشارات امیرکبیر

بدایع شیخ سعدی شیرازی

زیر نظر تقی ارانی

چاپ اول: ۱۳۰۴ چاپخانهٔ کاویان برلین

چاپ دوم: ۱۳۵۸

چاپ وصحافی: چاپخانهٔ سپهر، تهران

حال مرحوم لوکاس کینگ

لوکاس کینگ پسر هانری‌کینگ در سنهٔ ۱۸۵۶ در شهر دوبلن متولد شده و پس از اتمام تحصیلات خود در مدرسهٔ عالی ترنتی دوبلین در سنه ۱۸۷۸ خدمات دولت انگلستان‌را در هند عهده‌دار گردید و چون لیاقت و جدیتی بظهور رسانید مشاغل مهمی باو واگذار گردید مثل حکومت نواحی پیشاور، ملتان و راولپندی.

پس از مراجعت از هندوستان در تاریخ ۱۹۰۵ پرفسور زبان فارسی و عربی در انویرستهٔ دوبلن شد مشارالیه علاوه بر زبان فارسی سایرالسنه مشرق‌را هم بخوبی میدانست.

تالیفاتش از قرار ذیل است:

تاریخ بابر، شرح احوال امیر تیمور گورکان (هنوز در تحت طبع است) رسالهای‌متعدد و یادداشتهای‌مفصلی درخصوص اورالازائی.

لوکاس‌کینگ در سنهٔ۱۸۹۱ دختر مستر الفرد هارمس ورث را بعقد نکاح خود درآورده صاحب یک پسر و سه دختر گردید.

مقدّمه

بدایع شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی که خوداز بدایع روزگار بود یکی از نفیسترین قسمتهای گنجینهٔ کلیّات این شاعر بزرگوار را تشکیل میدهد.

در خصوص مؤلّفات و شرح حیات سعدی تحقیقات زیادی بعمل امده علمای چند عمری مصروف این خدمت نموده‌اند. بهمین ملاحظه ما در اینجا از ذکر جزئیّات احوال شاعر صرف نظر نموده فقط بایراد بعضی ملاحظات میپردازیم؛ کتاب موسوم به ESSAI SUR LE POET SA'DI (تحقیقات در بارهٔ سعدی‌شاعر) که در سال ۱۹۱۹ مسیحی بتوسط یکنفر فرانسوی موسوم به «هانری‌ماسه» در پاریس انتشار یافته است و شاید بهترین رساله‌ای باشد که در این موضوع تألیف شده کتاب بسیار نفیس و جامعی است، این کتاب در ۳۴۷ صفحه شامل چهار باست و هر باب چند فصل دارد که ما برای استحضار خوانندگان مختصراً بدانها اشاره میکنیم: باب اول در خصوص شخص سعدی، باب دوّم در تحقیق عقاید و افکار او، باب سوّم در صفت شاعری او، باب چهارم در خصوص کتب و رسالهائیست که تا کنون در بارهٔ سعدی بالسنهٔ مختلفه تألیف شده، از اینرو این کتاب جامع تمام تحقیقات راجع بسعدی است. علاوه بر این در کتاب تاریخ ادبیات ایران بزبان انگلیسی A LITERARY HISTORY OF PERSIA. (جلد از فردوسی تا سعدی صفحه ۳۲۶) تألیف براون و در کتاب «اساس فیلولوژی ایرانی» بزبان آلمانی GRUNDRISS DER IRANISCHEN PHILOLOGIE. بقلم اِته شرح مفیدی راجع بسعدی موجود است.(۱)

سعدی بعقیدهٔ مشهور در شیراز بسال ۵۸۰ متولد و ۶۹۰ یا ۶۹۱ وفات یافته است و معاصر با اتابکان فارس بوده نام پدرش عبدالله ولی اسم خود

---

(۱) کتاب اخیر شاید بهترین و جامعترین کتابیست که در بارهٔ زبان فارسی نوشته شده.

شاعر معلوم نیست و شیخ مصلح الدین که بسعدی خطاب میشود نام پدر اوست و لقب خودش شیخ مشرف الدین است و سعدی تخلص شاعرانهٔ اوست که بمناسبت اسم ممدوح خود اختیار کرده .

درآخرنسخه‌ای که در این کتاب زیرصفحات جزء یادداشتها باعلامت. I بدان اشاره میشود (شرح این نسخه در زیر خواهدآمد) وتاریخ تحریر ان سی و شش سال پس از وفات شاعر است عبارت عربی ذیل موجود است: (نقلت من خطّ المصنّف و هو مشرف الدین بن مصلح الدین عبدالله) این عبارت دو اهمیّت دارد یکی اینکه از روی ان بخوبی واضح میشود که نام سعدی مشرف‌الدین است و مصلح الدین اسم پدر اوست دیگر اینکه صحّت و قدمت نسخه سابق الذکر را ثابت نموده آشکار میکند که این نسخه از روی خط خود سعدی استنساخ شده است و بهمین نظر این نسخه اهمیّت زیاد در نظر محققین دارد ولی متأسفانه ناقص است.

سعدی از دوازده سالگی شروع بمسافرت کرده سی سال از زندگانی صد و اند سالهٔ خود را در مدرسهٔ نظامیّهٔ بغداد بتحصیل علوم پرداخته سی‌سال دیگر همواره درسفر بوده ، مسافرتهای او را اگرچه نمیتوان باترتیب و تاریخ دقیق معین کرد ولی انچه که از اشارات مختلفهٔ گلستان و بوستان او بر میآید به بین النهرین و آسیای صغیر و مصر و مراکش و شام و بیلقان (شاید از شهر تبریز) و کجرات و غیره سفر کرده و مسافرت او در مغرب مصادف با جنگهای صلیبی بوده و سعدی اسیر شده . پس از سی سال جهانگردی بشیراز امده و در گوشه‌ای بیرون شیراز رحل اقامت افگنده شاید اغلب آثار خود را نیز در همان زمان تألیف نموده است و اگر تاریخ تولد که ذکر کردیم صحیح باشد سعدی گلستان خود را مطابق شعری که میگوید :

در آن مدّت که ما را وقت خوش بود　　زهجرت ششصد و پنجاه و شش بود

در سنّ هفتاد و شش سالگی پس از مسافرتها و جهانگردیها تألیف نموده .
این شاعر بزرگوار در زمان حیات خود نیز مورد توّجه بوده ، تربتش بیرون‌شهر شیراز در باغ با صفا و دلگشائیست .

تألیفات سعدی چون نتیجه و حاصل تحصیلات و تجربیات طولانیست بسیار پر معنی و در نهایت درجه اهمیت است و از لطیفترین محصولات گلستان ادبیّات فارسی میباشد .

مجموع تألیفات شاعر را تقریباً سی و پنج سال پس از وفات او شخصی موسوم به علی بن احمد بن ابی بکر بیستون جمع کرده ، نخستین بار کلیّات سعدی (شامل رسالات ، گلستان ، بوستان ، پندنامه ، قصائدعربیه ، قصائدفارسی ، قطعات ، ملمّعات ، طیّبات ، بدایع ، خواتیم ، غزلیّات‌قدیمه ، خبیثات ، رباعیّات‌و مفردات) بدستیاری مولوی محمّد رشید و هارینگتون (Harington) انگلیسی در سال ۱۲۰۹ در کلکته بخط نستعلیق چاپ شده که بهترین چاپهای کلیات است . پس از آن تا کنون قریب بیست بار دیگر کلیّات بچاپ‌رسیده‌هشت بار در بمبئی ، چهاربار در طهران ، سه بار در تبریز ، دو بار در کلکته ، یک بار در لکنهو ، یک بار در دهلی و یک بار هم در خانپور . در خود ایران برای اولین دفعه در شهر تبریز بسال ۱۲۵۷ چاپ شده . گلستان برای اولین بار مدتها قبل از کلیّات بسال ۱۰۶۹ در امستردام چاپ شده ولی تا انوقت ترجمهٔ گلستان یکبار در پاریس بطبع رسیده بود بعد از ان چند بار در کلکته چاپ شد . در ایران برای نخستین مرتبه در سال ۱۲٤۰ در تبریز چاپ شد . رویهمرفته گلستان ۷۲ مرتبه طبع شده و چاپ اخیر آن (بنظر نگارنده) چاپ برلین است که در مطبعهٔ کاویانی با اسلوب خوبی بطبع رسیده . گلستان ٥٥ مرتبه بالسنهٔ مختلفه ترجمه شده و ترجمه آلمانی ان که از « دکتر روزن »[1] است ترجمه بسیار خوبیست و میتوان گفت که انسان از خواندن بعضی قسمتهای آن باندازهٔ خود اصل محظوظ میشود .

کتاب بوستان به تنهائی اولین بار بسال ۱۲۲۹ در کلکته بطبع رسیده ولی مدتی قبل از آن بالسنهٔ خارجی ترجمه شده بود . در ایران نخستین دفعه سال ۱۲٤۷ در تبریز چاپ شده و کلیّتهً ۳٤ مرتبه طبع و ۱۷ بار ترجمه شده است.

غزلیّات سعدی تا این اواخر جداگانه بطبع نرسیده فقط جزء کلیّات انتشار

---

(۱) سابقاً سفیر آلمان درطهران و اخیراً وزیر امورخارجهٔ آلمان بود .

یافته بود. ولی بالاخره اهمیّت و مقام ادبی این ترانهای شیرین ادبیّات شرقی نظر اهل نظر و مستشرقین را متوجّه خود ساخت تا اینکه مقداری از غزلیّات جداگانه منتشر شد.

غزلیّات سعدی چهار دسته است: طیّبات، بدایع، خواتیم و غزلیّات قدیمه. عدّهٔ غزلیّات طیّبات بیشتر ازسه قسمت دیگر یعنی ٤١٨ است درصورتیکه مجموع غزلیّات سه جزء دیگر فقط ٢٩٦ میباشد. نسخهٔ حاضره که عبارت ازجزء بدایع است ١٩٠ غزل دارد.

اگر در غزلیّات سعدی کاملاً دقت کنیم ملاحظه خواهیم نمود که شاعر بعرفان و تصوّف کاملاً آشناست و از این نقطهٔ نظر اشعار او دارای مقام مهمّی است ولی بعقیدهٔ بعضی در تغزّل بپایهٔ حافظ و در تصوّف بپایهٔ مولوی رومی و عطّار نمیرسد. امّا مستشرق انگلیسی «پرفسور براون» در کتاب تاریخ ادبیّات ایران (که بدان اشاره کردیم) دراین خصوص مینویسد:

. . . in his Odes Sa'di considered as inferior to no Persian Poet, not even Hafiz.

در تغزّل سعدی از هیچیک از شعرای ایران حتّی از حافظ هم کمتر نیست.

با تمام این احوال غزلیّات سعدی در ادبیّات ایران پایهٔ بس بلندی دارد که هر صاحب ذوق سلیم را مجذوب خود مینماید.

زحمت انتشار یک سلسله غزلیّات را مرحوم پروفسور «لوکاس کینگ»[1] شروع نمود. طیّبات را با اسلوبی که در همین نسخهٔ بدایع ملاحظه میشود سال ١٩٢٠ در کلکته انتشار داد و زحمت ترتیب و مطابقهٔ نسخهٔ حاضره را متحمل شده غزلیّاترا بزبان انگلیسی نیز ترجمه نمود. متأسفانه چند ماه قبل پس از تمام شدن چاپ بدایع آخرین مراسله که ازانگلیس میرسید فوت پروفسور لوکاس کینک را خبر میداد ولی زحمات او از نظر دانش پژوهان محو نشده ذکر خیرش باقی خواهد ماند.

---

(١) معلّم زبان فارسی در دارالفنون دوبلن.

در این کتاب نسخه‌بدلها بتوسط اشارات نسخ مختلفه در زیر صفحات معیّن شده تا خواننده در صورت داشتن آن از تمام نسخ خطّی و چاپی دیگر بی نیاز باشد و نیز وزن اشعار با تعیین نام عروضی و اشاراتیکه مابین مستشرقین برای تعیین اوزان اشعار شرقی معمولست بالای هر غزل نوشته شده.

ما در زیر علامات و اشارات یادداشتهای زیر صفحات را شرح داده نیز ترجمهٔ بعضی کلمات انگلیسی را که اغلب تکرار میشود مینویسیم.(۱)

اشارات بنسخ خطّی

(I) : اشاره بنسخهٔ ادارهٔ هندوستان است وما در مشروحات گذشته از این نسخه اسم بردیم، تاریخ تحریر آن ۷۲۸ هجری (۱۳۲۷ میلادی) است و اشعار ان بترتیب حروف هجا مرتب نشده غزل اوّل طیّبات با قافیهٔ (ی) شروع میشود ولی چنانکه گفتیم متأسفانه این نسخه باوجود اهمیّت و اعتبار زیاد ناقص است وبه تنهائی از روی آن نمیتوان رسالهٔ کاملی انتشار داد.

(I a) : نسخهٔ دیگری از ادارهٔ هندوستان که تاریخ ندارد ولی خیلی قدیم و معتبر است.

(I b) : باز نسخهٔ قدیمی است از ادارهٔ هندوستان که تاریخ ندارد ولی با وجود قدمت چندان معتبر نیست.

(B) : نسخهٔ موزهٔ بریطانی (Britisch Museum) که تاریخ آن ۹۷۴ هجری (۱۵۶۶ میلادی) است و آن اعتبار زیاد ندارد.

(P) : نسخهٔ کتابخانهٔ ملی پاریس (Bibliothéque Nationale) بتاریخ ۷۷۶ هجری (۱۳۶۵ میلادی) است این نسخه غیر معتبر است و ۸۰ غزل از طیّبات را ندارد و اغلب غزلیّات قسمتهای مختلفه داخل یکدیگر شده است.

(S) : نسخهٔ کتابخانهٔ شاهی پطرگراد (Imperial Library) که نسبت بنسخ سابق الذکر خیلی معتبر است وتاریخ تحریر آن ۷۸۷ هجری (۱۳۸۵ میلادی) است.

---

(۱) علت وجود کلمات انگلیسی برای انتشار این کتاب در انگلیس و امریکاست.

(R) : نسخهٔ کتابخانهٔ شاهی کابل که دردست پرفسور لوکاس کینگ بوده و این نسخه بخط خوب نوشته شده وعموماً نسخهٔ معتبریست .

اشارات بنسخ چاپی

(T) : نسخهٔ طهران (۱۸۵۱ میلادی)

(Z) : نسخهٔ تبریز (۱۸٤۱)

(C) : نسخهٔ کلکته (۱۷۹۱)

Y(a) : بمبئی (۱۸۸۰)

Y(h) : « (۱۸۹۱)

در بمبئی سه نسخه انتشار یافته ولی نسخهٔ اولی با نسخهٔ Y(a) شبیه است .

(D) : دهلی (۱۸۵۲)

(L) : لکنهو، سه‌نسخه در لکنهو انتشار یافته سال ۱۸۷۰، ۱۸۷٦ و ۱۸۸۵ .

برای اینکه ایرانیان محترمیکه انگلیسی نمیدانند نیز از مقایسهٔ نسخ مختلفه که در زیر صفحات نوشته شده استفاده نمایند کلمات ذیل را که اغلب تکرار میشود ترجمه مینمائیم .

تمام = all, و = and, هستند = are, ذیل زیر = follows, برای = for, ایضاً = for do, در = in, است = is, سطر = Line, نسخهٔ خطّی = Ms, (مخفف کلمهٔ Manuskript) نه = No, محذوف = ommitted, نسخهٔ چاپی = Text, (s در آخر کلمه Ms و Text علامت جمع است)، این = This.

چاپخانهٔ کاویانی و آفتاب که خدماتش بمعارف ایران فراموش نشدنی است با وجود گرفتاریهای زیاد نسخهٔ حاضرهٔ بدایع وترجمهٔ انگلیسی آنرا بچاپ رسانده به گنجینهٔ ادبیّات ایران میسپارد و امیدوار است که برای تکمیل خدمت بقیّهٔ غزلیّات شاعر را نیز بچاپ رساند .

ت. إرانی

معلم ادبیّات شرقی در دارالفنون برلین

مهرماه ۱۳۰٤ هجری شمسی

بدایع شیخ سعدی علیه الرّحمه

بسم الله الرحمن الرحیم

۱

Metre: بسیط مثمّن سالم [—⏑—|—⏑—|——⏑—|—⏑—]

الحمد لله رب العالمین علی ‌‌ ما درّ من نعمة عزّ اسمه و علا

الکافل الرّزق[۱] احساناً و موهبةً ‌‌ ان احسنوه و ان لم یحسنوا عملا

سبحانه من عظیم قادر صمد ‌‌ منشی الوری حبلاً[۲] من بعدهم حبلا[۳]

الجن و الانس و الاکوان[٤] جهرةً ‌‌ تخرّ بین یدیه* سجداً ذللا[٥]

طوبی لطالبه[٦] تعساً[۷] لتارکه ‌‌ بعداً لمتخذ[۸] من دونه بدلا[۹]

کم فی البریة[۱۰] من آثار قدرته ‌‌ و فی السماء لآیات لمن عقلا[۱۱]

---

۱ C, Y (a); رازق, for رزق.
۲ L; خلا, for حبلا : Y (a); جبلاً, for do: Y (b); جیلاً, for do.
۳ L; جعلاً, for حبلا : C, Y (a), Y (b); حصلاً, for do: Z; جبلاً, for do.
٤ I, P; الوان, for اکوان. *L; مسخّرون لدیه, for تخرّ بین یدیه : C; تحیّر, for تخرّ : I (a); یدیهم, for یدیه.
٥ In R this line is omitted.
٦ Y (b); لتارکه, for لطالبه.
۷ R, L, C, Y (a); بغیاً, for تعساً.
۸ I (a); متجر, for متخذ : C, Y (a); منجزه, for do.
۹ In Z lines 5, 7, 8, 9, 10, 11, are omitted.
۱۰ P; قد ظهرت فی الارض, for کم فی البریة من : Y (b); و فی البریة, for do.
۱۱ R; عطلا, for عقلا : C; غفلاً, for do.

مبیّنات[۱۲] لمن اضحی له بصراً ... بنور معرفة الرحمن مکتحلا[۱۳]
یزجی[۱٤] السحائب[۱٥] و الاکام هامدة[۱٦] ... یعیدها بعد یبس مربعاً خضلا[۱۷]
انشا* برحمته من حبة شجراً ... سوّی بقدرته من نطفة رجلا
مولا لقاصرت[۱۸] الاوهام عاجزة ... لا یهتدون[۱۹] الی ادراکه سبلا
ما العالمون بمحصر حق نعمته[۲۰] ... و الملائک فی تسبیحهم زحلا[۲۱]
جلّ[۲۲] المهیمن ان تدری[۲۳] حقایقه ... من لا له المثل لا تضرب[۲٤] له مثلا[۲٥]
سعدی حسبک و اقصر عن مبالغة ... لاتنطقنّ[۲٦] بدعوی یورث[۲۷] الخجلا

---

۱۲ P, C, L; یصاب, for مبیّنات : Y(a), Y(b); یصاب بالجهل, for do.

۱۳ P; مرتحلاً, for مکتحلا .

۱٤ P; ترقی, for یزجی : R, C, L; ترجی, for do. د: * «انشاء»

۱٥ R, C, L; سحاب, for سحائب .

۱٦ All texts & all MSS. but I, R; هادمة, for هامدة .

۱۷ This is the I, I(a) variant.

The second hemistich verses as follows in P; - بقدرها من من مر بعلا فضلاً
» » R; یعیدها بعد مرتعلا خصلاً
» » C; یعیدها بتبنیس مرتقا حصلاً
» » L; بعیدها بتنبس مرتقا حصلاً
» » Y(a); یعیدها بتبیس مرتقا حصلاً

N. B. This verse is omitted in Y(b).

۱۸ P, L; لقاصرو, for لقاصرت : R, C; تقاصر, for do: Y(a), Y(b); انّ البصائر و, for مولا لقاصرت .

۱۹ R, C, L, Y(a); تهتدون, for یهتدون .

۲۰ P; قد یحصی خواتمه, for بمحصر حق نعمته : R, C, Y(a): بمحصی, for بمحصر. Y(b): یحصوا, for do.

۲۱ R, C, رجلا, for زحلا: Y(a), Y(b); زجلا, for do.

۲۲ Z, L; علا, for جلّ .

۲۳ R; یدری, for تدری .

۲٤ I omits لا, before تضرب . P, Ž, C, L; یضرب, for تضرب . Y(a), Y(b); نضرب, for do.

۲٥ This couplet is omitted in P.

۲٦ C, Y(a); تنطق, for تنطقنّ .

۲۷ Y(b): تورث, for یورث .

۲

Metre: رمل مثمّن مخبون مقطوع [—⏑——|⏑⏑——|⏑⏑——|——]

ای که انکار کنی عالم درویشان را / تو نه[1] دانی که چه سوداو سراست ایشانرا

گنج[2] آزادگی وکنج قناعت ملکی ست[2] / که بشمشیر میسّر نشود سلطان* را

طلب منصب فانی[3] نکند صاحب عقل / عاقل آنست که اندیشه کند پایانرا

آن ندارند که این ملک مجازی دارند / وآنچه دارند بحسرت بگذارند آنرا[4]

آن بدر میرود از باغ بدلتنگی و داغ / وین ببازوی فرح[5] می شکند زندانرا

دستگاهی نه که تشویش قیامت باشد / مرغ آبیست چه اندیشه کند طوفانرا

جان بیگانه ستاند ملک الموت بزجر[6] / زجر حاجت نبود عاشق جان افشانرا

چشم همت نه بدنیا که بعقبی نبود / عارف عاشق[7] شوریدهٔ سر گردانرا

در ازل بود که پیمان محبت بستند / نشکند مرد اگرش سر برود پیمانرا

عاشق سوختهٔ بیسر و سامان دیدم / گفتم ای یار مکن درسر فکرت جانرا

نفسی سرد بر آورد ضعیف از سر درد / گفت بگذار من بی سر و بی سامانرا

پند دلبند تو در گوش من آید هیهات / من که بر درد حریصم چکنم درمانرا

سعدیا عمر عزیزست[8] بغفلت مگذار / وقت فرصت نشود فوت مگر نادانرا

---

۱ All texts & all MSS. but I; چه, for نه.

۲ In Y(a), Y(b); گنج, and ملکی are transposed.
* این بیت در دیوان حافظ هم آمده است

۳ Y(a), Y(b); عالی, for فانی.

٤ This is the 1 version. In all other MSS. & texts the couplet runs thus:— جمع کردند و نهادند و بحسرت رفتند وین چه دارد که بحسرت بگذارد آنرا.

٥ L; فرخ, for فرح.

٦ C; زهر, for زجر.

٧ All texts & all MSS. but I, I(a); عاشقی, for عاشق. This couplet is omitted in R.

٨ P inserts و, after عزیزست.

٣

Metre: هزج مثمّن سالم [⏑–––|⏑–––|⏑–––|⏑–––]

ز حد بگذشت مشتاقی و صبر اندر غمت مارا[١]
بوصل خود دوائی کن دل دیوانهٔ مارا

علاج درد مشتاقان طبیب عام نشناسد
مگر لیلی کند درمان غم مجنون شیدارا

گرت پروای غمگینان نخواهد بود و مسکینان
نبایستی نمود اوّل بما آن روی زیبارا

چو بنمودی و بربودی ثبات از عقل و صبر از دل
بباید چارهٔ کردن کنون این ناشکیبارا

مرا سودای بت رویان نبودی پیش ازین در سر
و لیکن تاترا دیدم گزیدم راه سودارا

مراد ما وصال تست از دنیي و از عقبی
و گرنه بی شما قدری نباشد دین و دنیارا

چنان مشتاقم ای دلبر بدیدارت که گر روزی
بر آید از دلم آهی بسوزد هفت دریارا

بیا تا یک زمان امروز خوش باشیم در خلوت
که در عالم نمیداند کسی احوال فردارا

سخن شیرین همی گوئی برغم دشمنان سعدی
ولی بیمار استسقا چه داند ذوق حلوارا

---

١ R; یارا, for مارا .

N. B. This ode is only found in I and R.

٤

Metre: رمل مثمّن محذوف [—⏑——|—⏑——|—⏑——|—⏑—]

با جوانی سرخوش است این پیر بی تدبیر را
جهل باشد با جوانان پنجه کردن پیر را

من که با موئی بقوّت بر نیایم ایعجب
با یکی[1] افتاده ام کو بگسلد زنجیر را

چون کمان در بازو آرد سروقدّ سیمتن
آرزویم میکند[2] کآماج باشم تیر[3] را

میرود تا در کمند افتد بپای خویشتن
گر برآن دست[4] وکمان چشم اوفتد نخجیررا[5]

کس ندیداست آدمیزاد[6] از توشیرین تر سخن
شکر از پستان مادر خوردهٔ یا شیر را

روز بازار جوانی پنج[7] روزی بیش نیست
نقدرا باش ای پسر کآفت بود تأخیر را

ایکه گفتی دیده از دیدار بترویان[8] بدوز
هر چه گوئی چاره دانم کرد جز تقدیر را

---

١ I(a); کسی, for یکی.
٢ L, Z; کشد, for کند.
٣ This line is omitted in R.
٤ L, Z; تیر, for دست.
٥ In R the second hemistich runs as follows:—
«چون تو چوگان میزنی جرمی نباشد تیر را».
٦ R; ار, for زاد.
٧ C, Y(a), Y(b); چند, for پنج.
٨ I (a), R, L, C, Y (a), Y(b); مه, for بت.

زهد پیدا کفر پنهان بود چندین روزگار
پرده از سر بر گرفتم[۹] اینهمه[۱۰] تزویررا[۱۱]
سعدیا در پای جانان گر بخدمت سر نهی
همچنان عذرت بباید خواستن تقصیر را

٥

Metre: هزج مثمّن اخرب مکفوف محذوف [– – ⏑ | ⏑ – – ⏑ | ⏑ – – ⏑ | ⏑ – –]

ساقی بده آن کوزهٔ یاقوت روانرا
یاقوت چه باشد[۱] بده آن قوت روانرا
اول پدر پیر خورد رطل دمادم
تا مدّعیان هیچ نگویند[۲] جوانرا
تا مست نباشی نکشی بار غم یار
آری شتر مست کشد[۳] بار گرانرا
ای روی تو آرام دل خلق جهانی
بیروی تو شایدکه نه بینند جهانرا
در صورت و معنی که تو داری چه توانگفت
حسن تو ز تحسین تو بسته است زبانرا
اینک عسلی دوخته دارد[٤] مگس نحل
شهد لب شیرین تو زنبور میانرا
زین دست که دیدار تو دل میبرد از دست
ترسم نبرم عاقبت از دست تو جانرا
یا[٥] تیر هلاکم بزنی بر دل مجروح
تا[٦] جان بدهم یا بدهی تیر امانرا
و انگه که بتیرم زنی اوّل خبرم کن
تا پیشترت بوسه دهم دست و کمانرا

---

۹ L; گرفتیم, for گرفتم.
۱۰ I, P, R; آن, for این.
۱۱ In R the hemistich 8 (b) is substituted, for 7 (b), and 7 (b) & 8 (a) are omitted.
۱ I (a), P, R, C; ارزد, for باشد.
۲ L, Y(a), Y(b); خورده نگیرند, for هیچ نگویند: I (a); عیب نگیرند, for do.
۳ I(a); برد, for کشد.
٤ I; عسل اندوخت آنک, for اینک عسلی دوخته.
٥ L, Y(b); تا, for یا.
٦ R, C, Y (a), Y(b); یا, for تا.

سعدی ز فراق تو نه آن رنج کشیده است | کز شادی وصل تو فرامش کند آنرا
گر تیر جراحت زند و[8] باز هم آید | از جای جراحت نتوان برد نشانرا[8]

٦

Metre: مجتث مثمّن مخبون مقطوع [⏑–⏑–|⏑⏑––|⏑–⏑–|––]

کمان سخت که داد آن لطیف بازو را | که تیر غمزه تمامست صید آهورا
هزار صید دلت[1] پیش تیر[2] باز آید[3] | بدین صفت که تو داری کمان ابرورا
تو خود بجوشن و برگستوان نه[4] محتاجی | که روز معرکه بر تن زره کنی مورا
دیار هند و اقالیم ترک بسپارند | چو چشم ترک تو بینند[5] وزلف هندورا
مغان که خدمت بت میکنند در فرخار | ندیده اند مگر دلبران[6] بت رو را
حصار قلعهٔ یاغی[7] بمنجنیق مده[8] | ببام[9] قصر بر افگن کمند گیسورا
لبت بدیدم و لعلم بیوفتاد از چشم | سخن بگفتی و قیمت برفت[10] لؤلورا
مراکه عزلت عنقا گرفتمی همه عمر | چنان اسیر گرفتی که باز تیهورا
بهای[11] روی تو بازار ماه و خور بشکست | چنانکه معجز موسی طلسم جادورا

---

۷ I (a), P, C, L, Z, Y (a), Y(b); ور نیز جراحت بدوا, for گر تیر جراحت زندو.
۸ Y(a), Y(b); سنانرا, for نشانرا.
۱ P, C, Y(a), Y(b); چودل, for دلت: I (a); دگر, for do.
۲ L, Z; در کمند, for تیر باز.
۳ P; آیند, for آید: Y(a), Y(b); آمد, for do.
٤ I (a), P, Z, L; چه, for نه.
٥ Y(a); نارند, for بینند.
٦ I, R, Z; کودکان, for دلبران.
۷ P, R, C, Z, L; باغی, for یاغی.
۸ I (a); مگیر, for مده.
۹ Y (a); زبام, for ببام.
۱۰ C, L, Y (a), Y(b); شکست, for برفت.
۱۱ All text & all MSS. but I; شعاع, for بهای. In R this line is omitted.

برنج بردن بیهوده [۱۲] گنج نتوانبرد — که بخت راست فضیلت [۱۳] نه زور بازورا
بعشق روی نکو دل کسی دهد سعدی — که احتمال کند خوی زشت و [۱۴] نیکورا

۷

Metre: مضارع مثمّن اخرب مکفوف محذوف [— — ⏑ | — ⏑ — ⏑ | ⏑ — — ⏑ | — ⏑ —]

گرماه من بر افگند از رخ نقاب را — برقع فرو هلد بجمال آفتاب را
گوئی دو چشم جادوی عابد فریب او — بر چشم من بسحر ببستند خواب را
اوّل نظر ببرد [۱] ز دستم عنان عقل — وآنرا که نیست عقل چه آید [۲] صواب را
گفتم مگر بوصل رهائی [۳] بود ز عشق — بیحاصلست خوردن مستسقی آب را
دعوی درست نیست گر از دست نازنین — چون شربت شکر نخوری [٤] زهر ناب را
عشق آدمیّت است [٥] گراین ذوق درتونیست — هم شرکتی بخوردن و خفتن دواب را
آتش بیار و خرمن آزادگان [٦] بسوز — تا پادشه خراج نخواهد خراب را
بیم است دم بدم که بسوزم در اشتیاق — تاکی رها کنند در آتش [۷] کباب را
قوم از شراب مست و زمنظور [۸] بی نصیب — من مست ازو چنانکه نخواهم شراب را
سعدی نگفتمت که مرو در کمند عشق — تیر نظر بیفگند افراسیاب را

---

۱۲ All texts & all MSS. but I; بیهده ای دوست, for بردن بیهوده.
۱۳ L, Z; مسام, for فضیلت.
۱٤ In L, Y(a), Y(b); و is omitted after زشت.
۱ I (a); ربود, for ببرد: P, R, L, Z; برفت, for do: C, Y (a), Y (b); زدست برفتم, for ببرد زدستم.
۲ All texts & all MSS. but I; عقل رفت چه داند, for نیست عقل چه آید.
۳ P; روانی, for رهائی.
٤ P; بخوری, for نخوری.
٥ R & all texts; آدمیتی است, for آدمیت است.
٦ I (a); بیچارگان, for آزادگان.
۷ This line is only found in I.
۸ I (a); معشوق, for منظور.

٨

Metre: مضارع مثمّن اخرب [– – ⏑ | – ⏑ – – | – – ⏑ | – ⏑ – –]

مشتاقی و صبوری از حد گذشت یارا
گر توشکیب داری طاقت نماند مارا

باری بچشم احسان بر حال [١] ما نظر کن
کز خوان پادشاهان راحت رسد [٢] گدارا

سلطان که [٣] خشم گیرد بر بندگان خدمت [٤]
حکمش رسد و لیکن حدّی بود جفا را

من بی تو زندگانی خودرا نمی پسندم
کاسایشی نباشد بی دوستان بقارا

چون [٥] تشنه جان سپردم آنگه چه سود دارد
آب از دو چشم دادن بر خاك [٦] من گیارا

حال نیازمندی در وصف می نیاید
آنگه که باز گردی [٧] گوئیم ماجرا را [٨]

باز آ و جان شیرین از من ستان بخدمت
دیگر چه برگ [٩] باشد درویش بی نوارا [١٠]

---

١ I; روی, for حال.
٢ I; بود, for رسد
٣ I(a), R; چو, for که.
٤ All texts & all MSS. but I; حضرت, for خدمت.
٥ C, Y(a), Y(b); من, for چون.
٦ I (a); گور, for خاک.
٧ C, L, Y (a), Y (b); گردیم, for گردی.
٨ In Z this line is omitted. P. breaks off at this couplet & is not resumed till ode 104.
٩ I(a); نزل, for برگ.
١٠ This line is omitted in Z.

یا رب تو آشنا را مهلت‌ده و سلامت
چندانکه باز بیند دیدار آشنارا

نی ملک پادشارا در چشم خوبرویان
قدریست [۱۱] ای برادرنی [۱۲] زهد پارسارا

ای کاش برفتادی برقع ز روی لیلی
تا مدّعی نماندی [۱۳] مجنون مبتلارا [۱٤]

سعدی قلم بسختی رفته است نیك بختی [۱٥]
پس [۱٦] هر چه پیشت آید گردن بنه قضارا

۹

Metre: رمل مثمّن محذوف [‒ ‿ ‒ ‒ | ‒ ‿ ‒ ‒ | ‒ ‿ ‒ ‒ | ‒ ‿ ‒]

من بدین خوبی و زیبائی [۱] ندیدم روی را
وین دلاویزی و دلبندی نباشد موی را

روی اگر پنهان کند سنگین دل سیمین بدن [۲]
مشک غماز است نتواند نهفتن بوی را

ای [۳] موافق صورت و معنی که در چشم من است
از تو زیباتر ندیدم روی و [٤] خوشتر خوی را [٥]

۱۱ R, Z, L; وقعی, for قدری.
۱۲ R; تا, for نی: C, Z, Y(a), Y(b); نه, for do.
۱۳ I, I(a); نماندی, for نماندی: Z, L; نماند, for do: Y(b); نبودی, for do.
۱٤ I(a), L, Z; بی‌نوا, for مبتلا. In C and Y(a) this line is omitted.
۱٥ Y(a), Y(b); شور بختی, for نیکبختی.
۱٦ I(a), بر, for پس.
۱ I, R; محبوبی, for زیبائی.
۲ Z; نا مهربان, for سیمین بدن.
۳ C; این, for ای.
٤ In L و is omitted after روی.
٥ This line is omitted in I and R.

گر بسر میگردم از بیچارگی عیبم مکن
چون تو چوگان میزنی جرمی نباشد گوی را

هر کرا وقتی[٦] دمی بوده است و روزی مستی[٧]
دوستدارد نالهٔ مستان و های هوی را[٨]

ما ملامت را بجان جوئیم در بازار عشق
کنج خلوت پارسایان عبادت[٩] جوی را[١٠]

بوستانرا هیچ دیگر[١١] در نمی باید بحسن
بلکه سروی چون تو میباید کنار جوی را

ای گل خوشبوی اگر صدقرن[١٢] باز آید بهار
مثل من دیگر نه بینی بلبل خوشگوی را

سعدیا گر بوسه بر دستش نمی یاری نهاد
چاره آن باشد[١٣] که بر پایش بمالی[١٤] روی را

۱۰

Metre: رمل مثمّن مخبون مقطوع [⏑⏑––|⏑⏑––|⏑⏑––|––]

لا ابالی چکند دفتر دانائی را طاقت وعظ نباشد سر سودائی را
آبرا قول[١] تو با آتش اگر جمع کند نتواند که کند عشق و شکیبائی را[٢]

٦ I(a); روزی, for وقتی.
٧ I(a); دردی خاستست, for روزی مستی : Z; خدمت, for مستی.
٨ This line is omitted in I and R.
٩ I(a): سلامت, fnr عبادت : L, Z, Y(b); ملامت, for do: R; خوی, for جوی.
١٠ In C, Y(a); this hemistich runs thus: پارسای زهد و خلوت جویرا.
١١ R, Z, L; رنگی, for دیگر.
١٢ I(a); سال, for قرن.
١٣ All texts & all MSS. but I; دائم, for باشد.
١٤ C, Y(a); مالم, for مالی.
١ I(a); سعی, for قول.
٢ In R this line.is omitted.

دیده را فایده آنست که دلبر بیند	ور نبیند[۳] چه بود[٤] فایده بینائیرا
عاشقانرا چه غم از سرزنش دشمن و دوست	یا غم دوست خورد یا غم [٥]رسوائیرا
من همانروز دل و صبر بیغما دادم	که مقیّد شدم آن دلبر یغمائیرا
همه دانند که من سبزهٔ خط دارم دوست	نه چو دیگر حیوان سبزهٔ صحرائیرا
سرو بگذار که قدّی و قوامی[٦] دارد	گو ببین آمدن و رفتن[۷] رعنائیرا
گر برانی نرود ور برود باز آید	ناگزیر است مگس دکهٔ حلوائیرا
بر[۸] حدیث من و حسن تو نیفزاید کس	حدهمین است[۹] سخندانی و زیبائیرا
سعدیا نوبتی امشب دهل صبح[۱۰] بکوفت[۱۱]	یا[۱۲] مگر روز نباشد شب تنهائیرا

۱۱

Metre: مجتث مثمّن مخبون مقصور [‒ ⏑ ‒ ‒ | ⏑ ⏑ ‒ ‒ | ⏑ ‒ ⏑ ‒ | ⏑ ⏑ ‒]

اگر تو برفگنی در میان شهر نقاب	هزار مؤمن مخلص در افگنی بعقاب[۱]
کرا مجال نظر بر لقای میمونست[۲]	بدین[۳] صفت که تو دل میبری ورای حجاب
درون ما زتو یکدم نمیشود خالی	کنون که شهر گرفتی روا مدار خراب[٤]

۳ I; بینی, for بیند.
٤ I(a); کند, for بود.
٥ I (a), R; تنهائی, for رسوائی.
٦ C, L, Y (a), Y (b); قیامی, for قوامی.
۷ In L, Y (a), Y (b); و is added after رفتن.
۸ L, Z; به, for بر.
۹ I (a); حدش این بود, for حدهمین است ; Z; بود, for است.
۱۰ R; وقت, for صبح.
۱۱ C, L, Z; نکوفت, for بکوفت.
۱۲ R; تا, for یا.
۱ L, Y (b); عذاب, for عقاب.
۲ All texts & all MSS. but I; جمال میمونت, for لقای میمونست.
۳ I, R; ازین, for بدین.
٤ In R, couplets 3, 4 and 5, are omitted.

بموی تافته پای دلم فرو بستی — چو موی تافتی ای نیکبخت روی متاب

ترا حکایت ما مختصر بگوش آید — که حال تشنه نمیدانی [٥] ای گل سیراب

اگر چراغ بمیرد صبا چه غم دارد — وگر بریزد کتّان چه غم خورد مهتاب

دعات گفتم [٦] و دشنام گردهی سهلست — که با شکردهنان خوش بود سؤال و جواب

کجائی ایکه تعنّت کنی و طعنه زنی — تو بر کناری و ما اوفتاده در غرقاب

اسیر بند [٧] بلا را چه جای سرزنش است — گرت [٨] معاونتی دست میدهد دریاب

اگرچه صبر من از روی دوست ممکن نیست — همی کنم بضرورت چو صبر ماهی از آب [٩]

تو باز دعوی پرهیز میکنی سعدی — که دل بکس ندهم [١٠] کلّ مدّع کذّاب

١٢

Metre: منسرح مثمّن مطویّ موقوف [—⏑⏑—|—⏑—|—⏑⏑—|—⏑—]

آب حیات منست [١] خاک سر کوی دوست
گر [٢] دو جهان خرّمست [٣] ما و غم [٤] روی دوست

ولولهٔ شهر نیست جز شکن زلف یار
فتنه در آفاق نیست جز خم ابروی دوست

شربت مشتاق چیست زهر زدست نگار
مرهم عشاق چیست زخم زبازوی دوست

---

٥ Z; ندانی تو, for نمیدانی.
٦ C, Y (a), Y (b); گویم, for گفتم.
٧ I (a); غریق بحر, for اسیر بند.
٨ I; اگر, for گرت.
٩ In R this line is omitted.
١٠ C, L, Y (a), Y (b); ندهی, for ندهم.
١ C; نیست مگر, for منست : Y (a); حیاتی نه جز, for حیات منست.
٢ C; ور, for گر.
٣ I; خرمنست, for خرّمست.
٤ I(a); می و, for غم : Z; سر کوی, for غم روی.

دوست بهندوی خود گر بپذیرد مرا[٥]
گوش من و تا بحشر حلقهٔ هندوی[٦] دوست
گر متفرّق شود خاک من اندر جهان
باد نیارد ربود گرد[٧] من از کوی دوست
گر شب هجران[٨] مرا تاختن آرد اجل
روز قیامت زنم خیمه بپهلوی دوست
هر غزلی نامه ایست قصّهٔ عشق اندرو[٩]
نامه نوشتن چه سود چون نرسد[١٠] سوی دوست
لاف مزن سعدیا شعر تو خود سحر گیر
سحر نخواهد خرید غمزهٔ جادوی دوست

۱۳

Metre: مضارع مثمّن اخرب مکفوف مقصور [—ᵕᵕ—|—ᵕ—ᵕ|ᵕ——ᵕ|—ᵕ—]

آنرا که جای نیست همه شهر جای اوست
درویش هر کجا که شب آید سرای اوست
بیخان و مان[١] که هیچ ندارد بجز خدا
اورا گدا مگوی که سلطان گدای اوست

٥ In all texts & all MSS. but I, this hemistich runs as follows; «گر بکند لطف او هندوی خویشم لقب» except that I substetute زلف, for لطف .

٦ All texts & all MSS. but I; گیسوی, for هندوی .

٧ C, Y(a), Y(b); خاک, for گرد .

٨ I; عمر, for هجران .

٩ In all texts & all MSS. but I this hemistich runs as follows; — هر غزلم نامه ایست صورت حالی دور (درآن) for .

١٠ All texts & all MSS. but I, I(a); نرود, for نرسد . N. B. in R. this ode is omitted.

١ Z, L; خانمان, for خان و مان .

مرد خدا بمشرق و مغرب غریب نیست
چندان[۲] که میرود همه ملك خدای اوست

آن کز توانگری و بزرگی و خواجگی
بیگانه شد بهر که رسد[۳] آشنای اوست

کوتاه دیدگان[٤] همه راحت طلب کنند
عارف بلا که راحت او دربلای اوست

عاشق چو[٥] برمشاهدهٔ[٦] دوست دست یافت
در[۷] هر که[۸] بعد از آن نگرد اژدهای اوست

بگذار هر چه داری و بگذر که هیچ نیست
این پنجروزه عمر که مرگ[۹] ازقفای اوست

هر آدمی که کشتهٔ شمشیر عشق شد[۱۰]
ملك نعیم و عیش[۱۱] ابد خونبهای اوست

از دست دوست هر چه ستانی شکر بود
سعدی رضای خود مطلب چون[۱۲] رضای اوست

---

۲ All texts & all MSS. but I; هرجا, for چندان.
۳ C, Z; Y (a), Y (b); رسید, for رسد.
٤ L, Y(a), Y(b); همتان, for دیدگان.
٥ I; هر for چو : C, Y(a), Y(b); که, for do.
٦ I(a); ملاحظه از, for مشاهدهٔ.
۷ C, L, Y (a), Y (b): بر, for در.
۸ R, Z; هرچه, for هرکه.
۹ I; موت, for مرگ.
۱۰ All texts & all MSS. but I, I(a); گشت, for شد.
۱۱ R, Z, L, Y (a), Y (b); گو غم مخور که ملک, for ملک نعیم و عیش.
۱۲ I(a); جز, for چون: C, L; تا, for do: Y (a), Y(b); با, for do.

۱٤

Metre: خفیف مسدّس مخبون مقطوع [‒ ⏑⏑ ‒ | ⏑ ‒ ⏑ ‒ | ⏑⏑ ‒ ‒]

آفرین خدای بر جانت که چه شیرین لبست و دندانت
هر کرا گم شد [۱] است یوسف دل گو ببین در چه ز نخدانت
فتنه در فارس بر نمی خیزد مگر از چشمهای فتّانت
سرو اگر نیز آمدی و شدی نرسیدی بگرد جولانت
شب تو روز دیگران باشد کآفتابست در شبستانت
تا کی ای بوستان روحانی گله از دست بوستانبانت
بلبلا نیم یک نفس بگذار تا بنالیم در گلستانت
گر هزارم جفا و جور کنی دوستدارم هزار چندانت
آزمودیم زور بازوی صبر و آبگینه [۲] است پیش سندانت
تو وفا گر کنی و گر نکنی ما بآخر بریم پیمانت
مژده ازمن ستان [۳] بشادی وصل گر بمیرم بدرد هجرانت
سعدیا زنده عارفی باشی گر بر آید در این طلب جانت

۱٥

Merre: منسرح مثمّن مطویٔ موقوف [‒ ⏑⏑ ‒ | ‒ ⏑ ‒ | ‒ ⏑⏑ ‒ | ‒ ⏑ ‒]

آنکه دل [۱] من چو گوی درخم چوگان اوست
موقف آزادگان برسر میدان اوست

---

۱ All texts and all MSS. but I, I(a); شده, for شد
۲ I (a), Y(a), Y(b), omit و before آبگینه ; L, Z; کابگینه, for و آبگینه .
۳ R; رسان, for ستان .
۱ Z; از دل, for دل .

ره بدر از کوی دوست [۲] نیست که بیرون روند [۳]
سلسلهٔ پای جمع زلف پریشان اوست

چند نصیحت کنند بیخبرانم بصبر
درد مرا ای حکیم صبر نه درمان اوست

گر کند انعام او [٤] در من مسکین نگاه
ور نکند حاکمست بنده بفرمان اوست[٥]

گر بکشد [٦] بیگناه عادت بخت منست
ور بنوازد بلطف غایت احسان اوست

میل ندارم بباغ انس نگیرم بسرو
سروی اگر لائق است قدّ خرامان [۷] اوست

چون بتواند نشست آنکه دلش غایب است
یا بتواند گریخت آنکه بزندان اوست

حیرت مشتاق [۸] را عیب کند بے بصر
بهره ندارد ز عشق آن [۹] که نه حیران اوست [۱۰]

چون تو گلی کس ندید در چمن روزگار
خاصه که مرغی چو من بلبل بستان اوست

---

۲ I (a), R, C, Y (a), Y (b); عشق, for دوست.
۳ I (a), L, Z; برند, for روند: R; شوند, for do.
٤ I (a); اوست, for او.
٥ This line is omitted in R.
٦ All texts & all MSS. but I; بزند, for بکشد.
۷ I omits this line.
۸ All texts & all MSS. but I; عشّاق, for مشتاق.
۹ All texts & all MSS. but I; هر, for آن.
۱۰ This line is omitted in R & Z.

گر همه مرغی زنند سخت کمانان بتیر
حیف بود بلبلی کین همه دستان[۱۱] اوست

سعدی اگر طالبی راه رو و رنج بر
کعبهٔ دیدار دوست صبر[۱۲] بیابان اوست

۱۶

Metre: مضارع مثمن اخرب مکفوف مقصور [‒ ‒ ◡ | ‒ ◡ ‒ ◡ | ◡ ‒ ‒ ◡ | ‒ ◡ ‒ ‒]

ای کاب زندگانی من دردهان تست تیر هلاک ظاهر من در کمان تست
گر برقعی فرو نگذاری برین[۱] جمال در شهر هر که کشته شود در ضمان تست
تشبیه روی تو نکنم من بآفتاب[۲] کین مدح آفتاب نه تعظیم شان تست
گر یکنظر بگوشهٔ چشم عنایتی[۳] با ما کنی و گر نکنی حکم از آن تست
هر روز خلق را سر یاری و صاحبی است مارا همین سر است که بر آستان تست
بسیار دیده ایم درختان میوه دار به زین ندیده ایم که در بوستان تست
گر دست دوستان نرسد باغرا چه جرم منعی[٤] که میرود گنه از باغبان تست
بسیار در دل آمد از اندیشها و رفت نقشی که آن نمیرود از دل نشان تست
با من هزار نوبت اگر دشمنی کنی ای دوست همچنان دل من مهربان تست
سعدی بقدر خویش تمنای وصل کن سیمرغ ما[٥] نه درخور[٦] زاغ آشیان تست

---

۱۱ In I this couplet is omited
۱۲ C, Y (a), Y (b); حد, for صبر .
۱ R; بدین, for برین .
۲ R, Z, L; برآفتاب, for بآفتاب .
۳ I. I(a), R. Z; ارادتی, for عنایتی .
٤ R, Z; جرمی, for منعی .
٥ C, L, Y(a), Y(b); را, for ما .
٦ All texts & all MSS. but I; چه لائق , for نه در خور .

۱۷

Metre: مجتثّ مثمّن مخبون مقطوع مسبّغ |⏑–⏑–|⏑⏑––|⏑–⏑–|⏑⏑⏑|

اگر مراد تو ایدوست بی مرادی[۱] ماست
مراد خویش حرامست بی رضای تو[۲] خواست

اگر[۳] قبول کنی ور برانی از بر[٤] خویش
خلاف رأی تو کردن خلاف مذهب ماست

عنایتی که ترا بود اگر مبدّل شد
خلل پذیر نباشد ارادتی که مراست

مرا بهر چه کنی دل نخواهی[٥] آزردن
که هر چه دوست پسندد بجای دوست رواست

اگر عداوت و جنگست درمیان عرب
میان لیلی و مجنون محبّتست و صفا ست[٦]

هزار دشمنی افتد. بقول[۷] بد گویان
میان عاشق و معشوق دوستی برجاست

غلام قامت[۸] آن لعبت قبا پوشم
که از[۹] محبّت رویش هزار جامه قباست

---

۱ All texts & all MSS. but I; نا مرادی, for بی مرادی .
۲ I (a); دگر مراد دل خویشتن نخواهم, for مراد خویش حرامست بی رضای تو; Z, C, L, Y(a), Y(b); مراد خویش دگر باره من نخواهم, for do.
۳ Z, L; گرم, for اگر .
٤ L, Y(a), Y(b); در, for بر .
٥ Z, L; نخواهد, for نخواهی .
٦ This line is omitted in I (a).
۷ All texts & all MSS. but I, I (a); میان, for بقول .
۸ C, Y(a), Y(b); همت, for قامت .
۹ I; در, for از .

نمیتوانم بی اونشست یک ساعت
چرا که از سر جان بر نمیتوانم خاست

جمال در نظر و شوق همچنان باقی
گدا اگر همه عالم بدو دهند گداست

میان عیب و هنر پیش دوستان قدیم
تفاوتی نکند چون نظر بعین رضاست

مرا بعشق تو اندیشه از ملامت نیست
وگر [۱۰] کنند ملامت نه بر من تنهاست

هر آدمی که چنین شخص دلستان بیند
ضرورتست که گوید بسرو ماند [۱۱] راست

بروی خوبان گفتی [۱۲] نظر خطا باشد
خطا نباشد پندارم این نظر [۱۳] که خطاست

خوشست باغم هجران دوست سعدیرا
که‌گرچه [۱٤] درد [۱۵] بجان میرسد امید دواست [۱٦]

بلا ومحنت [۱۷] امروز بردل درویش [۱۸]
از آن خوشست که امید رحمت [۱۹] فرداست

---

۱۰ C, Y(a), Y(b); اگر, for وگر .
۱۱ I; مانی, for ماند .
۱۲ C, Y(a), Y(b); بگفتی, for گفتی .
۱۳ All texts & all MSS. but I; دیگر چنین مگو, for پندارم این نظر .
۱٤ All texts & all MSS. but I; اگر, for که گر .
۱۵ C, Y(a), Y(b); رنج, for درد .
۱٦ This line is omitted in I(a).
۱۷ I(a), C, Y(a), Y(b); زحمت, for محنت .
۱۸ I(a); سعدی, for درویش .
۱۹ I(a); راحت, for رحمت . N. B. This ode is omitted in R.

۱۸

Metre: رمل مثمّن مخبون مقصور [⏑⏑– –|⏑⏑– –|⏑⏑– –|– –]

ای که از سرو روان قدّ تو چالاکتر است
دل بروی تو ز روی تو طربناکتر است

دگر از حربهٔ[1] خونخوار اجل نندیشم
که نه از غمزهٔ خونریز تو ناباکتر[2] است

چست بودست مرا کسوت معنی همه وقت
باز بر قامت زیبای تو چالاکتر است

نظر[3] پاك مرا دشمن اگر طعنه زند
دامن دوست بحمدالله از آن پاکتر است

تا گل روی تو در باغ ملاحت[4] بشکفت
پردهٔ صبر من از دامن گل چاکتر است

پای بردیدهٔ سعدی نه اگر بخرامی
که بصد منزلت[5] از خاک درت خاکتر[6] است

۱۹

Metre: خفیف مسدّس مخبون مقطوع مسبّغ [–⏑– –|⏑–⏑–|⏑⏑–]

با همه مهر و با منش کین است چکنم حظ بخت من اینست
شاید ای نفس اگر[1] دگر نکنی پنجه با ساعدی که سیمین است

---

۱ I(a); دشنه, for حربه: C, Y(a), Y(b); غمزه, for do.
۲ I (a), C, Y(b); بی, for نا.
۳ I, R; دیدهٔ, for نظر.
٤ All texts & all MSS. but I; لطافت, for ملاحت.
٥ I (a); مرتبت, for منزلت.
٦ I; پاکتر, for خاکتر.
۱ All texts & all MSS. but I; تا, for اگر.

ننهد پای تا نبیند جای — هر کرا چشم مصلحت بین است

مثل زیرکان و چنبر عشق — طفل نادان و مار رنگین است

دردمند فراق سر ننهد — مگر آنشب که گور [2] بالین است

گریه گو برهلاک من مکنید — که نه این نوبت نخستین است

لازمست احتمال چندین جور — که محبّت هزار چندین است

مرد اگر شیر در کمند آرد — چون کمندش گرفت مسکین است [3]

گر هزارم جواب تلخ دهی — اعتقاد من آنکه شیرین است

سعدیا تن به نیستی درده — چاره با سخت بازوان اینست

۲۰

Metre: مضارع مثمّن اخرب مکفوف مقصور [— — ⏑ | — ⏑ — ⏑ | ⏑ — — ⏑ | — ⏑ —]

ای پیک پی [1] خجسته که داری نشان دوست
با ما مگو بجز سخن [2] دلستان [3] دوست

حال از دهان دوست شنیدن چه خوش بود
یا از زبان آنکه شنید از دهان دوست

ای یار آشنا علم کاروان کجاست
تا سر نهیم بر [4] قدم ساربان دوست

---

۲ C, L, Y(a), Y (b); خشت, for گور .

۳ This line is omitted in I and R.

۱ I(a); بی ، for پی : Y (b); فر, for do.

۲ I; با من مکوی جز بسخن , for با ما مگو بجز سخن .

۳ All texts & all MSS. but I, I(a); دلنشان, for دلستان .

٤ I (a); در, for بر .

گر زر فدای دوست کنند اهل روزگار
ما سر فدای پای رسالت رسان[5] دوست

دردا وحسرتا که عنانم زدست رفت
دستم نمیرسد که بگیرم عنان دوست

رنجور عشق دوست چنانم که هر که دید
رحمت کند مگر دل نامهربان دوست

گر دوست بنده را بکشد یا[6] بپرورد
تسلیم از آن بنده وفرمان از آن دوست

گر آستین دوست نیفتد[7] بدست من
چندانکه زنده‌ام سر من و آستان دوست

بیحسرت از جهان نرود هیچکس بدر
الّا شهید[8] عشق بتیر از[9] کمان دوست

بعد از تو هیچ در دل سعدی گذر نکرد
و آن کیست در جهان که بگیرد مکان دوست

دل رفت و دیده خون شد وجان ضعیف ماند
و آن هم برای آنکه کنم جان فشان دوست[10]

---

۵ Y(a), Y(b); ستان , for رسان . This line is omitted in R.

٦ I (a), C, Y(a), Y(b); ور, for یا .

۷ Z, L, Y (a), Y(b); بیفتد, for نیفتد .

۸ All texts & all MSS. but I; قتیل, for شهید .

۹ All texts & all MSS. but I, I(a); و, for از .

۱۰ This line occurs only in I.

۲۱

Metre: مضارع مثمّن اخرب مکفوف مقصور [——ᴗ|—ᴗᴗ—|ᴗ—ᴗ—|ᴗᴗ—]

این مطرب از کجاست که برگفت نام دوست
تاجان و جامه بذل کنم بر پیام دوست

دل زنده میشود بامید وفای یار
جان رقص میکند بسماع کلام دوست

تا نفخ صور باز نیاید بخویشتن
هرکو فتاد مست محبت زجام دوست

من بعد ازین اگر بدیاری سفر کنم
هیچ ارمغان نیاورم الاّ سلام دوست[۱]

رنجور عشق به نشود جز ببوی یار
ور رفتنی است هم نرود[۲] جز بنام دوست[۳]

وقتی امیر مملکت خویش بودمی
اکنون[٤] باختیار و ارادت غلام دوست

گر دوسترا بدیگری از من[٥] فراغتست[٦]
من دیگری ندارم قائم مقام دوست

بالای بام دوست چونتوان نهاد پای
هم چاره آنکه سر بنهم[۷] زیر بام دوست

---

۱ In all texts & all MSS. but I this hemistich runs thus:—
هیچ ارمغانی نبرم جز پیام دوست. In R this line as well as lines 5 and 8 are omitted.

۲ All texts & all MSS. but I (a); جان ندهد, for هم نرود.

۳ This line is omitted in I.

٤ I(a),R; وکنون, for اکنون.

٥ I, I(a); ما, for من.

٦ I(a); قناعت, for فراغت.

۷ C, Y(a), Y(b); بنهی, for بنهم.

درویش را که نام برد پیش پادشاه
هیهات از افتقار من و احتشام دوست
ور [۸] کام دوست کشتن سعدیست بی‌سبب [۹]
اینم حیات بس که بمیرم بکام دوست

۲۲

Metre: مجتث مثمّن مخبون مقطوع مسبّغ |–◡–◡|◡◡––|◡–◡–|◡◡–◡̄|

۱ چه فتنه بود که حسن تو در جهان انداخت
که یکدم از تو نظر بر نمیتوان انداخت
بلای غمزهٔ نا مهربان خونخوارت
چه خون که دردل یاران مهربان انداخت
ز عقل و عافیت آنروز بر کران ماندم [۱]
که روزگار حدیث تو درمیان انداخت
نه باغ ماند [۲] و نه بستان که سرو قامت تو
برست و ولوله در باغ و بوستان انداخت
تو دوستی کن و از دیده مفکنم زنهار
که دشمنم ز برای تو در [۳] زبان انداخت

---

۸ All texts & all MSS. but I; گر, for ور.

۹ All texts & all MSS. but I; باک نیست, for بی سبب.

N: B. In I(a) is found the following additional line as verse 7:
گر دوست بنده را بکشد ور بپرورد بیرون شده مباد ز سلك نظام دوست

۱ Z, L, Y(a), Y(b); بودم, for ماندم.

۲ Y(b); بود, for ماند : I, R; باغبان, for باغ ماند.

۳ Z, L, Y(a), Y(b); بر, for در.

بچشمهای تو کانچشم کز تو بر گیرند
دریغ باشد بر ماه آسمان انداخت [٤]
همین حکایت روزی بدوستان [٥] ماند
که سعدی از پی جانان برفت و جان انداخت [٦]

۲۳

Metre: هزج مثمّن مسبّغ [⏑‒‒‒|⏑‒‒‒|⏑‒‒‒|⏑‒‒‒]

چه دلها بردی ای ساقی بچشم [١] فتنه انگیزت
دریغا بوسهٔ چند از [٢] زنخدان [٣] دلاویزت
خدنگ غمزه از [٤] هر سو نهان [٥] انداختن [٦] تاکی
سپر انداخت عقل از دست ناوکهای خونریزت
برآمیزی و بگریزی و بنمائی و بربائی
فغان از قهر لطف اندود [٧] و زهر شکّر آمیزت
لب شیرینت ار شیرین بدیدی در سخن گفتن
براو شکرانه بودی گر بدادی ملک پرویزت

---

٤ R omits this line.
٥ C, Y(a), Y(b); داستان, for دوستان.
٦ R; در باخت, for انداخت .
N.B. This ode is omitted in I(a).
١ All texts & all MSS. but I; ساق, for چشم.
٢ I(a), R, Z, L, Y(b); چندی بر, for چند از : C, Y(a); چندین بر, for do.
٣ I (a); آن لعل, for زنخدان .
٤ I(a), R, Z, L; تا, for از : Y (a), Y(b); را, for do .
٥ I; سنان, for نهان .
٦ R; انداخت ناوکها, for انداختن تاکی .
٧ All texts & all MSS. but I; اندوز for اندود .

جهان از فتنه و آشوب یکچندی بر آسودی
آگر نه روی‌شهرآشوب و چشم [۸] فتنه‌انگیزت

دگر رغبت کجا ماند کسی را سوی هشیاری
چو بیند دست در آغوش‌مستان [۹] سحر خیزت

دمادم درکش ای سعدی شراب صرف [۱۰] و دم درکش
که با مستان مجلس [۱۱] درنگیرد زهد و پرهیزت

۲۴

Metre: مجتث مثمّن مخبون مقطوع مسبّغ [—⏑̄—|—⏑—⏑|——⏑⏑|—⏑—⏑]

چو ترک دلبر من شاهدی بشنگی نیست
چو زلف پر شکنش حلقهٔ فرنگی نیست

دهانش ارچه نبینی مگر بوقت سخن
چو نیک در نگری چون دلم بتنگی نیست

بتیر غمزهٔ خونخوار لشکری بزنی
بزن که [۱] همبر تو [۲] هیچ مرد جنگی نیست

قوی بچنگ [۳] من افتاده بود دامن وصل
ولی چه سود که دولت بتیز چنگی نیست

---

۸ I(a); بودی, for وچشم .
۹ I; مردان, for مستان : C, Y(a); مرغان, for do.
۱۰ I(a), C, Z, L, Y(a), Y(b); وصل, for صرف .
۱۱ All texts & all MSS. but I; مفلس, for مجلس .
۱ R; بزن بزن که, for بزن که باتو .
۲ I(a), R, L, Z; باتو درو, and C, Y(a), Y(b); باتو در آن, for همبر تو, which is the I variant.
۳ I(a), Y(a), Y(b); دست, for چنگ .

ورم[٤] بلطف ندارد[٥] عجب که چون سعدی
غلام سعد ابو بکر سعد زنگی نیست[٦]

۲۵

Metre: هزج مسدّس مقصور [⏑———|⏑———|⏑——]

چه رویست آنکه پیش کاروانست مگر شمعی بدست ساربانست
سلیمانست گوئی در[١] عماری که بر باد صبا تختش روانست
جمال ماه پیکر بر بلندی بدآن ماند که ماه آسمانست
بهشتی صورتی در جوف محمل چو برجی کافتابش در میانست
خداوندان عقل اینطرفه بینند که خورشیدی بزیر سایه بانست
چو نیلوفردرآب و مهر[٢] درمیغ پریرخ در نقاب پرنیانست
ز روی کار من برقع بر انداخت[٣] بیکبار آنکه در برقع نهانست[٤]
زهی اندک وفای سست پیمان که آن سنگین دل نا مهربانست[٥]
شتر پیشی گرفت از من برفتار[٦] که برمن بیش از او[٧] بارگرانست
تراگر دوستی با ماهمین بود وفا و عهد ما با تو[٨] همانست

---

٤ I, I(a), R; دوم, for ورم.
٥ C, Y(a), Y(b); بدارد, for ندارد.
٦ In L & Z, lines 4 & 5 are transposed.
١ Z; بر, for در.
٢ I(a), R, Z, L; ماه, for مهر.
٣ I; انداز, for انداخت.
٤ In R this line is omitted.
٥ This line is omitted in I(a).
٦ I; بیکبار, for برفتار.
٧ C, L, Y(a), Y(b); آن, for او.
٨ All texts & all MSS. but I(a); وفای ما وعهد ما, for وفا و عهد ما با تو.

بدارای ساربان محمل[۹] زمانی که عهد وصل را آخر زمانست[۱۰]
وفا کردیم و با ما غدر کردی[۱۱] برو سعدی که این پاداش آنست
ندانستی که در پایان پیری نه وقت پنجه کردن با جوانست

۲۶

Metre: مضارع مثمّن اخرب مکفوف مقصور [– – ⏑ | – ⏑ – ⏑ | ⏑ – – ⏑ | – ⏑ –]

چشمت چو[۱] تیغ[۲] غمزهٔ خونخوار برگرفت
تا[۳] عقل و هوش خلق[۴] بیکبار بر[۵] گرفت
عشقت[۶] بنای عقل[۷] بکلّی خراب کرد
جورت در امید بیکبار[۸] بر گرفت
عاشق ز سوز درد تو فریاد درنهاد
مؤمن[۹] ز دست[۱۰] عشق[۱۱] تو زنار برگرفت[۱۲]

---

۹ I(a), Z, C, Y(b); آخر, for محمل.
۱۰ In I this line is omitted.
۱۱ All texts & all MSS. but I; کردند, for کردی.
۱ Z; چشم تو, for چشمت چو.
۲ L; تیر, for تیغ.
۳ I(a); با for تا : L; خود, for do.
٤ In I, Z, L, عقل, and هوش are transposed.
٥ I(a); در, for بر.
٦ C; چشمت, for عشقت : Y (a); ظلمت, for do.
۷ I(a), Z, C, L, Y(a), Y(b); صبر, for عقل.
۸ R, جورت ز در در آمد و امید, for جورت در امید بیکبار.
۹ R; زاهد, for مومن.
۱۰ C, Y(a), Y(b); داغ, for دست.
۱۱ R; درد, for عشق.
۱۲ In C, Y(a), Y(b), lines 3 & 4 are transposed.

شوری ز وصف روی تو در خانقه فتاد
صوفی طریق خانهٔ خمّار بر گرفت

با هر که مشورت کنم از جور آن صنم
گوید ببایدت دل ازینکار [۱۳] بر گرفت

دل‌را [۱۴] توانم از سر [۱۵] جان بر گرفت و چشم [۱۶]
نتوانم از مشاهدهٔ یار بر گرفت

سعدی بخفیه خون جگر خورد بارها
این بار پرده از سر اسرار بر گرفت

۲۷

Metre: رمل مثمّن مخبون مقطوع [⏑⏑––|⏑⏑––|⏑⏑––|––]

خسرو آنست که در صحبت [۱] او شیرین است
در بهشتست که همخوابهٔ حورالعین است

دولت آنست که امکان فراغت باشد
تکیه بر بالش بیدوست نه بس تمکین است

همه عالم صنم چین به حکایت گویند
صنم ماست که در هر خم زلفش چین است

روی اگر باز کند حلقهٔ سیمین در گوش
همه گویند که آن [۲] ماهی و این پروین است

۱۳ R omits this line.

۱۴ Z, L; بر, for را.

۱۵ Z, L; سرو, for سر.

۱۶ In R this hemistich runs thus: — دل‌را توانم از دل و چشم بر گرفت.

۱ C, Y(a), Y(b); همخوابه, for در صحبت.

۲ I(a),C, Y(a); این, and آن are transposed.

گر منش دوست ندارم همه کس دارد دوست [۳]
تا چه ویس [٤] است که از [٥] هر طرفش رامین است

سر موئی نظر آخر ز کرم با ما کن
ایکه در هر سر [٦] مویت دل صد مسکین [۷] است [۸]

جز بدیدار توام دیده نمیباشد باز
گوئی از مهر [۹] تو با هر که [۱۰] جهانم کین است

هر که ماه ختن و سرو روانت گوید
او هنوز از رخ [۱۱] و بالای تو صورت [۱۲] بین است

بندهٔ خویشتنم خوان که بشاهی برسم
مگسی را که تو پرواز دهی شاهین است

نام سعدی همه جا رفت بشاهد بازی
وین نه عیب است که در مذهب [۱۳] ما تحسین است

کافر و کفر [۱٤] و مسلمان و نماز و من [۱۵] وعشق
هر یکی را که تو بینی بسر خود دین است

---

۳ L, Z; عالم دارند, for کس دارد دوست : I(a), C, Y(a), Y(b); دارندش دوست, for do.

٤ I; روی, for ویس.

٥ All texts and all MSS. but I, I(a); در, for از.

٦ Z, L; بن, for سر.

۷ Z; موی تو, for مویت. In all MSS. & all texts but I: صد is omitted before مسکین

۸ R omits this line.

۹ I(a); بهر, for مهر.

۱۰ C, L; هر دو, for هر که.

۱۱ All texts & all MSS. but. I; قد, for رخ.

۱۲ I(a); کوته, for صورت.

۱۳ I(a), C, Y(a), Y(b); ملت, for مذهب.

۱٤ L, Y(a), Y(b); گبر, for کفر.

۱۵ L omits و before من.

۲۸

Metre: مضارع مثمّن اخرب مکفوف مقصور [— — ⏑ | — ⏑ — ⏑ | ⏑ — — ⏑ | — ⏑ —]

خورشید زیر سایهٔ زلف چو شام اوست
طوبی غلام قدّ صنوبر خرام اوست

آن [۱] قامتست نی بحقیقت قیامتست
زیرا که رستخیز من اندر قیام اوست

بر مرگ دل خوش است در اینواقعه مرا
کاب حیات در لب یاقوت فام اوست

بوی بهار میدمد [۲] این یا نسیم صبح
باد شمال میگذرد [۳] یا پیام اوست

دل عشوه میفروخت که من مرغ زیرکم
اینک فتاده در سر زلف چودام [۴] اوست

بیچاره مانده ام همه روزی بدام او [۵]
وینک [۶] فتادهام بغریبی که کام اوست

هر لحظه در برم دل از اندیشه خون شود
تا [۷] خود غلام کیست که سعدی غلام اوست

---

۱ I(a), Z, L; این ، for آن .

۲ C, L, Y(a), Y(b); بادبهار میوزد, for بوی بهار میدمد .

۳ C, L, Y(a), Y(b), بوی عبیر میدمد, for باد شمال میگذرد ; I(a); یا نکهت صبا زختن for do.

٤ In C, and Y(a) this line is omitted.

٥ I(a); دل, for او .

٦ I(a), C, Y(a), Y(b); اینجا, for و ینک .

٧ R; یا, for تا .

۲۹

Metre: مجتث مثمّن مخبون مقطوع مسبّغ [–⏑–|⏑⏑––|⏑–⏑–|⏑––]

خیال روی توام دوش در نظر میگشت
وجود خسته ام از عشق بیخبر میگشت

همای شخص[1] من از آشیان شادی[2] دور [3]
چو مرغ حلق بریده بخاک بر میگشت

دل ضعیفم از آن کرد آه خون آلود
که در میانهٔ خونابهٔ جگر میگشت

چنان غریو بر آورده بودم از غم عشق
که بر[4] موافقتم زهره نوحه‌گر میگشت

ز آب دیدهٔ من فرش خاک تر میشد
ز بانگ نالهٔ[5] من گوش چرخ کری گشت

قیاس کن که دلم را چو تیر عشق رسید
که پیش ناوک هجر تو جان سپر میگشت

صبور باش و برین[6] روز[7] دل منه سعدی
که روز اوّلم این روز در نظر میگشت

---

۱ T; بخت, for شخص.

۲ T; از آستان شاهی, for از آشیان شادی.

۳ In R this hemistich runs as follows:—همای آشیان دل من که بد ز شادی دور.

٤ T; در, for بر.

٥ L; دیده, for ناله: Z; نوحه, for do.

٦ T, R, C, Y(a), Y(b); بدین, for برین.

٧ T, Z, A; درد, for روز.

۳۰

Metre: مجتث مثمّن مخبون مقطوع مسبّغ [⏑–⏑–|⏑⏑––|⏑–⏑–|––]

دریغ صحبت دیرین و حق دید و شناخت
که سنگ تفرقه ایام درمیان [1] انداخت

دو دوست یکنفس از عمر بر نیا سودند [2]
که آسمان بسر وقت [3] شان دواسبه تتاخت

چو دل بقهر بباید گسست و مهر برید
خنک تنی که دل اوّل [4] نبست و مهر نباخت

جماعتی که بپرداختند از ما دل
دل از محبّت ایشان نمیتوان پرداخت

بروی همنفسان برگ عیش ساخته بود
برآنچه [5] ساخته بودیم روزگار نساخت

نگشت سعدی از آن روز گرد صحبت خلق
که بیوفائی دوران آسمان [6] بشناخت

اگر چو چنگ ببر درکشد زمانه ترا [7]
بس اعتماد مکن کانگهت زند که نواخت

---

۱ I; کنار, for میان .

۲ R, Z, L, Y(b); غم کجا بر آسودند, for عمر بر نیا سودند : C, Y(a); یکدیگر نیاسودند for do.

۳ Y(a), Y(b); بخت, for وقت .

٤ I, Z; تر آنکه درودل, for تنی که دل اوّل : I(a), R, C, Y(a), Y(b); بر او دل, for دل اوّل .

٥ I(a); چنانچه , for بر آنچه .

٦ R. قدر صحبت محبوب خویشتن , for بیوفائی دوران آسمان .

۷ I(a); دون, for ترا .

۸ In I 6(a) and 7(b) are Joined together, while 6(b) and 7(a) are omitted. This line is omitted in R.

۳۱

Metre: مضارع مثمن اخرب مکفوف مقصور [— — ⏑ | — ⏑ — ⏑ | ⏑ — — ⏑ | — ⏑ —]

دردیست درد عشق که هیچش طبیب نیست
گر دردمند عشق بنالد غریب نیست

دانند عاقلان که مجانین عشق را
پروای پند ناصح و قول[۱] ادیب نیست

هر کو[۲] شراب شوق[۳] نخورده است و دُرد درد
آنست کز حیات جهانش نصیب نیست

از[٤] مشک و عود و عنبر و امثال طیّبات
خوشتر ز بوی دوست دگر هیچ طیب نیست[٥]

صید از کمند اگر بدر آید عجب[٦] بود
ورنه چو در کمند بمیرد عجیب[۷] نیست

گر[۸] دوست واقفست که بر من[۹] چه میرود
باک از جفای دشمن و جور رقیب نیست

بگریست چشم دشمن من بر حدیث من
فضل از غریب هست و وفا در قریب نیست

---

۱ In all texts & all MSS. but I, پند and قول are transposed.
۲ R, Y; هر که, for هر کو.
۳ C, Y(a), Y(b); عشق for شوق.
٤ L, Z, C, Y(a), Y(b); در, for از.
٥ This line is omitted in R & I.
٦ I(a), C, L, Z, Y(a), Y(b); بجهد بو العجب, for بدر آید عجب.
۷ I (a); غریب, for عجیب.
۸ I; ور, for گر.
۹ R, L, Z, Y(b); ما for من.

از خنده گل چنان بقفا [۱۰] اوفتاد باز

کو را خبر ز مشغلهٔ عندلیب نیست

سعدی ز دست دوست شکایت کجا برد[۱۱]

هم صبر بر حبیب که [۱۲] صبر [۱۳] از حبیب نیست

۳۲

Metre: مجتثّ مثمّن مخبون مقطوع مسبّغ [⏑—⏑—|⏑⏑——|⏑—⏑—|——]

دلی که دید که پیر امن خطر میگشت

چو شمع زار وچو پروانه در بدر میگشت

هزار گونه غم از هر سوئیست [۱] دامنگیر

هنوز در تک و پوی غمی [۲] دگر میگشت

سرش مدام زشور شراب عشق خراب

چو مست دایم از آن گرد شور وشر میگشت

چو بیدلان همه در کار عشق می آویخت

چو ابلهان همه از راه عقل بر میگشت

زبخت بی ره و آئین و پا وسرمی زیست

زعشق بی‌دل وآرام وخواب وخور میگشت

---

۱۰ C, Y(a); فغان for قفا .

۱۱ I(a), C, L, Z, Y(a), Y(b); بری, for برد .

۱۲ I(a), C, L, Y(a), Y(b); چو for که .

۱۳ R; جور, for صبر.

۱ I(a); عشق, or درد, for هرسوا .

۲ All texts; غم, for غمی .

هزار بارش ازین پند بیشتر دادم
که گرد بیهده کم گرد بیشتر میگشت

بهر طریق که باشد نصیحتش مکنید [۳]
که او بقول نصیحت گران [٤] بترمیگشت

۳۳

Metre: مجتثّ مثمّن مخبون مقطوع مسبّغ [⏑–⏑–|⏑⏑––|⏑–⏑–|⏑⏑–]

زهر چه هست گزیراست و ناگزیر از دوست
بقول هر که جهان مهر بر مگیر از دوست

ببندگی و صغیری [۱] گرت قبول کنند [۲]
سپاس دار که فضلی بود کبیر از دوست

بجای دوست گرت هر چه در جهان بخشند
رضا مده که متاعی بود حقیر از دوست

جهان و هر چه در او هست با نعیم بهشت
نه نعمتی است که باز آورد فقیر از دوست

نه گر قبول کنندت [۳] سپاس داری و بس
که گر هلاک شوی منّتی پذیر از دوست

مرا که دیده بدیدار دوست بر کردم
حلال نیست که بر هم زنم بتیر از دوست

---

۳ C; بکنید, for مکنید.

٤ All MSS. but I(a), and all texts but C; کنان, for گران.

N. B. This ode is omitted in I and R.

۱ L, Z; غلامی, for صغیری.

۲ R, C, Z, Z(b); کنند, for کنند.

۳ R; کنند, for کنند.

وگرچنانکه میسّر[٤] شود گزیر[٥] از عشق
کجا روم که نمیباشدم گزیر از دوست[٦]

بهر طریق که باشد اسیر کافر[٧] را
توان خرید ونشاید خرید اسیر از دوست

که در ضمیر من آید ز هر که در عالم
که من هنوز[٨] نپرداختم ضمیر از دوست

تو خود نظیر نداری وگر بود بمثل
من آن نیم که بدل گیرم و نظیر از دوست

رضای دوست بدست آر و صبر کن سعدی
که دوستی نبود ناله و[٩] نفیر از دوست

۳٤

Metre: رمل مثمّن مخبون مقصور [⏑⏑–⏑⏑––|⏑⏑––|⏑⏑––|⏑⏑–]

زحد گذشت جدائی میان ما ایدوست
بیا بیا که غلام توام بیا[١] ایدوست

سرم فدای قفای ملامتست[٢] چه باک
گرم بود سخن دشمن از قفا ایدوست

---

٤ I(a), L, Z, Y(a), Y(b); مصوّر, for میسّر.

٥ C, Y (a); گریز, for گزیر in the Ist hemistich.

٦ I(a); omits this line.

٧ I(a) C, L, Z. Y(a), Y(b); دشمن, for کافر: R; عاشق for do..

٨ I(a); بهیچ, for هنوز.

٩ I(a), L, Z; گرکنی, for ناله و.

N.B. In I the last five couplets of this ode are found as a separate ode on page 245 of the Manuscript.

١ Y (a); توانیم ما, for توام بیا.

٢ R adds و after ملامتست.

بناز اگر بخرامی جهان خراب کنی [۳]
بخون خسته [٤] اگر تشنهٔ هلا ایدوست

بداغ عشق [٥] چنانم که گر اجل برسد
بشرعم از تو ستانند خونبها ایدوست

وفای عهد نگهدار و از جفا بگذر
بحق آنکه [٦] نیم یار بیوفا ایدوست

هزار سال پس از مرگ من چو باز آئی
زخاک نعره برآید [۷] که مرحبا ایدوست

غم تو دست برآورد و [۸] خون چشمم [۹] ریخت
مکن که دست بر آرم بربنا ایدوست

اگر بخوردن خون آمدی هلا برخیز
اگر ببردن جان [۱۰] آمدی بیا ایدوست [۱۱]

بساز با من رنجور ناتوان ای یار
ببخش بر من [۱۲] مسکین بینوا [۱۳] ایدوست

حدیث سعدی اگر نشنوی چه چاره کند [۱٤]
بدشمنان نتوانگفت [۱٥] ماجرا ایدوست

---

۳ C, Y(a), Y(b); بر آشوبی, for خراب کنی.
٤ I(a), Z, L; بنده, for خسته.
٥ I(a), Z, L; هجر, for عشق.
٦ Y(a), Y(b); بدوستی که, for بحق آنکه.
۷ R; بر آرم, for بر آید.
۸ In Z, C, L, Y(a), و is omitted before خون.
۹ I(a), C, Y(a); جانم, for چشمم.
۱۰ R, Z, C, L, Y(a), Y(b); دل, for جان.
۱۱ This line is omitted in I(a).
۱۲ I(a); دل, for من.
۱۳ I(a); مبتلا, for بی نوا : Z; نا توان, for do.
۱٤ C, Y(a), Y(b); کنم, for کند
۱٥ I(a), برد; for گفت.

۳۵

Metre: مجتثّ مثمّن مخبون مقطوع مسبّغ [⏑–⏑–|⏑⏑––|⏑–⏑–|⏑⏑–]

دلم از دست غمت[1] دامن صحرا بگرفت
غمت از سر ننهم گردلت از ما بگرفت

خال مشکین تو از بنده چرا در خط شد
مگر از دود[2] دلم روی تو سودا بگرفت

دوش چون مشعلهٔ دردتو در گرد جهان[3]
سایهٔ در دلم انداخت به[4] صد جا بگرفت

بدم سرد سحر گاهی من باز نشست
هر چراغی که زمین از دل[5] صهبا بگرفت

الغیاث از من[6] دلسوخته‌ای سنگین دل
در تو نگرفت که خون‌در دل خارا بگرفت[7]

دل شوریدهٔ ما[8] عالم اندیشهٔ ماست
عالم ازشوق[9] تو درتاب[10] که غوغا بگرفت

---

۱ L; نعمت, for غمت.
۲ L, Y(a), Y(b); داد, for دود.
۳ In R this hemistich runs thus:— دوش چون مشعله درگرد جهان میافروخت,
& in C, Z, L, Y(a), Y(b), as, follows:—
دوش چون مشغلهٔ شوق تو بگرفت وجود.
٤ I(a), Z, L, C, Y(a), Y(b); که, for به.
٥ I, R; لب, for دل.
٦ I omits از before من.
٧ R omits this line.
٨ I; من, for ما.
٩ R; عشق, for شوق.
۱۰ I; در یاب, for در تاب.

بربود انده تو صبرم و نیکو بربود
بگرفت انده [۱۱] تو جانم و زیبا بگرفت

دل سعدی همه زایام بلا پرهیزد
سر زلف تو ندانم بچه یارا بگرفت [۱۲]

۳٦

Metre: مجتثّ مثمّن مخبون مقطوع مسبّغ [⏑–⏑–|⏑⏑––|⏑–⏑–|⏑⏑–]

زهی رفیق که با چون تو سرو بالائیست
که از خدای بر او نعمتی و آلائیست

هرآنکه با تو دمی یافته است در همه عمر
نیافته است اگرش بعد از آن تمنّائیست

کسی که رای [۱] تو معلوم کرد و دیگر بار
برای خود نفسی میزند نه بس [۲] رائیست

نه عاشقست که هر ساعتش نظر بکسی [۳] است
نه عارفست که هر روز خاطرش جائیست

مرا و یاد تو بگذار و کنج تنهائی
که هر که باتو بخلوت بود نه تنهائیست

---

۱۱ C, L, Y(a), Y(b); از غم, for انده .
۱۲ This line is omitted in R.
N. B. This ode is omitted in I(a) and Z.
۱ I; روی, for رای.
۲ C, Y (a); بدش, for نه بس .
۳ I; بکی, for کسی.

باختیار شکیبائی از تو نتوان کرد [٤]
باضطرار توان بود اگر [٥] شکیبائیست

نظر بروی تو هر بامداد نوروزیست
شب فراق تو هر شب [٦] که هست یلدائیست

خلاص ده تو [٧] خدایا همه اسیرانرا
مگر کسی که اسیر کمند زیبائیست [٨]

حکیم بین [٩] که بر آورد سر بشیدائی
حکیم را که [١٠] دل از دست رفت شیدائیست

و لیک عذر توانگفت پای سعدیرا
که در لجم [١١] چو فروشد نه اوّلین پائیست

٣٧

Metre: رمل مثمّن مخبون مقطوع [—⏑—— | ⏑⏑—— | ⏑⏑—— | ⏑⏑ —]

سر تسلیم نهادیم بحکم و رایت تا چه اندیشه کند رای جهان آرایت
تو بهر جا که فرود آمدی و خیمه زدی کس دیگر نتواند که بگیرد [١] جایت

---

٤ I; برد, for کرد.
٥ Y(b); کرد, for بود : I(a); از تو گر, for بود اگر.
٦ Z, L; که, for شب.
٧ I(a), Z, C, L, Y(b); بخش, for ده تو.
٨ R; دانائی, for زیبائی.
٩ I; من, for بین : I(a); شهر, for بین که.
١٠ C, L, Y(a), Y(b); چو, for که.
١١ L, Y(a), Y(b); وحل, for لجم : I(a); لجن, for do.
١ I; نشیند, for بگیرد.

همچو مستسقی برچشمهٔ نوشین [۲] زلال[۳] | سیر نتوان شدن ازدیدن[٤] مهرافزایت [٥]
روزگاریست که سودای تو دارم در سر[٦] | مگرم سر برود تا برود [۷] سودایت
قدرآن خاک ندارم[۸] که بر او[۹] میگذری | که بهر وقت همی [۱۰] بوسه دهد بر پایت
دوستان عیب کنندم که نبودی هشیار | تا فرو رفت بگل پای جهان پیمایت
چشم درسر [۱۱] بچکار آیدوجان درتن شخص | گر تأمل نکند صورت جان آسایت [۱۲]
دیگری نیست که مهرتو در او شاید بست[۱۳] | هم در آئینه توان دید مگر همتایت
روز آنست که مردم ره صحرا گیرند | خیز تا سرو بماند خجل از بالایت
دوش درواقعه دیدم که نگارین [۱٤] میگفت | سعدیا گوش مکن بر سخن اعدایت
عاشق صادق دیدار من آنگه باشی | که بدنیا و بعقبی نبود پروایت
طالب آنست که ازبند [۱٥] نگرداند روی | تا نباید که بشمشیر بگردد رایت

---

۲ I (a); نوشاب, for نوشین .
۳ I, R; حیات, for زلال .
٤ L; دیده, for دیدن .
٥ I; آرای, for افزای .
٦ All texts & all MSS. but I; در سر دارم, for دارم در سر .
۷ L; نرود, for برود .
۸ R; بدارم, for ندارم .
۹ Z, Y(a), Y(b); آن, for او .
۱۰ I; مگر, for همی : R; همه, for do.
۱۱ R; بر سر, for در سر .
۱۲ I; افزایت, for آسایت .
۱۳ L; نیست, for بست .
۱٤ All texts have نگاری, for نگارین .
۱٥ All texts & all MSS. but I; شیر, for بند .

٣٨

Metre: منسرح مثمّن مطویّ موقوف [—⏑⏑—|—⏑—|—⏑⏑—|—⏑—]

سلسلهٔ موی دوست حلقهٔ دام بلاست
هر که درین حلقه نیست غافل [1] ازین ماجراست

گر بزنندم بتیغ در [2] نظرش بیدریغ
دیدن او یکنظر [3] صدچو مرا [4] خونبهاست

گر برود جان ما در طلب وصل [5] دوست [6]
حیف نباشد که دوست دوستر از جان ماست

دعوی مشتاق [7] را شرع نخواهد [8] بیان
گونهٔ زردش [9] دلیل نالهٔ زارش [9] گواست

مایهٔ [10] پرهیزکار قوّت عقل است و صبر
عقل گرفتار عشق صبر زبون هواست

دلشدهٔ پای بند گردن جان در کمند
زهرهٔ گفتار نه کین چه سبب و آن [11] چراست

---

١ All texts & R; فارغ, for غافل.
٢ I; کز, for در.
٣ Z; نفس, for نظر.
٤ All texts & all MSS. but I; منش, for مرا.
٥ R; روی, for وصل.
٦ Z; یار, for دوست.
٧ C, L, Y(a), Y(b); عشاق, for مشتاق.
٨ I(a); نباید, for نخواهد.
٩ R; م, for ش.
١٠ R; سایه, for مایه: Y(b); پایه, for do.
١١ L; این, for آن.

مالک ملک وجود حاکم رد و [۱۲] قبول
هرچه کند جور نیست ور [۱۳] تو بنالی جفاست
تیغ برآر از نیام زهر بر افگن بجام
کز قبل ما قبول وز طرف [۱۴] ما رضاست[۱۵]
ور [۱۶] بنوازی بلطف یا [۱۷] بگذاری بقهر
حکم تو بر ما روان زجر تو بر من رواست
هر که بجور رقیب یا بجفای حبیب [۱۸]
عهد فرامش کند مدّعی [۱۹] بیوفاست
سعدی از اخلاق دوست هرچه بر آید [۲۰] نکوست
گو همه دشنام ده [۲۱] کز لب شیرین دعاست

۳۹

Metre: مضارع مثمّن اخرب مکفوف مقصور [‒‒⏑|‒⏑⏑‒|⏑‒‒⏑|‒⏑⏑‒|⏑‒‒]

شادی بروزگار گدایان کوی دوست   بر خاک ره نشسته با مید روی دوست
گفتم بگوشهٔ بنشینم ولی دلم   ننشیند از کشیدن خاطر بسوی دوست
صبرم ز روی دوست میسّر نمیشود   دانی طریق چیست تحمّل زخوی دوست

---

۱۲ I omits the و after رد.
۱۳ R, Y(a); گر, for ور.
۱۴ R; نظر, for طرف.
۱۵ L, Z; دعا, for رضا.
۱۶ All texts & all MSS. but I; گر, for ور.
۱۷ All texts & all MSS. but I; ور, for یا.
۱۸ Z; طبیب, for حبیب.
۱۹ All texts & R omit و after مدعی.
۲۰ R; بگوید, for بر آید.
۲۱ I(a), C, L, Z, Y(a), Y(b); گو, for ده.

ناچار هر که دل بغم روی دوست داد کارش بهم برآمده باشد چو موی دوست
خاطر بباغ میکشدم وقت [١] نوبهار تا بر کنار [٢] گل بنشینم ببوی دوست
فردا که خاک مرده بحشر آدمی کنند ای باد خاک من مطلب جز بکوی [٣] دوست
سعدی چراغ میکشد اندر [٤] شب فراق ترسد که دیده باز کند جز بروی دوست

٤٠

Metre: منسرح مثمّن مطویّ موقوف [–⏑⏑–|–⏑–|–⏑⏑–|–⏑–]

صبر کن ای دل که صبر زینت [١] اهل صفاست
چارهٔ عشق احتمال شرط محبّت وفاست
مالک ردّ و [٢] قبول هر چه کند پادشاست [٣]
گر بکشد [٤] حاکمست [٥] ور بنوازد رواست
گرچه بخواند هنوز دست جزع بر دعاست
ورچه براند هنوز روی [٦] امید از قفاست
برق یمانی بجست باد بهاری بخاست
طاقت مجنون برفت [٧] خیمهٔ [٨] لیلی کجاست

١ I, R; روز, for وقت.
٢ I(a), C, Z, L, Y(a), Y(b); با درخت, for بر کنار:
٣ R, C, Z, L, Y(a); بوی, for کوی. I(a); ز, for به.
٤ R, I, I(a), L, Z; می نکند در, for میکشد اندر.
١ All texts & all MSS but I; سیرت, for زینت.
٢ In I the و after ردّ is omitted.
٣ I(a); حاکم, for پادشا.
٤ R, C, Z, Y(b); زند, for کشد.
٥ I(a); بنده ایم, for حاکم است.
٦ R; چشم, for روی.
٧ L, Z, C, Y(a), Y(b); نماند, for برفت.
٨ I; خانه, for خیمه.

غفلت [۹] ایام عشق پیش محقّق خطاست [۱۰]
اول صبح است خیز کآخر دنیا فناست

صحبت یار عزیز حاصل دور بقاست
یکدمه دیدار دوست هر دو جهانش بهاست

درد دل دوستان گر تو پسندی رواست
هر چه مراد شماست غایت مقصود ماست

بنده چه دعوی کند حکم خداوند راست
گر تو قدم می نهی [۱۱] تا [۱۲] بنهم چشم راست

از در خویشم مران کین نه طریق وفاست
در همه شهری غریب در همه ملکی گداست

با همه جرمم [۱۳] امید با همه خوفم رجاست
گر درم ما مس است لطف شما کیمیاست

سعدی اگر عاشقی میل وصالت چراست
هر که دل دوست جست مصلحت خود نخواست

٤١

Metre: رمل مسدّس مقصور [—◡——|—◡——|—◡—]

عشق در دل ماند ویار ازدست رفت
دوستان دستی که کار از دست رفت

۹ In I(a), R, Z, L, از is inserted after غفلت.
۱۰ I(a); نبود, for خطاست.
۱۱ I(a); قدمی, for تو قدم.
۱۲ C, Y(a), Y(b); من, for تا.
۱۳ I(a), C, Y(a), Y(b); جورم, for جرمم.

العجب گرمن رسم بر [1] کام دل [2]

کی رسم چون روزگار از دست رفت [3]

بخت ورای و [4] زور وزر بودم دریغ [5]

کاندرین غم [6] هرچهار از دست رفت

عشق وسودا وهوس در سر بماند [7]

صبر وآرام وقرار از دست رفت

نیم جانی مانده کوخون میخورد [8]

ورنه این دل چند بار از دست رفت [9]

گرمن از پای اندر آیم گودرآی

بهتر از من صد هزار از دست رفت [10]

مرکب سودا جهانیدن [11] چه سود

چون زمام اختیار از دست رفت

سعدیا با یار عشق آسان بود

پایدار [12] اکنون که کار از دست رفت

---

١ I(a); در, for بر .

٢ Y(a), Y(b); خویش, for دل .

٣ I omits this line.

٤ I omits the و, after رای .

٥ All texts & all MSS. but I; ولیک, for دریغ .

٦ All texts & all MSS. but I; تا غم آمد, for کاندرین غم .

٧ I, Y(b); نماند, for بماند .

٨ In all texts this hemistich runs as follows: — یم جان کاین بار خونم می خورد except that L, Z, Y(a) have باز, for بار : R has the same but with چون کنم, for یم جان .

٩ In I this line is omitted.

١٠ This line is only found in I.

١١ L, Z; دوانیدن, for جهانیدن .

١٢ All texts & all MSS. but I; عشق باز, for پایدار .

۴۲

Metre: مضارع مثمّن اخرب مکفوف مقصور [— — ⏑ | — ⏑ — ⏑ | ⏑ — — ⏑ | — ⏑ —]

عشرت [1] خوشست و بر طرف جوی خوشتر است
می باسماع [2] بلبل خوشگوی خوشتر است

عیش است بر کنار سمن زار خواب صبح
نی در کنار یار سمن بوی خوشتر است

خواب از خمار بادهٔ [3] نوشین با مداد [4]
بر بستر شقائق خودروی خوشتر است

روی از جمال دوست بصحرا مکن که روی
در روی همنشین وفا جوی خوشتر است

آواز چنگ و مطرب خوش نغمه گو مباش
مارا حدیث همدم [5] خوش خوی [6] خوشتر است

گر [7] شاهداست سبزه [8] براطراف گلستان [9]
بر عارضین [10] شاهد گلروی خوشتر است

آب از نسیم باد زره پوش گشته است [11]
مقتول [12] زلف یار زره موی خوشتر است

---

۱ L; سروت, for عشرت .
۲ I; بر استماع, for می با سماع : all MSS. & all texts but Y(b); بر, for با .
۳ Y(a); ناله, for باده .
۴ I(a); بیامداد, for با مداد .
۵ I(a), R, L, Z, C, Y(a), Y(b); دلبر, for همدم .
۶ I(a), R, C, Y(a); Y(b); همخوی, for خوشخوی .
۷ R; گو, for گر .
۸ I adds a و, before سبزه .
۹ I(a); جویبار, for گلستان .
۱۰ I(a); خط بر عذار, for بر عارضین .
۱۱ In I this hemistich runs thus:— آب از هبوب باد زره روی کشته گیر : I(a); آب از نسیم باد که بر روی کشت زار — ; R, C, L, Y(a); آب از نسیم باد زره گیر کشته گیر
۱۲ R, C, Z, Y(a); مفتول, for مقتول : L; مفتون, for do.

گو چشمهٔ آب کوثر وبستان بهشت باش
مارا مقام بر سر این کوی خوشتر است

سعدی جفا نبرده [۱۳] چه دانی تو قدر یار
تحصیل کام دل بتگاپوی خوشتر است

٤٣

Metre: مضارع مثمّن اخرب مکفوف مقصور [‒ ‒ ⏑|‒ ⏑ ‒ ⏑|⏑ ‒ ‒ ⏑|‒ ⏑ ‒]

گفتم مگر بخواب ببینم خیال [۱] دوست
اینک علی الصّباح نظر بر جمال دوست

مردم هلال عید بدیدند وپیش ما
عیداست از آن [۲] دوابروی همچون هلال دوست

مارا دگر بسرو بلند التفات [۳] نیست
از دوستی [٤] قامت سرو [۵] اعتدال دوست

زآن بیخودم که عاشق صادق نباشدش
پروای نفس خویشتن از اشتغال دوست [٦]

---

۱۳ I(a); ندیده, for نبرده.

۱ R; وصال, for خیال: C, Y(a); جمال, for do.

۲ C, Y(a), Y(b) omit از, before آن: R; آنکه بیند, for است از آن دو.

۳ Y(a); اعتماد, for التفات.

٤ Y(a), Y(b); راستی, for دوستی.

۵ R, L, Z, C, Y(a), Y(b); با, for سرو.

٦ In R this line is omitted and the following inserted as verse 2; دشمن که گفت بیهده سودا مپز که جان ــ تا دیدهاش بر کنم اینک وصال دوست

ای خواب گرد دیدهٔ سعدی دگر مگرد
در[٧] دیده جای خواب بود یا خیال[٨] دوست[٩]

٤٤

Metre: رمل مثمّن مخبون مقطوع مسبّغ [–◡––|◡◡––|◡◡––|◡◡–]

گر کسی سرو شنیده است که رفتست[١] اینست
یا صنوبر که بنا گوش و برش سیمین است
نه بلندیست[٢] بصورت که تو معلوم کنی
که بلند از نظر مردم کوته‌بین است
خواب در عهد تو بر چشم من آید هیهات
عاشقی کار سری نیست که بر بالین است
همه آرام گرفتند و شب از نیمه گذشت
و آنچه[٣] در خواب نشد چشم من[٤] مسکین[٥] است
خود گرفتم که نظر بر[٦] رخ خوبان کفر است
من از این بازنیایم[٧] که مرا این دین است

---

٧ Z, L, Y(a), Y(b); یا, for در .

٨ I(a); جمال, for خیال .

٩ In R this hemistich runs as follows:—
در خانه جای رخت بود یا مجال دوست . N. B. In I this Ode is omitted.

١ L, Y(b); برفتار, for که رفتست .

٢ R, C, Z, L, Y(a); بندست, for بلندیست .

٣ All texts & R; آنکه, for آنچه .

٤ R, Z, C, L, Y(a), Y(b), add و after من .

٥ All texts & all MSS. but I; پروین, for مسکین .

٦ I, R, Z; در, for بر .

٧ I(a), C, L, Y(a), Y(b); نگردم, for نیایم .

وقت[۸] آنست که مردم ره صحرا گیرند
خاصه اکنون که بهار آمد و فروردین است

چمن امروز بهشت است و تو در می نائی[۹]
تا خلائق همه گویند[۱۰] که حور العین است

هر چه گفتیم در اوصاف کمالیّت دوست[۱۱]
همچنان هیچ نگفتیم که صد چندین است

آنچه سر پنجهٔ سیمین تو با سعدی کرد
با کبوتر نکند پنجه که باشاهین است

من دگر شعر نخواهم[۱۲] که نویسم[۱۳] که مگس
زحمتم میدهد از بس که سخن شیرین است

۴۵

Metre: هزج مسدّس اخرب مقبوض محذوف [– – ⏑ | – ⏑ – ⏑ | – – –]

گر جان طلبی فدای جانت سهلست جواب امتحانت

سوگند بجانت ار فروشم یکموی بهر چه در جهانت

با آنکه تو مهر کس نداری کس نیست که نیست مهربانت

وین[۱] سر که تو داری ای ستمگار بس سر برود بر آستانت

بس فتنه که در زمین بخیزد[۲] از روی چو ماه آسمانت

۸ I, R; روز, for وقت.
۹ I, I(a); باثی, for نائی.
۱۰ L; دانند, for گویند.
۱۱ C, Y(a), Y(b); تو, for دوست: L; او, for do.
۱۲ C; نگویم, for نخواهم.
۱۳ L; Y(a), Y(b); بنویسم, for که نویسم.
۱ C, Y(a), Y(b), omit و, before این.
۲ C, Y(a), Y(b); بباشد, for بخیزد.

من درتو رسم بجهد هیهات کز باد سبق برد عنانت
بی یاد تو نیستم زمانی تا یاد کنم دگر زمانت
کوته نظران کنند و [٣] حیفست[٤] تشبیه بسرو ، بوستانت
ابرو [٥] که تو داری ای پریزاد در صید چه حاجت کمانت
گوئی که تن [٦] ضعیف سعدی نقشی است گرفته از میانت
گر واسطهٔ [٧] سخن نبودی در وهم [٨] نیامدی دهانت
شیرین تر ازین سخن نباشد [٩] الاّ دهن شکر فشانت

٤٦

Metre: مجتث مثمّن مخبون مقطوع مسبّغ [⏑ – ⏑ – | ⏑ ⏑ – – | ⏑ – ⏑ – | ⏑⏑ –]

معلّمت همه شوخی و دلبری آموخت
جفا و ناز و عتاب و ستمگری آموخت [١]

غلام آن لب ضحّاک و چشم فتّانم
که کید سحر بضحّاک و سامری آموخت [٢]

مگر بنفشه نسیمی که میدمد در باغ
از آن کلالهٔ مشکین عنبری آموخت

---

٣ In L, Z, و is omitted after کنند.
٤ Z; وصفت, for حیف است.
٥ In Z, L, و is added before ابرو.
٦ Z, C, L, Y(a), Y(b); بدن, for که تن.
٧ In Z, L, بر is added after واسطه.
٨ C, L, Y(a), Y(b); وصف, for وهم.
٩ Y(a); نبودی, for نباشد.
١ In I(a) and all texts the following verse succeeds this line;
مرا بشاعری آموخت روزگار آنگه ـ که چشم مست تو دیدم که ساحری آموخت,
but in C, Y(a), Y(b), انداخت is substitutid for آموخت.
٢ This line & the following are only found in I & R.

معلّم این همه دلبندی از کجا داند
مگر بجای دگر رفت و ساحری آموخت
مگر دهان تو آموخت تنگی از دل من
وجود من ز میان تو لاغری آموخت [۳]
توبت چرا بمعلّم روی که بتگر چین
بچین زلف تو آید به بتگری آموخت
هزار بلبل دستان سرای عاشق را
بباید از تو سخن گفتن دری آموخت
بلای عشق تو بنیادهای زهد و ورع [٤]
چنان بکند [٥] که صوفی قلندری آموخت
من آدمی بچنین شکل و خوی و قدّ و روش [٦]
ندیده ام مگر این شیوه از پری آموخت
برفت [٧] رونق بازار آفتاب و قمر
زبسکه [٨] ره بدکان تو مشتری آموخت [٩]
همه قبیلهٔ من عالمان دین بودند
مرا معلّم عشق تو شاعری آموخت
دگر نه عزم سیاحت کند نه یاد وطن
کسی [١٠] که بر سر کویت مجاوری آموخت [١١]

---

٣ This line and the following are only found in I & R.
٤ All texts & all MSS. but I; بنیاد زهد و بیخ ورع, for بنیادهای زهد و ورع.
٥ I(a), C, Y(b); ببرد, for بکند.
٦ R and all texts; شکل و قدّ و روش, for شکل و خوی و قدّ و روش: I(a); قدّ وشکل و خوی و روش, for do: Z; روی, for خوی.
٧ R; ببرد, for برفت.
٨ L, Z; از آنکه, for ز بسکه.
٩ This verse and the following are omitted in I(a).
١٠ I(a) and all texts; هر آن, for کسی.
١١ This line is omitted in R.

بخون خلق فرو برده دست[۱۲] کاین حنّاست[۱۳]
ندانمش[۱٤] که بقتل که شاطری[۱۵] آموخت[۱٦]
بر آب دیدهٔ سعدی گرت گذار افتد[۱۷]
ترا نخست بباید شناوری آموخت[۱۸]

٤٧

Metre: مجتثّ مثمّن مخبون مقصور [–⏑–⏑|–⏑⏑–|–⏑–⏑|–⏑⏑–]

مگر نسیم سحر[۱] بوی زلف یار منست
که راحتِ دل رنجور بیقرار منست
بخواب در[۲] نرود چشم بخت من همه عمر
گرش بخواب ببینم که در کنار منست
وگر[۳] معاینه بینم که قصد جان دارد
بجان مضایقه با دوستان نه کار منست

---

۱۲ Z, L, Y(b); پنجه, for دست.

۱۳ Z; بود پنجهٔ کین, for دست کاین حناست.

۱٤ I(a); ندانمت, for ندانمش.

۱۵ Y(a); چه خوذ سری, for که شاطری: C; شاعری, for شاطری.

۱٦ This line is omitted in I.

۱۷ I(a) مرو که دریا شد, for گرت گذار افتد.

۱۸ In Z, L, C, Y(a), Y(b), this line runs as follows: —
چنان بگریم ازین پس که مرد نتواند — در آب دیده سعدی شناوری آموخت,
but C and Y(a) have دیده, for مرد.

۱ R; صبا, for سحر.

۲ L, Y(a), Y(b); خوش, for در: C; بر, for do.

۳ R and all texts; اگر, for وگر.

نه خاصه بر سر من عشق در جهان آمد
که هر سری که تو بینی رهین[۱۱] سود ائیست

ترا ملامت سعدی حلال کی[۱۲] باشد
که بر کناری و او در میان غرقابیست[۱۳]

٤۹

Metre: مجتث مثمن مخبون مقطوع مسبّغ |⏑–⏑–|⏑⏑––|⏑–⏑–|––|

مرا تو غایت مقصودی ازجهان ایدوست
هزار جان عزیزت فدای جان ایدوست

چنان بدام تو الفت گرفت مرغ دلم
که یاد می نکند عهد آشیان ایدوست

گرم تو در نگشائی کجا توانم رفت
براستان که بمیرم بر آستان ایدوست

دلی شکسته وجانی نهاده بر کف دست
بگو بیار که گویم بگیر هان ایدوست

تنم بپوسد[۱] وخاکم بباد داده شود
هنوز مهر تو باشد در استخوان ایدوست

جفا مکن که بزرگان بخوردهٔ زرهی
چنین سبک ننشینند وسرگران ایدوست

---

۱۱ L; زمین, for رهین.
۱۲ I; خبر کجا, for حلال کی.
۱۳ All texts and all MSS. but I; دریا, for غرقاب.
۱ I(a), C, L, Y(a), Y(b); بریزد, for بپوسد.

بلطف اگر بخوری خون من روا باشد
بقهرم از نظر خویشتن مران ایدوست[۲]

مناسب لب لعلت حدیث بایستی
جواب تلخ بدیعست از آن دهان ایدوست

مرا مراد[۳] تو باید نه زندگانی خویش
اگر مراد تو قتل است وارهن ایدوست

که گفت سعدی از آسیب عشق بگریزد[٤]
بدوستی که غلط میبرد[٥] گمان ایدوست

که گر[٦] بجان رسد از دست دشمنانم کار
زدوستی نکنم[٧] توبه همچنان ایدوست[٨]

٥٠

Metre: خفیف مسدّس مخبون محذوف

هر که هر بامداد پیش کسی است هر شبانگاه در سرش هوسی است
دل منه بر وفای[۱] صحبت او کان چنانرا حریف[۲] چونتو بسی است
مهربانی و دوستی ورزد تا ترا مکنتی و دسترسی است
گوید اندر جهان توئی امروز گر مرا مونسی و همنفسی است

---

۲ This line is omitted in I and R.
۳ All texts & all MSS. but I; رضای, for مراد.
٤ L; نگریزد, for بگریزد.
٥ C, Y(a); میبری, for میبرد.
٦ I; که کز, for که گر : I(a); اگر, for do.
٧ I(a); نکند, for نکنم.
٨ This line is omitted in R.
۱ C, Y(a), Y(b); هوای, for وفای.
۲ C, Y(a); جوانرا هوای, for چنانرا حریف : Y(b); چنانش هوای, for do.

باز با [۳] دیگری همی گوید · کین جهان بی‌تو بر دلم قفسی است
همچو زنبور در بدر [٤] پویان · هر کجا شکری [٥] بود مگسی است [٦]
همه دعوی و فارغ از معنی · راست گوئی [٧] میان تهی جرسی است
پیش آن ذم این کند که خریست [٨] · نزد [٩] این عیب آن کند که خسی است
هر کجا بینی این چنین کس را · التفاتش مکن که هیچکسی است

٥١

Metre: مجتث مثمّن مخبون مقطوع مسبّغ [‿–‿–|‿‿––|‿–‿–|‿‿–]

هزار سختی اگر بر من آید آسانست
که دوستی وارادت هزار چندانست

اگر تو جور کنی جور نیست تربیت است
وگر تو داغ [۱] دهی داغ [۱] نیست درمانست

سفر دراز نباشد بپای طالب دوست
که خار دشت محبّت گلست و ریحانست

من از کنار تو دور اوفتاده‌ام نه [۲] عجب
گرم قرار نباشد که داغ هجرانست

---

۳ L; تا, for با .
٤ C, Y(a), Y(b); در جهان, for در بدر .
٥ I, R, Z; طعمهٔ, for شکری .
٦ This line is omitted in I(a).
٧ L, Z, C, Y(b); پرسی, for گوئی .
٨ I(a); دد, for خر .
٩ C, Y(a); پیش, for نزد . In C, and Y(a) آن and این are transposed in both hemistiches.
۱ C, Y(a), Y(b); درد, for داغ in both places.
۲ C, L, Z, Y(a), Y(b); چه, for نه .

عجب از آن سر زلف معنبر مفتول
که در کنار تو خسبد چرا پریشانست

ز عقل من عجب آید صواب دانانرا [٣]
که دل بدست تو دادن [٤] خلاف درجانست [٥]

نه‌آبروی که گر خون من بخواهی ریخت [٦]
مخالفت نکنم آن کنم که فرمانست [٧]

جماعتی که ندانند [٨] عشق [٩] روحانی
تفاوتی که میان دواب و انسانست

گمان برند که در باغ حسن [١٠] سعدیرا
نظر بسیب زنخدان و نار پستانست

مراهر آینه خاموش بودن اولی تر [١١]
که جهل پیش خردمند عذر نا دانست [١٢]

و ما ابرّیٔ نفسی و ما ازکّیها
که هر چه نقل کنند از بشر در امکانست

---

٣ All texts & all MSS. but I; گویان, for دانان.

٤ I, R, C, Y(a); دادم, for دادن.

٥ Z, L; اینان, for درجان: Y(b) has بر, for در.

٦ In I(a), Z, L; this hemistich runs as follows;
اگر نگار مراخون دل بخواهد ریخت : C, Y(a), Y(b); بخواهی, for بخواهد.

٧ In R this line is omitted.

٨ R; ندارند, for ندانند,

٩ I(a), R, L, Z, Y(b); حظ; for عشق: C, Y(a); حد, for do.

١٠ I, R, Z; عشق, for حسن.

١١ I; است طریق, for اولی تر.

١٢ This line is omitted in I(a).

٥٢

Metre: رمل مثمّن مخبون مقطوع [– – | ⏑ ⏑ – – | ⏑ ⏑ – – | ⏑ – – –]

هرچه درروی[1] توگویند بزیبائی هست
وآنچه درچشم توازشوخی ورعنائی هست

سروها دیدم در باغ و[2] تأمل کردم
قامتی نیست که چون تو بدلارائی هست

ایکه مانند تو بلبل بسخندانی نیست
نتوانگفت که طوطی بشکر خائی هست[3]

نه ترا از من مسکین نه گل خندانرا
خبر از مشغلهٔ بلبل سودائی[4] هست

راست گفتی که فرح یابی اگر صبر کنی
صبر نیکست کسی را که توانائی هست[5]

هرگزازدوست‌شنیدی که کسی صبر کند[6]
دوستی نیست در آندل که شکیبائی هست

خبر از عشق نبودست و نباشد همه عمر
هر که اورا[7] خبر از شنعت[8] و رسوائی هست

---

١ All texts and I(a); وصف, for روی .
٢ I, I(a), Y(b); دیدم و در باغ, for دیدم در باغ و .
٣ This line is omitted in I and R.
٤ I(a); شیدائی, for سودائی .
٥ In I and R this line is omitted.
٦ C, L, Y(a), Y(b); بشکیبد, for صبر کند : Z; شکیبد از دوست, for کسی صبر کند .
٧ I, R; زآنکه ویرا, for هر که اورا .
٨ Y(b) omits و, after شنعت .

آن نه تنهاست که با یاد تو انسی دارد [٩]
تا نگوید که مرا طاقت تنهائی هست

همه را دیده برویت نگرانست ولیک
هرکسی [١٠] را نتوانگفت که بینائی هست

گفته بودی همه زرقند فریبند و فسوس [١١]
سعدی آن نیست ولیکن چو تو فرمائی هست

٥٣

Metre: مضارع مثمّن اخرب مکفوف مقصور [‒ ‒ ⏑ | ‒ ⏑ ⏑ ‒ | ⏑ ‒ ‒ ⏑ | ‒ ⏑ ‒]

یار من آنکه لطف خداوند یار اوست
بیداد وداد و ردّ وقبول اختیار اوست

دریای عشق را بحقیقت کنار نیست
ورهست پیش اهل حقیقت کنار اوست

در عهد لیلی اینهمه مجنون نبوده‌اند
این فتنه بر نخاست که در روزگار اوست

صاحبدلی نماند در این فصل نوبهار
الاّ که عاشق گل ومجروح خار اوست

دانی کدام خاک بر او رشک میبرم
آن خاک نیکبخت که در رهگذار اوست

---

٩ Z, L; دارد انسی, for انسی دارد .
١٠ All texts & all MSS, but I; همه کس, for هرکسی .
١١ All texts and all MSS. but I; هوس, for فسوس .

باور مکن که صورت او عقل من[١] ببرد[٢]
عقل من[٣] آن[٤] ببرد که صورت‌نگار اوست

گر دیگران بمنظر زیبا نظر کنند
مارا نظر بقدرت پروردگار اوست[٥]

اینم قبول بس که بمیرم بر آستان
تا نسبتم کنند که خدمتگذار اوست

بر جور و[٦] بی مرادی[٧] و درویشی و هلاک
آنرا که صبر نیست محبّت نه کار اوست

سعدی رضای دوست طلب کن نه حظ خویش
عبد آن کند که رای خداوندگار اوست

٥٤

Metre: رمل مثمّن مخبون مقطوع مسبّغ [–⏑⏑–|–⏑⏑––|⏑⏑––|⏑⏑–⏑–]

آخر ای سنگدل سیم زنخدان تا چند
تو زما فارغ و ما از تو پریشان تا چند

خار در پای و گل از دور بحسرت دیدن
تشنه باز آمدن از چشمهٔ حیوان تا چند

---

١ Z, L; ما, for من.
٢ I; میبرد, for ببرد.
٣ In Z, از is inserted before من.
٤ L, Z; او, for آن.
٥ In R this line and the text are omitted.
٦ In L, Z, Y(a), Y(b), و is omitted after جور.
٧ I(a), L, Y(b); نا مرادی, for بی مرادی.

گوش بر [۱] گفتن شیرین تو واله تا کی
چشم بر رفتن [۲] مطبوع تو حیران تا چند

بیم آنست دمادم که بر آرم فریاد
صبر پیدا و جگر خوردن پنهان تا چند

تو سر ناز بر آری زگریبان هر روز [۳]
ماز [٤] جورت سر فکرت بگریبان تا چند

رنگ دستت نه ز(٥) حنّاست زخون دل ماست
خوردن خون دل خلق بدستان تا چند

سعدی از دست تو از پای در آید روزی
طاقت بارستم تا کی و هجران تا چند

٥٥

Metre: مضارع مثمّن اخرب مکفوف مقصور [– – ⏑ | – ⏑ – ⏑ | ⏑ – – ⏑ | – ⏑ ⏑ –]

اینان [۱] مگر زرحمت محض آفریده اند
کآرام جان وانس دل و [۲] نور دیده اند

لطف آیتی است در حق ایشان وکبر وناز
پیراهنی که بر قد ایشان [۳] بریده اند [٤]

---

۱ I(a), C, L, Z, Y(a), Y(b); در, for بر in both hemistiches.
۲ I(a), Z, L; منظر, for رفتن .
۳ R; غرور, for هر روز .
٤ L; باز, for ما ز .
٥ R, Z, I(a); دست تو نه, for دستت نه ز .
۱ Y(a), Y(b); خوبان, for اینان .
۲ L; مونس دل, for انس دل و .
۳ I(a); جانان, for ایشان .
٤ I and R omit this line.

آید هنوزشان زلب لعل بوی شیر
شیرین لبان نه شیر که شکّر مزیده‌اند

پندارم آهوان تتارند مشکریز [٥]
لیکن بزیر سایهٔ طوبی چریده‌اند [٦]

رضوان مگر سراچهٔ فردوس بر گشاد [٧]
کاین [٨] حوریان بساحت دنیا خزیده اند [٩]

آب حیات در لب اینان بظنّ من
از لولهای چشمهٔ کوثر [١٠] مکیده اند

دست گدا بسیب زنخدان این گروه
نادر [١١] رسد که میوهٔ اوّل رسیده اند [١٢]

گل بر [١٣] چنند [١٤] روز بروز ازدرخت گل
زین گلبنان [١٥] هنوز مگر گل نچیده‌اند

عذراست هندوان [١٦] بت سنگین پرسترا
بیچارگان مگر بت سیمین ندیده‌اند

---

٥ I(a); مشکبوی, for مشکریز.
٦ In Y(b) line 4 & 5 are transposed.
٧ I(a); دریچهٔ فردوس باز کرد, for سراچهٔ فردوس بر گشاد : Y(b); در, for بر.
٨ I, R; وین, for کین.
٩ I(a); دنیی بریده, for دنیا خزیده.
١٠ I(a), C, Y(a), Y(b); حیوان, for کوثر.
١١ Z, L, Y(b); مشکل, for نادر : Y(a) کی در, for do.
١٢ I(a) omits this line.
١٣ C, Y(a), Y(b); می, for بر.
١٤ I(a); چین کنند, for بر چنند.
١٥ All texts گلستان, for گلبنان.
١٦ I(a), غیر است هندوی, for عذر است هندوان: C, Y(a); هندوی, for هندوان.

این لطف بین که با[۱۷] گل آدم[۱۸] سرشته اند

وین روح بین که درتن آدم[۱۹] دمیده اند

آن[۲۰] نقطه های خال[۲۱] چه زیبا نشانده اند[۲۲]

وین خطّهای سبز چه شیرین[۲۳] کشیده اند

بر استوای[۲۴] قامتشان گوئی[۲۵] ابروان

بالای سرو راست هلالی خمیده اند

با[۲۶] قامت بلند صنوبر خرامشان

سرو بلند وکاج بشوخی رسیده اند[۲۷]

سحر است چشم وزلف وبنا گوش شان دریغ

کاین مؤمنان بسحر مبین[۲۸] بگرویده اند[۲۹]

ز ایشان توان بخون جگر یافتن مراد

کز کودکی[۳۰] بخون جگر پروریده اند

---

۱۷ I(a); در, for با .

۱۸ R; ورق گل, for گل آدم.

۱۹ I(a), R, L, Z, Y(b); عالم, for آدم .

۲۰ I, C, Y(b); این, for آن .

۲۱ I(a); خاک, for خال .

۲۲ I(a) and all texts; موزون نهاده, for زیبا نشانده .

۲۳ R; شاهد, for شیرین .

۲۴ I(a); استوان, for استوای .

۲۵ I(a); قوس, for گوئی .

۲۶ L; یا, for با .

۲۷ This is one of the I variants, the other being بریده , which is also found in R & L: I(a); دمیده for رسیده : L, C, Y(a), Y(b); چمیده for do.

۲۸ I, I(a); چنین, for مبین .

۲۹ C, Y(a); نگرویده اند, for بگرویده اند

۳۰ I(a); کوچکی, for کودکی.

دامنکشان حسن دلاویزرا چه غم
کاشفتگان عشق گریبان دریده‌اند

درباغ صنع خوشترازاینان[۳۱] درخت نیست
مرغان دل بدین[۳۲] هوس ازتن[۳۳] پریده‌اند

با چابکان دلبر[۳۴] وشوخان[۳۵] دلفریب
بسیار در فتاده و اندک رهیده‌اند[۳۶]

هرگز جماعتی که شنیدند سرّ عشق
نشنیده‌ام که باز نصیحت شنیده اند

زنهار اگر بدانهٔ خالی نظر کنی
ساکن که دام زلف بر آن[۳۷] گستریده اند

گر شاهدان بدنی و دین میبرند عقل[۳۸]
پس زاهدان برای چه خلوت گزیده اند

نا در[۳۹] گرفت دامن سودای وصلشان
دستی که عاقبت نه بدندان گزیده اند

بر خاک ره نشستن سعدی عجب مدار
مردان چه خاک راه[۴۰] بخون در طپیده اند[۴۱]

---

۳۱ I(a); ایشان, for اینان: R; ازین دلفریب, for از اینان درخت .
۳۲ R; برین, for بدین .
۳۳ R, Z; بر, for تن .
۳۴ i; دلبران چابک, for چابکان دلبر .
۳۵ Y(a), Y(b); خوبان, for شوخان .
۳۶ All texts & all MSS. but I; رمیده, for رهیده .
۳۷ I, L; بدان, for بران: I(a), Z; برو, for do.
۳۸ I(a), Z, L; نه دنیی و دین میبرند و عقل, for بدنیی و دین میبرند عقل .
۳۹ R, L, Z; تادر, for نادر .
۴۰ I(a) and all texts; جای خاک, for خاک راه ,
۴۱ I(a) and all texts; در خون طپیده, for بخون در طپیده .

٥٦

Metre: رمل مثمّن مخبون مقطوع [‿‿– –|‿‿– –|‿‿– –|‿‿/– –]

اختراني كه بشب در نظرما آيند
پيش خورشيد محالست كه پيدا آيند

همچنين پيش وجودت همه خوبان عدمند
گرچه در پيش خلائق كش وزيبا آيند[١]

مردم از قاتل عمدا بگريزند بجان
عشقبازان[٢] بر شمشير تو[٣] عمدا آيند

تا ملامت نكنى طائفه رندانرا
گر[٤] جمال تو ببينند[٥] و بغوغا آيند

گر خرامان بدر خانقه آئى روزى[٦]
صوفيان[٧] از در و بامت بتماشا آيند

داق و سجّادهٔ ناموس بميخانه[٨] فرست
تا[٩] مريدان تو در چرخ[١٠] وتمنّا آيند

---

١ This line is only found in I.

٢ All texts and all MSS. but I; پاكبازان, for عشقبازان .

٣ All texts and all MSS. but I, I(a); به, for تو .

٤ All texts and all MSS. but I; كه, for گر .

٥ I omits the و, after ببينند .

٦ In all texts & all MSS. but I this hemistich runs thus:—
يعلم الله اگر آئى بتماشا روزى .

٧ All texts & all MSS. but I; مردمان, for صوفيان .

٨ I(a), R, Z; خمخانه, for ميخانه .

٩ I(a), R, Z, C, Y(a), Y(b); چون, for تا .

١٠ All texts and all MSS. but I; رقص, for چرخ .

از[۱۱] سر صوفی سالوس دو تائی بر کش[۱۲]
کاندرین ره ادب آنست که یکتا آیند

ما نداریم غم[۱۳] دوزخ وسودای بهشت
هر کجا خیمه‌زنی اهل دل آنجا آیند

آه سعدی جگر گوشه نشینان خون کرد
خرّم آنروز کزین[۱٤] خانه بصحرا آیند

٥۷

Metre: مجتثّ مثمّن مخبون مقصور [⏑–⏑–|⏑⏑––|⏑–⏑–|⏑⏑–]

اگر تو برشکنی دوستان سلام کنند
که جور قاعده باشد که بر غلام کنند

هزار زخم پیاپی گر اتفاق افتد
زدست دوست نشاید که انتقام کنند

بتیغ اگر بزنی بیدریغ و بر گردی
چو روی باز کنی بازت احترام کنند

مرا کمند میفگن که خود گرفتارم
لویشه بر سر اسپان[۱] بد لگام کنند

---

۱۱ R, Z; وز, for از

۱۲ I; کن, for کش.

۱۳ All texts & all MSS. but I; من ندانم خطر, for ما نداریم غم.

۱٤ All texts & all MSS. but I; که از, for کزین.

۱ Y(a), Y(b); دهن اسپ, for سراسپان.

چو مرغ خانه بسنگم بزن[۲] که باز آیم
نه وحشیم که مرا پای بند دام کنند[۳]

یکی بگوشهٔ چشم التفات برما[٤] کن
که پادشاهان گه گه[٥] نظر بعام کنند

که گفت بر[٦] رخ زیبا نظر حرام بود
حلال نیست[۷] که بردوستان حرام کنند

زمن بپرس که فتوی دهم بمذهب عشق[۸]
نظر بروی تو باید[۹] که بر دوام کنند

دهان غنچه بدوزد[۱۰] نسیم با دصبا
لبان لعل تو وقتی که ابتسام کنند

غریب مشرق ومغرب بآشنائی تو
غریب نیست که در شهرما[۱۱] مقام کنند

من از توروی نپیچم که شرط عشق اینست
که روی بر[۱۲] غرض و پشت بر ملام کنند

بجان مضائقه با دوستان مکن سعدی
که دوستی نبود هر چه نا تمام کنند

---

۲ Y(a), Y(b); مزن, for بزن .

۳ In R lines 5, 6, 7, 9, 10, 11, are omitted.

٤ I(a); برمن, for برما .

٥ L; اگر گه, for گه گه .

٦ I, I(a); در, for بر .

۷ I, I(a); حلال نیست, for حرام بود .

۸ In I, and R, this hemistich runs as follows:—
بغیر دوست نشاید که دیده بر دارند . Z, L; مپرس, for بپرس .

۹ All texts & all MSS. but I; شاید, for باید .

۱۰ Z; بدرد, for بدوزد .

۱۱ I; شهرها, for شهرما .

۱۲ I, I(a); در, for بر .

۵۸

Metre: مجتثّ مثمّن مخبون مقطوع مسبّغ |—◡—|◡◡——|◡—◡—|◡◡—|

ببوی آنکه شبی [۱] در حرم بیاسایند
هزار بادیه سهلست اگر بپیمایند

طریق عشق جفا بردنست [۲] وجانبازی
دگرچه چاره چو [۳] بازورمند برنایند [٤]

اگر ببام برآید ستاره پیشانی
چو ماه عید بانگشتهاش بنمایند

در [(۵)] گریز نبسته است لیکن از نظرش
کجا روند اسیران که بند بر پایند

زخون عزیزترم نیست مایهٔ درتن
فدای دست عزیزان اگر بیالایند

مگر بخیل تو با دوستان نپیوندند
مگر بشهر تو بر عاشقان نبخشایند

فدای جان تو گر جان من طمع داری
غلام حلقه بگوش آن کند که فرمایند [٦]

هزار سرو خرامان براستی نرسد
بقامت تو اگر سر بر آسمان سایند

---

۱ I(a), Y(a), Y(b); دمی, for شبی .
۲ L; بردل, for بردن .
۳ L, Y(b); که, for چو .
٤ L, Y(b); تابند, for نایند .
۵ R; ره, for در .
٦ This line is omitted in I(a).

حدیث حسن تو و داستان عشق مرا
هزار لیلی و مجنون بر او نیفزایند[۷]
مثال سعدی عود است تا نسوزانی[۸]
جماعت از نفس طیّبش نیاسایند[۹]

۵۹

Metre:- رمل مثمّن مخبون مقصور [–⏑––|⏑⏑––|⏑⏑––|⏑⏑–]

دلبرا پیش وجودت همه خوبان عدمند
سروران بر در[۱] سودای توخاک قدمند
شهری اندر هوست سوخته[۲] درآتش عشق
خلقی اندر طلبت[۳] غرقهٔ دریای غمند
خون صاحبنظران ریختی ای کعبهٔ[۴] حسن
قتل ایشان[۵] که روا داشت که صید حرمند

---

۷ C, Y(a); بیفزایند, for نیفزایند .
۸ C, Y(a), Y(b); اگر بسوزانی, for تا نسوزانی .
۹ This is the I reading. The other variants are as follows:—
I(a); ز مجمر نفسش خلق بر نیاسایند .
R; راحت نفسش خلق بر نیاسایند .
C, Y(a), Y(b): خلائق از نفس طیبش بیاسایند .
L; خلائق از نفسش دم بدم نیاسایند .
Z; جماعت از نفسش دم بدم نیاسایند .
۱ C, Y(a) Y(b); در ره, for بر در .
۲ All texts & all MSS. but I طلبت سوختهٔ, for هوست سوخته در .
۳ do, do; هوست, for طلبت: in R هوست and طلبت are transposed.
٤ I; صاحب, for کعبه .
٥ C, L, Y(a), Y(b); اینان, for ایشان .

صم اندر بلد کفر پرستند و صلیب
زلف وروی تو در اسلام صلیب و صنمند [٦]

گاهگاهی بگذر بر صف دلسوختگان
تا ثنائیت بگویند و دعائی بدمند

هر خم [۷] از جعد پریشان تو زندان دلیست
تا نگوئی که اسیران کمند تو کمند

حرفهای خط موزون تو پیرامن روی
گوئی از مشک سیه بر گل [۸] سوری رقمند

درچمن سروستاده‌ست [۹] وصنوبرخاموش
که اگر قامت زیبا بنمائی بخمند [۱۰]

زین امیران [۱۱] ملاحت که تو بینی برخلق
بشکایت نتوانرفت که ایشان [۱۲] حکمند [۱۳]

بندگانرا نه گریزست ز حکمت [۱٤] نه گزیر
چکنند ار بکشی ور بنوازی خدمند [۱٥]

جور دشمن چکند گر نکشد طالب دوست
گنج و مار و گل و خار و غم و شادی بهمند

---

٦ This line is only found in I and R, but R has طرف, for بلد.

۷ R and all texts omit از, after خم: all texts & all MSS. but I زلف, for جعد.

۸ C, Y(a); بیرگ, for سیه بر.

۹ I, R; روان, for ستاده: I(a), C, Y(a); چمان, for do.

۱۰ I(a); بچمند, for بخمند: R, Z, C, L, Y(a); نچمند, for do.

۱۱ Z, C, Y(a); اسیران, for امیران.

۱۲ C, Y(a); خصم و, for ایشان,

۱۳ This line is omitted in R, I.

۱٤ R; عشقت, for حکمت.

۱٥ In R this hemistich runs thus; حاکمی گر بکشی ور بنوازی خدمند: in I(a) this line is omitted.

غم دل باتو نگویم که تو در راحت نفس
نشناسی که جگر سوختگان در المند [۱٦]

تو سبکبار [۱۷] قوی حال کجا در یابی
که ضعیفان غمت بارکشان ستمند

سعدیا عاشق صادق ز بلا نگریزد
سست عهدان ارادت ز [۱۸] ملامت برمند

٦۰

Metre: مجتثّ مثمّن مخبون مقطوع [⏑ – ⏑ – | ⏑ ⏑ – – | ⏑ – ⏑ – | ⏑⏑ –]

دو چشم مست تو کز خواب صبح بر خیزند
هزار فتنه به [۱] هر گوشهٔ بر انگیزند

چگونه انس نگیرند با تو آدمیان
که از کمان و کمند [۲] تو وحش نگریزند

چنانکه در رخ خوبان حلال نیست نظر
حلال نیست که از تو نظر بپرهیزند

غلام آنسرو پایم که از لطافت و [۳] حسن
بسر سزاست که پیشش بپای بر خیزند

---

۱٦ I, R; چه دم, for الم .

۱۷ C, Y(a); ستمگار, for سبکبار : L; سبکسار, for do.

۱۸ Z, L; به, for ز .

۱ R, Y(a), Y(b); ز, for به .

۲ I(a), Z, L; لطافت و خوی, for کمان و کمند : C, Y(a), Y(b); لطافت خوی for do.

۳ C, L, Y(a); لطافت, for لطافت و .

تو قدر خویش ندانی ز [٤] دردمندان پرس
کز اشتیاق جمالت چه [٥] اشک میریزند
قرار عقل برفت و مجال صبر نماند
که قدّ و خدّ [٦] تو بیرون ز حد دلاویزند
مرا مگوی نصیحت که پارسائی و عشق
دو خصلتند که با یکدگر نیامیزند
رضا بحکم قضا اختیار کن سعدی[٧]
که شرط نیست که بازورمند بستیزند

٦١

Metre: خفیف مسدّس مخبون مقصور

هر که می با تو خورد عربده کرد — هر که روی تودید عشق آورد
زهر اگر در مذاق من ریزی — باتو همچون شکر بشاید خورد [١]
آفرین خدای بر پدری — که تو فرزند نازنین پرورد
لائق خدمت تو نیست بساط — روی باید درین [٢] قدم گسترد
خواستم گفت خاک پای توام [٣] — عقلم [٤] اندر زمان نصیحت کرد
گفت در راه دوست خاک مباش — نه که بر دامنش نشیند گرد

---

٤ C, Y(a); از خدارا, for ندانی ز .

٥ Z, C, L, Y(a); چو, for چه .

٦ All texts & all MSS. but I; چشم و زلف, for قد و خد .

٧ In I and R this hemistich runs as follows: بمقتضای زمان اختصار کن سعدی

١ R; ریزند, for ریزی and بخواهیم, for بشاید: I, I(a), L, Z; مذاق میریزی, for مذاق من ریزی .

٢ I(a); برین, for درین: C, Y(a), Y(b); بدین, for do: R; آن, for این .

٣ In R This hemistich runs as follows:-- خواستم تاکه خاک پایت شوم .

٤ C, Y(a); عقل, for عقلم .

دشمنان در مخالفت گرم‌اند وآتش ما بدین نگردد سرد
مرد عشق ار زپیش[۵] تیر بلا روی در هم کشد مخوانش مرد
هر که را برگ[۶] بیمرادی نیست گو برو گرد کوی عشق مگرد
سعد یا صاف وصل اگر ندهند ما و دُردی کشان مجلس درد[۷]

٦٢

Metre: رمل مثمّن مخبون محذوف [—ᵕ—|ᵕᵕ——|ᵕᵕ——|ᵕᵕᵕ—]

آه گر دست[۱] دل من بتماشا نرسد
یا دل از چنبر عشق تو بمن وانرسد
غم هجران بسویت ترازین قسمت کن
کاین همه درد بجان من تنها نرسد
سرو بالای منا[۲] گر بچمن برگذری
سرو بالای ترا سرو ببالا نرسد[۳]
دل زندانیم از چاه بر آور زین پیش
کآهش از درد فراق تو ببالا نرسد[٤]
چو نتونی[۵] را چو منی در نظر آید هیهات
بقیامت[٦] رسد این رشته بهم یا[۷] نرسد

---

۵ L, Y(a), Y(b); نیش, for پیش .
٦ I(a); صبر for برگ .
۷ In R lines 7, 9, and 10 are omitted.

۱ R, Z, L; دست و, for دست .
۲ All texts and I(a); منی, for منا .
۳ This line is omitted in R.
٤ This line is only found in I and R.
۵ In C and Y(a) تونی and منی are transposed.
٦ Z, C, L; که, for به before قیامت .
۷ Z, L; بمن با, for بهم یا .

بر درت زان گذرم تا نظر افتد بمنت [۸]

ذرّه تا مهر نبینند بثریا نرسد

برسر خوان لبت [۹] دست چومن درویشی

بگدائی رسد آخر چو بیغما نرسد

چشم خونریزم اگرقطره چنین خواهدریخت

بُل عجب [۱۰] باشد اگر سیل بدریا نرسد [۱۱]

هجر بپسندم اگر وصل میسّر نشود

خار بر دارم اگر دست بخرما نرسد

سعدیا کنگرهٔ وصل [۱۲] بلندست آری [۱۳]

پای برسر [۱٤] ننهی [۱٥] دست بدانجا [۱٦] نرسد

٦۳

Metre: مضارع مثمّن اخرب مکفوف مقصور [——ᴗ|—ᴗᴗ—|ᴗ——ᴗ|—ᴗ—]

از دست دوست هر چه ستانی شکر بود

وز دست غیر دوست طبرزد تبر بود

---

۸ This is the I variant: R has same but with برتو زان میگذرم, for بر درت زان گذرم: in C, L, Z, Y(a), Y(b) the hemistich runs thus ز آسمان بگذرم ار بر منت افتد نظری.

۹ R, Y(a); غم, for لب.

۱۰ C, L, Y(a), Y(b); پر عجب, for بل عجب.

۱۱ R omits this line.

۱۲ I; عرش, for وصل.

۱۳ I; آسان, for آری: R and all texts; ولیک, for do.

۱٤ L, Y(a), Y(b); تا سر اندر, for پای بر سر.

۱٥ R; ننهد, for ننهی.

۱٦ Y(a); بر آنجا, for بدانجا: R; وی آنجا, for do.

دشمن گر آستین گل افشاندت[۱] بروی
از تیر چرخ و سنگ فلاخن بتر بود

گر خاک پای دوست خداوند شوق را
در دیدگان کشند جلای بصر بود

شرط وفاست آنکه چو شمشیر بر کشد[۲]
یار عزیز جان عزیزت[۳] سپر بود

یا رب هلاک من مکن الا بدست دوست[٤]
تا وقت جان سپردنم اندر نظر بود

گر جان دهی و گر سر بیچارگی نهی
در پای دوست هرچه کنی مختصر بود

ما سر نهاده ایم تودانی و تیغ[٥] و تاج
تیغی که ماهروی زند تاج سر بود

مشتاق را که سر برود در وفای یار
آنروز روز دولت[٦] و فتح و ظفر بود

ما ترک جان از اوّل اینکار کرده ایم[۷]
آنرا که جان عزیز بود پر حذر[۸] بود

---

۱ I(a); افشاندم, for افشاندت.
۲ L, Z; کشید, for کشد.
۳ C, Z, L, Y(a); عزیزش, for عزیزت.
٤ C, L, Z, Y(a); او, for دوست.
٥ In I(a) تاج & تیغ are transposed.
٦ In C, L, Z, و is omitted before فتح.
۷ All texts & all MSS. but I; گفته, for کرده.
۸ I, I(a), R, Z; در خطر, for پر حذر.

آن کز بلا بترسد و از قتل غمخورد
او عاقلست شیوهٔ [۹] مجنون دگر بود [۱۰]
با نیم پختگان نتوانگفت سرّ [۱۱] عشق
خام از عذاب سوختگان بیخبر بود
جانا دل شکستهٔ سعدی نگاهدار
دانی که آه سوختگان را اثر بود

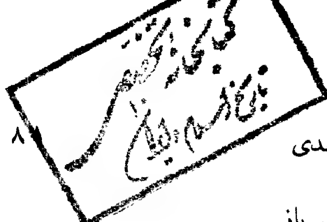
٦٤

Metre: رمل مثمّن مخبون مقطوع [‒ ⏑ ‒ ‒ | ⏑ ⏑ ‒ ‒ | ⏑ ⏑ ‒ ‒ | ‒‒]

آن نه عشقست که ازدل بزبان [۱] می آید
وآن نه عاشق که ز معشوق بجان می آید
گو برو در پس زانوی [۲] سلامت بنشین
آنکه از دست ملامت بفغان می آید
کشتی هر که در این ورطهٔ [۳] خونخوار فتاد
نشنیدیم که دیگر بکران می آید
یا مسافر که در این بادیه سرگردان شد
دیگر از وی خبر و [(٤)] نام و نشان می آید

---

۹ In L و is added before شیوه .
۱۰ This line is omitted in C and Y(a).
۱۱ All texts and all MSS. but I; سوز, for سرّ .
۱ I, I(a); دهان, for زبان .
۲ I(a); در پس دیوار, for در پس زانوی Z, L; در معشوق: بر, for do.
۳ Z, L; لجّه, for ورطه .
٤ In C, Y(a), Y(b), و is omitted after خبر .



چشم رغبت که بدیدار کسی[۵] کردی باز
باز[٦] برهم منه ار تیر و سنان می آید

عاشق آنست که بیخویشتن از ذوق سماع
پیش شمشیر بلا رقص کنان می آید[۷]

حاش لله که من از تیر بگردانم روی
گر بدانم که از آن دست و کمان می آید[۸]

کشته بینند و مقاتل[۹] نشناسند که کیست
کین خدنگ از نظر خلق نهان می آید

اندرون باتو چنان انس گرفته است مرا
که ملالم ز همه خلق جهان می آید

شرط عشقست که از دوست شکایت نکنند[۱۰]
لیکن از شوق حکایت بزبان[۱۱] می آید

سعدیا این همه فریاد تو بی دردی نیست
آتشی هست که دود از سرآن می آید

٦۵

Metre: مجتثّ مثمّن مخبون مقصور [⏑–⏑–|⏑⏑––|⏑–⏑–|⏑⏑–]

ازین تعلّق بیهوده تا بمن چه رسد
وزآنکه خون دلم ریخت[۱] تابتن چه رسد

۵ I; نمی, for کسی.
٦ I; دیده, for باز.
۷ This line is omitted in I(a), C, Y(a).
۸ I and I(a) omit this line.
۹ Y(b); بینندم و قاتل, for بینند و مقاتل.
۱۰ I; نکنی, for نکنند: C; نکنند for do.
۱۱ I(a); بمیان, for بزبان.
۱ I(a); خورد, for ریخت: R; سوخت, for do.

بگرد پای سمندش نمیرسد مشتاق
که دست بوس کند تا بدان دهن چه رسد

همه خطای[۲] منست آنچه[۳] میرود بر من
زدست خویشتنم تا بخویشتن چه رسد

بیا که گر بگریبان جان رسد دستم
زشوق پاره کنم تا به پیرهن چه رسد

که دید برگ[٤] بهاری برنگ رخسارت
که آب[٥] گل ببرد تا بیاسمن چه رسد

رقیب کیست که در ماجرای خلوت ما
فرشته ره‌نبرد تا باهرمن چه رسد[٦]

زهی[۷] نبات که حسنی ومنظری دارد
بحسن و[۸] قامت آن‌نازنین بدن‌چه رسد[۹]

چوخسرو ازلب شیرین نمیبرد مقصود
نگاه[۱۰] کن که بفرهاد کوهکن چه رسد

زکوة[۱۱] لعل لبت را بسی[۱۲] طلبکارند
میان اینهمه خواهندگان بمن چه رسد

---

۲ I; جفای, for خطای: Z, L; گناه, for do.
۳ I, I(a), Z, L; اینکه, for آنچه.
٤ R, C, Z, L, Y(a), Y(b); رنگ, for برگ.
٥ R, C, Z, L, Y(a), Y(b); رنگ, for آب.
٦ This line is omitted in R.
۷ C, Y(a); زهر for زهی: Y(b); هر آن for do.
۸ All texts and all MSS. but I; بسرو for بحسن و.
۹ I(a) omits this line.
۱۰ Z, L, Y(b); قیاس for نگاه.
۱۱ R; نبات for زکوة.
۱۲ R; خریدار for طلبکار: C, Y(a); گرفتار for do.

رسید نالهٔ سعدی بهر که در آفاق
اگر[۱۳] عبیر نسوزد بانجمن چه رسد

٦٦

Metre: هزج مسدّس مکفوف مقصور [– – ⏑ ⏑|– – – ⏑|– – – ⏑]

اگر سروی ببالای تو باشد — نه چون قدّ دلارای تو باشد
وگر خورشید در مجلس نشیند — نپندارم که همتای تو باشد
وگر دوران زسر گیرند هیهات — که مولودی بسیمای تو باشد
که دارد درهمه لشکر کمانی — که چون ابروی زیبای تو باشد
مبادا ور بود غارت در اسلام — همه شیراز یغمای تو باشد
برای خود نشاید در تو پیوست — همی سازیم[۱] تا رای تو باشد
دو عالم را بیکبار از دل تنگ — بدر[۲] کردیم تاجای تو باشد
یک امروز است مارا نقد ایام — مرا کی صبر فردای تو باشد[۳]
خوشست اندر سر دیوانه[٤] سودا — بشرط[٥] آنکه سودای تو باشد
سر سعدی چو خواهد[٦] رفتن از دست — همان بهتر که درپای تو باشد

---

۱۳ L,Z; وگر for اگر .
۱ Z, L, Y(b); باشیم for سازیم .
۲ C, Z, L, Y(a), Y(b); برون for بدر .
۳ This line is omitted in I(a).
٤ C, Z, L, Y(a), Y(b); شوریده for دیوانه .
٥ R; بوی for شرط .
٦ I, I(a), R, C, Y(a); بخواهد for چو خواهد .

٦٧

Metre: رمل مثمّن مخبون مقطوع [–⏑––|⏑⏑––|⏑⏑––|–⏑⏑]

از تودل برنکنم تا دل و جانم باشد
میبرم [١] جور توتا وسع [٢] وتوانم باشد

گرنوازی چه‌سعادت به از این خواهم یافت
ورکشی زار چه دولت به از آنم باشد

چون مرا عشق‌تو از هرچه [٣] جهان بازستد
چه غم از سرزنش هرکه [٤] جهانم باشد

تیغ قهر ار توزنی قوّت روحم گردد
جام زهر ار تودهی قوت روانم باشد

در قیامت که [٥] سر از خاک لحد بردارم
گرد سودای تو بر دامن جانم باشد

گرترا رغبت [٦] مانیست خیالت بفرست
تا شبی محرم اسرار نهانم باشد

هر کسی را زلبت خشک [٧] تمنّائی هست
من خود این [٨] بخت‌ندارم‌که زبانم باشد

جان برافشانم اگر سعدی خویشم خوانی
سر این [٩] دارم اگر دولت آنم باشد

---

١ I(a), C, L, Y(a), Y(b); کشم, for برم : Z; کنم, for do.
٢ I(a), Z, L, C, Y(a); جهد, for وسع: Y(b); تاب, for do.
٣ I(a), Z, C, L, Y(a), Y(b); دو, for چه.
٤ C, Z, L; دو, for که.
٥ All texts and all MSS. but I; بقیامت چو, for در قیامت که.
٦ All texts and all MSS. but I; خاطر, for رغبت.
٧ Z, L, Y(b); چشم, for خشک : C, Y(a); هست تمنّای نیک, for چشم‌تمنّای هست.
٨ R, C, Y(a), Y(b); آن, for این.
٩ L; آن, for این.

٦٨

Metre: رمل مثمّن مشکول مسبّغ [⏑⏑–⏑|–⏑––|⏑⏑–⏑|–⏑––]

بحدیث در نیائی که لبت شکر نریزد[1]
نچمی که شاخ طوبی بستیزه بر نریزد

هوس توهیچ طبعی[2] نپزد که سرنیارد
زپی تو هیچ مرغی نپرد که پر نریزد

دلم از غمت زمانی نتواند ار ننالد
مژه یکدم آب حسرت نشکیبد[3] ار نریزد

که نه من زدست[4] عشقت ببرم بعافیت[5] جان
تو مرا بکش که خونم زتو خوبتر نریزد

دُرراست[6] لفظ سعدی زفراز بحر معنی
چکند بدامنی[7] دُرکه بدوست بر نریزد

٦٩

Metre: مضارع مثمّن اخرب مسبّغ [––⏑|–⏑⏑–|––⏑|–⏑⏑–]

بگذشت و بازم آتش در خرمن سکو نزد
دریای آتشینم دردیده[1] موج خونزد

---

١ R; بریزد, for نریزد.
٢ L, Z; نبرد, for نپزد.
٣ All texts and all MSS. but I; تواند, for شکیبد.
٤ I(a); نه که من ز درد, for که نه من زدست.
٥ Z, C; عاقبت, for عافیت.
٦ C, Y(a), Y(b); نظم, for لفظ.
٧ I(a), C, Y(a), Y(b); دامن, for دامنی.
١ I(a); سینه, for دیده.

دیرست تا من این درد در دل نهفته دارم
سودای نا توانی ره بر زبان کنون زد[۲]

غلغل فگند روحم در گلشن ملائک
هرگه که سنگ آهی بر طاق آبگو نزد[۳]

خود کرده بود غارت عشقش[٤] حوالی دل
بازم بیک شبیخون بر ملک اندرون زد[٥]

دیدار دلربایش[٦] درپایم ارغوان ریخت
گفتار جان فزایش در گوشم ارغنو نزد[۷]

دیوانگان خودرا می بست در سلاسل
ورنیز[۸] عاقلی بود آنجا دم ازجنونزد[۹]

یارب دلی که دروی پروای[۱۰] خودنگنجد
دست محبّت آنجا خرگاه عشق چونزد

سعدی زخود برونشو گر مرد راه عشقی
کانکس رسید دروی[۱۱] کزخود قدم برونزد

---

۲ This line is only found in I.
۳ C, L, Y(a), Y(b); نیلگون, for آبگون. This line is omitted in Z: In I the following verse succeeds line
جان بر زمین حالت سر بر نداشت زانگه ـ کا ندر سرای عقلم عشق تو ارغنون زد
٤ R; حسنش, for عشقش : Z; عشقت, for do.
٥ This line is omitted in C and Y(a).
٦ R; دلفریب, for دلربای : Z, L; دلفروز, for do.
۷ This line is omitted in I.
۸ C, Y(a), Y(b); هر جاکه, for ورنیز.
۹ This line is omitted in I.
۱۰ R, Z; کس, for خود.
۱۱ I(a); رسد بمنزل, for رسید دروی.

۷۰

Metre: رجز مثمّن سالم [– – ⏑ – | – – ⏑ – | – – ⏑ – | – – ⏑ –]

بخرام بالله تا صبا بیخ صنوبر بر کند
برقع بر افگن تا بهشت[۱] از حور[۲] زیور بر کند

زانروی و خال دلستان برکش نقاب پرنیان
تا پیش[۳] رویت آسمان آنخال[٤] اختر بر کند

خلقی چو من[٥] برروی تو آشفته همچون[٦] موی تو
پای آن نهد در[۷] کوی تو کاول دل از[۸] سر بر کند

تا[۹] خارغم درپای جان بررفت[۱۰] ایگلرخ روان[۱۱]
و انکه کرا پروای[۱۲] جان کزپای نشتر بر کند[۱۳]

زان[۱٤] عارض فرخنده خو نه رنگ دارد گل نه بوی[۱٥]
انگشت[۱٦] غیرترا بگو تا چشم عبهر بر کند

---

۱ I(a); چنان, for بهشت.
۲ R; برقع, for زیور.
۳ I; خالت, for رویت.
٤ R; در حال, for آن خال : C, Y(a), Y(b): آن خال و, for آن خال.
٥ I(a), C, Y(a), Y(b); بهپیش, for چومن بر.
٦ Z, L; چون گیسوی, for همچون موی.
۷ I; بر, for در.
۸ I(a); جان, for سر.
۹ I(a); با, for تا : R; ما, for do.
۱۰ I, I(a); بر بوبت, for بر رفت : R; بر رویت, for do.
۱۱ Y(b); عیان, for روان.
۱۲ I, I(a); آن, for جان.
۱۳ This line is omitted in Z, L. In Y(b) lines 4 and 5 are transposed.
۱٤ I(a), C, L, Y(a), Y(b); آن, for زان : Z; از, for do.
۱٥ I(a); گل دارد, for دارد گل : C, L, Y(a), Y(b); آن دارد, for do : R; گل ماند for do : Z; میماند for do.
۱٦ R; حیرت, for غیرت.

ماهست رویت یا ملک قنداست لعلت یا نمک
بنمای پیکر تا فلک مهر از دو پیکر بر کند

باری نبازد دلبری گرسوی[۱۷] صحرا بگذری
واله شود کبک دری طاوس شهپر بر کند

سعدی چو شد[۱۸] هندوی توهل تا رسد بر بوی[۱۹] تو
کوخیمه[۲۰] از پهلوی تو فردای محشر بر کند

۷۱

Metre: هزج مثمّن سالم [⏑‒‒‒|⏑‒‒‒|⏑‒‒‒|⏑‒‒‒]

مکن عیب[۱] خردمندی که در بند هوا ماند
در آنصورت که عشق آید خردمندی کجا ماند

قضای لازمست آنرا که[۲] به خورشید عشق آرد
که همچون ذره در مهرش گرفتار هوا ماند

تحمّل چارهٔ عشقست اگر طاقت بری ورنه
که بار[۳] نازنین بردن[٤] ببار پادشا ماند

---

۱۷ I, R; چون, for گر.
۱۸ C, Y(a); شود, for چو شد.
۱۹ This is the L variant. I; ببوسد روی تو, for رسد بر بوی تو : Y(b); ببینند رسد بر موی تو, for do : I(a); رسد در کوی تو, for do : C, Z, Y(a); روی تو for do : R; آشفته آن موی تو, for هل تا رسد بر بوی تو.
۲۰ R; او, for کو.
۱ All texts and all MSS. but I; بسانفس خردمندان, for مکن عیب خردمندی.
۲ Y(b), Z; با, for بر.
۳ R; ناز, for بار.
٤ All texts and all MSS. but I; جور, for بار.

هوا دار نکو رویان نیندیشد زبدگویان
بیاگر روی آن داری که طعنت[٥] درقفا ماند

اگر قارون[٦] فرود آید شبی در خیل مهرویان[٧]
چنان صیدش کنند آنشب[٨] که فردا بینوا ماند

بیار ای باد نو روزی نسیم باغ فیروزی
که بوی عنبر آمیزش ببوی یار ما ماند

تو در لهو و تماشائی کجا بر من ببخشائی
[٩]ببخشاید مگر یاری که از یاری جدا ماند

جوابم گوی وز[١٠] جرم کن بهر تلخی که میخواهی
که دشنام ازلب لعلت بشیرین تر دعاماند

دری دیگر نمی دانم که روی از تو بگردانم
مخور[١١] زنهار بر جانم که دردم بی دوا ماند

ملا متگوی بیحاصل نداند[١٢] درد سعدیرا
مگر وقتی که در کوئی بروئی[١٣] مبتلا ماند[١٤]

اگر بر هر سرموی نشیند چونتو[١٥] بتروی
بجز قاضی نپندارم که نفسی[١٦] پارسا ماند

---

٥ R; طبعت, for طعنت.
٦ I; فراز, for فرود.
٧ I(a); منزل خوبان, for خیل مهرویان.
٨ I(a); آنجا, for آنشب : Z; امشب, for do.
٩ C, Z, Y(a), Y(b); نبخشاید, for ببخشاید.
١٠ L, Z; جان من, for و زجرم کن.
١١ Y(a); مکن, for مخور.
١٢ R, C, Y(a), Y(b); حال, for درد.
١٣ L; دردی, for روی.
١٤ In I(a) the Ode stops at this conplet.
١٥ I omits تو after چون.
١٦ C, Y(a); زهد, for نفسی.

جمال مجلس ومحفل امام شرع رکن الدین
که دین از قوت رأیش به عهد مصطفی ماند
کمال حسن تدبیرش چنان آراست عالمرا
که تا دوراید باقی بر او حسن ثنا ماند[17]
همه عالم دعا گویند وسعدی کمترین قائل
در[18] این دولت که باقی بادتا دور[19] بقا ماند

۷۲

Metre: هزج مثمّن سالم [⏑———|⏑———|⏑———|⏑———]

ترا خود یکزمان با ما سر صحرا نمی باشد
چو شمست خاطر[1] رفتن بجز[2] تنها نمی باشد
دو چشم ازناز در پیشت فراغ از [3] حال درویشت
مگر کز خوبی خویشت نگه درما[4] نمی باشد
ملک یا چشمه نوری پری یا لعبت[5] حوری
که در گلبن گل سوری چنین زیبا نمی باشد
پریروی و مه پیکر سمن بوی وسیمین بر
عجب کز حسن رویت در جهان غوغا نمی باشد

---

۱۷ This line is omitted in I.
۱۸ I; منرین, for درین.
۱۹ I; روز, for دور.
۱ I; خورشیدت سر, for شمست خاطر : I(a); سروت, for شمست.
۲ R; مگر, for بجز.
۳ I; خار, for حال.
٤ All texts and all MSS. but I; نظر, for نگه : I(a), Z, C, L, Y(a), Y(b); بر, for در : R; با, for do.
٥ Y(a), Y(b); لعبت و, for لعبت.

چو نتوان ساخت بیرویت بباید ساخت با خویت
که مارا از[٦] سر کویت سر دروا[٧] نمی باشد

مرو هر سوی و هر[٨] جای که مسکینان نبیند آنگه
نمی بیند کست ناگه که او شیدا نمی باشد

جهانی در پیت مفتون بجای آب گریان[٩] خون
عجب میدارم از هامون که چون دریا نمی‌باشد[١٠]

چنان بر خاک این منزل بگریم تا بگردد گل[١١]
ولیکن باتو آهن دل[١٢] دمم گیرا نمی باشد

همه شب میپزم سودا ببوی وعدهٔ فردا
شب سودای سعدیرا مگر فردا نمی باشد

۷۳

Metre: رمل مثمّن محذوف [–⏑––|–⏑––|–⏑––|–⏑–]

تاکی ای[١] دلبر دل من بار تنهای کشد
ترسم از تنهای احوالم[٢] برسوای کشد

---

٦ R, C, Y(a); در, for از : I(a), Y(b); بی, for do : Z, L; بر, for do.
٧ Z, C, L, Y(a), Y(b); سودا, for دروا.
٨ R, Z, C; جاکه, for جای که.
٩ Y(a), Y(b); اشک ریزان, for آب گریان.
١٠ I(a) omits this line.
١١ In I, I(a), R, Z, this hemistich runs as follows:
چرا بر خاك این منزل نگریم تا بگیرد گل, but R has نگیرد.
١٢ Y(a), Y(b); دلم, for دمم.
١ I; از, for ای.
٢ C, Y(a), Y(b); احوالش, for احوالم.

کی شکیبای توانکردن [3] چو عقل از دست رفت
عاقلی [4] باید که [5] پای اندر شکیبای کشد

سر وبالای [6] مناگر چون گل آئی در چمن
خاک پایت نرگس اندر چشم بینای کشد [7]

روی تا جیکانه ات بهای [8] تا داغ حبش
آسمان بر چهره ترکان [9] یغمای کشد

شهد ریزی چون دهانت دم [10] بشیرینی زند
فتنه انگیزی چو زلفت سر برسوای کشد

خود هنوزت پسته خندان عقیقی نقطه [11] ایست
باز تا گردش قضا پرکار مینای کشد [12]

دل نماند بعد ازین با کس که گر [13] خود آهنست
ساحر چشمت بمقناطیس زیبای کشد [14]

سعدیا دم در کش ار دیوانه خوانندت که عشق [15]
گر چه از صاحبدلی خیزد بشیدای [16] کشد

---

۳ R; بردن, for کردن.
٤ L; عاقل, for عاقلی.
٥ I(a), C, Y(b); روی, for پای.
٦ C, Y(a); وشاطر, for مناگر.
۷ R omits this line.
۸ R; تاجیکانه بنهای که, for تاجیکانه‌ات بنهای
۹ I(a); خوبان, for ترکان.
۱۰ I(a); بانوش لبت گردم, for ریزی چون دهانت دم : I, L, Z; لب, for دم.
۱۱ R; قطعه, for نقطه : I, Z; نطفه, for do.
۱۲ This line is omitted in C and Y(a).
۱۳ Y(a); مگر, for که گر.
۱٤ I(a) stops at this verse which comes as line 6. In R this line runs as follows: بعد از آن وصل هجران نباشد بیش ازین خودرا بمغطیس رعنای کشد
۱٥ R, Y(b); ز, for که.
۱٦ Z; رسوای, for شیدای.

۷٤

Metre: مجتثّ مثمّن مخبون مقصور [⏑–⏑–|⏑⏑––|⏑–⏑–|⏑⏑–]

ترا سماع نباشد که سوز عشق نبود
گمان مبر که بر آید زخام هرگز دود

چو هرچه میرسد[۱] از دست دوست[۲] فرقی نیست
میان شربت شیرین[۳] وتیغ زهر آلود

نسیم باد[٤] صبا بوی یار من[٥] دارد
چو[٦] باد خواهم ازین پس ببوی[۷] او پیمود

همی گذشت[۸] ونگه کردمش بگوشهٔ چشم
که یک نظر بربایم مرا زمن بربود

بصبر خواستم احوال عشق پوشیدن
ولی بگل نتوانستم آفتاب اندود

سوار عقل که باشد که پشت نماید[۹]
در آن مقام که سلطان عشق روی نمود

---

۱ R; رود, for رسد.
۲ I, R; او, for دوست.
۳ I(a), Z, L; نوشین, for شیرین.
٤ I; سحر, for صبا.
٥ Z, L, Y(a); نازنین, for یارمن.
٦ I, I(a), R, C; چه, for چو.
۷ Y(a); روی, for بوی : Z, L, Y(b); یاد, for do : C; چو روی او بنمود, for ببوی او پیمود.
۸ Z, L; نظر, for نگه.
۹ Z, L, C, Y(a), Y(b); روی بنماید, for پشت نماید.

پیام من[١٠] که رساند بخدمتش که رضا
رضای[١١] اوست گرم خسته دارد[١٢] ار حوشنود
شبی نرفت که سعدی بداغ[١٣] عشق نگفت[١٤]
دگر شب آمد و کی[١٥] بی تو روز خواهد بود

٧٥

Metre: مجتثّ مثمّن مخبون مقطوع [⏑–⏑–|⏑⏑––|⏑–⏑–|⏑⏑–|–]

ترا سر یست که با ما فرو نمی آید
مرا دلی که صبوری از او نمی آید
کدام دیده بروی تو باز شد همه عمر
که آب دیده برویش فرو نمی آید
جز اینقدر نتوان گفت در جمال تو عیب
که مهربانی ازین طبع و خو نمی آید
چه جورکز خم چوگان[١] زلف مشکینت
بر او فتادهٔ مسکین چوگو نمی آید
اگر هزار گزند آید از تو بر دل ریش
نه عاشق است[٢] که گوید نکو نمی آید

١٠ Z, L; ما, for من.
١١ I; تست, for اوست.
١٢ I; داری, for دارد.
١٣ I(a); هجر, for عشق.
١٤ C, Y(a); خفت, for گفت.
١٥ C, Y(a), Y(b); چون, for کی.
١ Z; گیسوی, for چوگان.
٢ All texts and all MSS. but I, R; بد از منست که گویم, for نه‌عاشق است که گوید.

ور[۳] از حدیث تو کوته کنم زبان[٤] امید
که هیچ حاصل ازاین گفتگو نمی‌آید

گمان برند که در عود سوز سینهٔ من
بمرد[٥] آتش معنی که بو نمی‌آید

چه عاشق[٦] است که فریاد دردناکش نیست
چه مجلس[٧] است کزان های و هو نمی‌آید

بشیر بود[٨] مگر شور[٩] عشق[١٠] سعدی را
که پیرگشت[١١] و تغیّر در او نمی‌آید

۷٦

Metre: رمل مثمّن مخبون محذوف [‒ ‒ ⏑ ⏑ | ‒ ‒ ⏑ ⏑ ⏑ | ‒ ‒ ⏑ ⏑ ⏑ | ‒ ‒ ⏑ ⏑]

چه کند بنده که بر جور تحمّل نکند
دل اگر تنگ شود[۱] مهر تبدّل نکند

عقل[۲] و دین در سرکارت شدو بسیاری نیست
سر و جان خواه که دیوانه[۳] تأمل نکند

۳ All texts and all MSS. but I, R; گر, for ور.
٤ I(a); کنیم دست, for کنم زبان.
٥ Z; نبود, for بمرد.
٦ C, Y(a), Y(b); عاشقی, for عاشق.
۷ I(a); محفل, for مجلس: C, Y(a), Y(b); مجلسی, for مجلس,
۸ C, Y(a), Y(b); رفت, for بود.
۹ R; سوز, for شور.
۱۰ I(a), R, C, Y(a), Y(b); در سعدی, for سعدی را.
۱۱ I, C, Y(a); بود, for گشت.
۱ Z, L; بود, for شود.
۲ Y(b); عقل, for دل.
۳ I(a); و بیچاره, for که دیوانه.

سحر گویند حرامست در این عهد و لیک
چشمت آن کرد که هاروت ببابل نکند
غرقه در بحر عمیق توچنان بی صبرم[٤]
که مبادا که در ایام بساحل نکند[٥]
بگلستان نروم تا تو در آغوش منی
بلبل ار روی تو بیند طلب گل نکند
هر که با دوست چو سعدی نفسی خوش در یافت
جزو کس[٦] در نظرش باز تخیّل نکند

۷۷

Metre: هزج مسدّس محذوف [⏑––– | ⏑––– | ⏑––]

چه سرو است آنکه بالا مینماید — عنان از دست دلها میرباید
که زاد اینصورت پاکیزه[١] رخسار — وز[٢] این صورت ندانم تاچه زاید
اگر صد نوبتش چون قرص خورشید — ببینم آب در چشم من آید
کس اندرعهد ما مانند وی[٣] نیست — ولی ترسم بعهد ما نیاید
فراغت زانطرف چندانکه خواهی — وز اینجانب محبّت می فزاید
حدیث عشق[٤] جانان گفتنی نیست — وگر گوی کسی همدرد باید
درازی شب از ناخفتگان پرس — که خواب آلوده را کوته نماید[٥]

---

٤ C, Y(a); بیخبرم, for بیصبرم.
٥ This line is omitted in Y(b).
٦ I(a), C, Z, L, Y(a), Y(b); بجر او, for جزو کس.
١ I, R; زیبا دگربار, for پاکیزه رخسار.
٢ All texts and all MSS. but I, R; ازین, for وزین.
٣ I(a), Y(b); او, for وی.
٤ C, Y(a), Y(b); ماو, for عشق.
٥ R omits this line.

مرا پای[۶] گریز از دست وی[۷] نیست — آگر می بنددم ور میکشاید
رها کن تا بیفتد[۸] نا توانی — که با شیر پنجگان زور آز ماید
نشاید خون سعدی بی گنه[۹] ریخت — و لیکن چون مراد اوست شاید

۷۸

Metre: منسرح مثمّن مطوی مجدوع [—⏑⏑—|—⏑—⏑|—⏑⏑—|—]

حسن تو دایم بدین قرار نماند — مست تو جاوید در خمار نماند[۱]
ای گل خندان نوشگفته نگه دار — خاطر بلبل که نوبهار نماند
حسن دلاویز پنجه ایست نگارین — تا بقیامت بر او نگار نماند
عاقبت از ما غبار ماند[۲] زنهار — تا زتو بر خاطری غبار نماند[۳]
پار گذشت آنچه دیدی از غم و شادی — بگذرد امسال و همچو پار نماند[۴]
هم بدهد دور روزگار مرادت — ور ندهد دور روزگار نماند
سعدی شوریده بیقرار چرائی[۵] — درپی چیزی که بر قرار نماند
شیوهٔ عشق اختیار اهل تمیز[۶] است — بل چو قضا آمد اختیار نماند

---

۶ I(a); باری, for پای.
۷ I(a); روی او, for دست وی : Y(b); او, for وی.
۸ C, Y(a), Y(b); ببیند, for بیفتد.
۹ All texts and all MSS. but I; سبب, for گنه.
۱ This line is omitted in R.
۲ In R, C, Z, L, و is inserted after ماند.
۳ In R the following couplet succeeds line 4:
محنت عشقست و عاقبت بسر آید ـ دولت حسنست و پایدار نماند.
٤ In R the hemistiches 5(a) and 6(b) are omitted, and 6(a) and 5(b) are joined to form a new verse (6), 5(b) being written thus; و هم پار نماند بگذرد امسال
٥ R; چه مانی, for چرائی.
٦ I(a); ادیب, for تمیز : R; ادب, for do : Z; هنر, for do
N.B. This ode is omitted in I.

۷۹

Metre: هزج مثمّن مسبّغ [⏑ – – – | ⏑ – – – | ⏑ – – – | ⏑ – – – –]

سر جانان ندارد هر که اورا خوف جان باشد
بجان گر صحبت جانان بر آید [1] رایگان باشد
مغیلان چیست تا حاجی عنان از کعبه بر پیچد [2]
خسک در راه مشتاقان بساط پرنیان باشد
ندارد با تو بازاری مگر شوریده احوالی [3]
که مهرش در میان جان و مهرش بر دهان باشد
پریرویا چرا پنهان شوی از مردم چشمم
پریرا خاصیت [4] آنست کز مردم نهان باشد
نخواهم رفتن از دنیا مگر در پای دیوارت [5]
که تا در وقت جاندادن سرم بر آستان باشد
گر از رای تو برگردم بخیل و نا جوانمردم
روان از من تمنّا کن که فرمانت روان باشد
بدریای غمت غرقم گریزان از همه خلقم
بسان [6] دشمن از دشمن که تیرش در کمان باشد
خلائق در تو حیرانند و جای حیرتست الحق
که مه را بر زمین بینند و مه بر آسمان باشد

---

۱ Z, L, Y(b); بیابد, for بر آید.
۲ I(a); تابد for, پیچد.
۳ I(b), R, C, Y(b); اسراری, for احوالی.
٤ I(a); بلی خاصیتش, for پری را خاصیت : Z, L; بلی خوی پری, for do.
٥ Z, L, Y(a); دیوارش, for دیوارت.
٦ R, C, Z, L, Y(a), Y(b); گریزد, for بسان.

میانت را و مویت[۷] را اگر صد ره بپیمائی
میانت[۷] کمتر از موئی و مویت[۷] تا میان باشد[۸]
بشمشیر از تو نتوانم که روی دل بگردانم
وگر میلم کشی در چشم میلم همچنان باشد
چوفرهاد از جهان بیرون بتلخی میرود سعدی
و لیکن شور شیرینش نماند تا جهان باشد

۸۰

Metre: رجز مثمّن مطوی مخبون [—◡◡—|◡—◡—|—◡◡—|◡—◡—]

خواب خوش من ای پسر دستخوش خیال شد
نقد امید عمر من در طلب وصال شد
گرنشد اشتیاق او[۱] غالب صبر و عقل من[۲]
آن بچه زیردست گشت این بچه پایمال شد
بر من اگر حرام شد وصل تو نیست بل عجب
بل عجب آنکه خون من برتوچرا حلال شد
پرتو آفتاب اگر بدر کند هلال را
بدر وجود من چرا در نظرت هلال شد

---

۷ I(a) ; میانش and مویش, for میانت and مویت in both hemistiches.
۸ This line is omitted in C, Y(a). In Y(b) it comes as line 7.
N. B. In I this Ode is omitted.
۱ I; از روی تو, for اشتیاق او.
۲ C: و هوش, for من.

شاید [۳] اگر طلب کنی [٤] عزت ملک [٥] مصر دل [٦]
آنکه هزار یوسفت [۷] بندهٔ جاه و مال [۸] شد
طرفه مدار گر زدل [۹] نعرهٔ بیخودی زنم
کآتش دل چو شعله زد صبر در او محال شد
سعدی اگر نظر کند در توگمان بد مبر [۱۰]
کونه برسم دیگران عاشق [۱۱] زلف و خال شد

۸۱

Metre: مجتثّ مثمّن مخبون مقطوع [‿–‿–|‿‿––|‿–‿–|‿–]

دلم دل از هوس یار بر نمی گیرد طریق مردم هشیار بر نمیگیرد
بلای عشق خدایا ز جان ما برگیر که جان ما دل ازینکار بر نمیگیرد
همیگدازم و میسازم و شکیبائیست [۱] که پرده از رخ [۲] اسرار بر نمیگیرد
وجود خستهٔ من زیر بار جور فلک جفای یار بسر بار بر نمیگیرد
رواست گر نکند [۳] یار دعوی یاری چو بار غم ز دل یار بر نمیگیرد

---

۳ R, Z, C, L, Y (a), Y (b); زیبد, for شاید.
٤ All texts کند, for کنی.
٥ In I(a) ملک and مصر are transposed.
٦ I; را, for دل.
۷ All texts and all MSS. but I; یوسفش, for یوسفت.
۸ I, I(a); خال, for مال.
۹ I(a); خود, for دل.
۱۰ All texts and all MSS. but I; تانه غلط گمان بری, for در توگمان بد مبر
۱۱ All texts and all MSS. but I; بنده, for عاشق.
۱ Z, C, Y(a); شکیبانست, for شکیبایست.
۲ I(a); سر, for رخ.
۳ R; بکند, for نکند.

چه باشدار بوفا دست گیردم یکبار گرم ز پای[٤] بیکبار بر نمی گیرد
بسوحت سعدی در دوزخ فراق وهنوز طمع ز راحت[٥] دیدار بر نمیگیرد

۸۲

Metre: هزج مثمّن اخرب [– – ⏑ | ⏑ – – – | – – ⏑ | ⏑ – – –]

سروی چو تو میباید تا باغ بیاراید
ور[١] در همه باغستان سروی نبود شاید
در عقل[٢] نمی گنجد در وهم[٣] نمی آید
کز تخم[٤] بنی آدم فرزند چنین[٥] آید
چندان دل مشتاقان بربود لب لعلت
کاندر همه شهر اکنون دل نیست که نرباید
هر کس سر سودائی دارند و تمنّائی
من بندهٔ فرمانم تا دوست چه فرماید
گر سر برود روزی[٦] در پای نگارینش
سهلست ولی ترسم کو دست نیالاید
حقا که مرا دنیا بیدوست[٧] نمی باید
با تفرقهٔ خاطر دنیا بچه کار آید

---

٤ R, L; دست, for پای .
٥ R; رحمت, for راحت .
N. B. This ode is omitted in I.
١ I; گر, for ور .
٢ C, Y(a), Y(b); وهم, for عقل .
٣ C, Y(a), Y(b); فهم, for وهم .
٤ I(a), C, Y(a), Y(b); نسل, for تخم .
٥ All texts and all MSS. but I; پری, for چنین .
٦ I, I(a), Z; قطعاً, for روزی : R; مطلق, for do .
٧ I, R; بی او دنیا, for دنیا بی دوست .

سرهاست در اینسو داچون[8] حلقه زنان بر در
تا بخت بلند این در بر روی که بگشاید

ترسم که کند لیلی هر دم بجفا میلی [9]
تا خون دل مجنون از دیده نپالاید [10]

بر خسته نبخشاید آن سرکش سنگین دل
باشد که چو باز آید بر کشته ببخشاید

ساقی بده و بستان داد طرب از دنیا
کین عمر نمی ماند واین عهد نمی پاید

گویند چرا سعدی از عشق نپرهیزی [11]
من مستم[12] از این معنی هشیار کسی[13] باید

۸۳

Metre: رمل مثمّن مخبون مقطوع [– – ⏑ ⏑ | – – ⏑ ⏑ | – – ⏑ ⏑ | – ⏑ ⏑]

ساعتی کزدرم آنسرو روان باز آمد
راست گوئی بتن مرده روان باز آمد

بخت پیروز که با من بخصومت میبود
بامدادان زدر من صلح [1] کنان باز آمد

---

۸ I(a); سر, for چون .

۹ This is the reading in I, R: in C, Y(a), Y(b), the hemistich runs thus; ترسم نکند لیلی باما بوفا میلی : I(a), Z, L, have the same but with هرگز, for باما

۱۰ I; بیالاید, for نپالاید : R; بیالاید, for do: I(a), C, L, Z, Y(a); نیالاید for do .

۱۱ R and all texts; پرهیزد, for پرهیزی .

۱۲ In I(a) من and مستم are transposed .

۱۳ R, Z, L; سری, for کسی.

۱ Z, L; رقص, for صلح : R, L, C, Y(a), Y(b); درم for در من .

دوست بازآمد و دشمن بمصیبت[۲] بنشست
باد نوروز علی رغم خزان باز آمد
پیر بودم زجفای فلک ودور[۳] زمان
باز پیرانه سرم بخت جوان باز آمد
مژدگانی بده ای نفس که سختی بگذشت
دلگرانی مکن ای جسم که جان باز آمد
باور از بخت ندارم که بلطف[٤] از در من
آن بت سنگدل سخت کمان باز آمد
تا تو بازآمدی‌ای‌مونس جان از در غیب
هر که در سر هوسی داشت از آن باز آمد
عشق روی تو حرامست مگر سعدیرا
که بسودای تو از هر که[٥] جهان باز آمد
دوستان‌عیب مگیرید[٦] وملامت مکنید
کین حدیثی‌است که ازوی نتوان باز آمد

۸٤

Metre: مضارع مثمّن اخرب مکفوف مقصور [– – ⏑ | – ⏑ – – ⏑ | ⏑ – – ⏑ | – ⏑ ⏑ –]

شیرین دهان آن بت عیّار بنگرید
دُر در میان لعل شکربار بنگرید

---

۲ Z, C, L, Y(b); خصومت, for مصیبت.
۳ R; جور, for دور.
٤ All texts and all MSS. but I; صلح, for لطف.
٥ Z, L, C, Y(a), Y(b); دو, for که.
٦ I(a); مگویید, for مگیرید.

بستان عارضش که تماشاگه دلست
پر نرگس وبنفشه وگلنار بنگرید
از ما[١] بیک نظر بستاند هزار دل
این ابروی و رونق بازار بنگرید
درعهد شاه عادل اگر فتنه نادر است
این چشم مست وغمزهٔ[٢] خونخوار بنگرید
امروز روی یار بسی[٣] خوبتر ز دیست[٤]
امسال کار من بتر از پار بنگرید
سنبل نشانده[٥] بر گل سوری نگه[٦] کنید
عنبر فشانده گرد سمن زار بنگرید
آندم که جعد زلف پریشان بر افگند
صد دل بزیر طرّهٔ طرّار بنگرید
گفتار بشنویدش[٧] ودانم[٨] که خود ز کبر
باکس سخن نگوید[٩] و رفتار[١٠] بنگرید
گنجی ست درج در[١١] عقیقین آن پسر
بالای گنج حلقه زده[١٢] مار بنگرید

---

١ I, R; من, for ما.
٢ All texts & all MSS. but I; فتنه, for غمزه.
٣ R; روز باز پسین, for روی یار بسی: C, Y(a), Y(b); یار ماست, for روی یار.
٤ L, C, Y(a), Y(b); دی, for دیست.
٥ R; نهاده, for نشانده.
٦ Y(a), Y(b): نظر, for نگه.
٧ I. بنگریدش, for بشنویدش: R, L, Z, Y(b); نشنویدش, for do.
٨ C, Y(a), Y(b); دایم, for دانم.
٩ R and all texts omit و after نگوید.
١٠ I, I(a), C, L, Y(a), Y(b); گفتار, for رفتار.
١١ I(a), R, Z; درّ درج, for درج درّ: C, Y(a); پر ز درّ for do.
١٢ C, Y(a); از حلقهٔ, for حلقه زده.

چشمش بتیغ[۱۳] غمزه خونخوار خیره[۱۴] کش
شهری گرفت قوت بیمار بنگرید[۱۵]
دی گفت سعدیا من از آن تو ام نظار
این عشوهٔ[۱۶] دروغ دگر بار بنگرید

۸۵

Metre: مجتث مثمن مخبون مقطوع [‿–‿–|‿‿––|‿–‿–|‿‿ –]

کدام چاره سگالم که با تو در گیرد
کجا روم که دل من دل از تو بر گیرد
ز چشم خلق فتادم هنوز[۱] و ممکن نیست
که چشم شوخ[۲] من از عاشقی حذر گیرد
دل ضعیف مرا نیست زور بازوی آن[۳]
که پیش تیر غمت[٤] صابری سپر گیرد
چو تلخ عیشی من بشنوی بخنده در آی
که گر بخنده در آی جهان شکر گیرد

---

۱۳ Y(a), Y(b); تیر, for تیغ.

۱٤ R; شوخ, for خیره.

۱۵ All texts and all MSS. but I insert the following couplet as line 11, which introduces a double *magta'*, and is probably corrupt:
آتشکده است باطن سعدی ز سوز عشق * سوزی که در دلست در اشعار بنگرید.

۱٦ I, Z; عشوه و, for عشوهٔ: R; شیوه و, for do.
N. B. I(a), and Z omit lines 3, 4, 5, 7, 12, and R omits verses 4 and 9.

۱ R, C, omit و after هنوز.

۲ In I(a), چشم and شوخ are transposed.

۳ Z, L; آنکه, for آن: I; عشق, for do.

٤ Y(a), Y(b); غمش, for غمت.

بخسته برگذری [5] صحتش فراز [6] آید
بمرده در نگری [7] زندگی زسر گیرد

ز سوزناکی گفتار من قلم بگریست
که درنی آتش سوزنده زود تر گیرد

دو چشم مست تو شهری بغمزه ببرد [8]
کرشمهٔ تو جهانی بیک نظر گیرد

گر از جفای تو در کنج خانه بنشینم
خیالت از در و بامم بعنف بر گیرد

مکن که روز جمالت سر آید ار سعدی
شبی بدست دعا دامن سحر گیرد

۸۶

Metre: مجتثّ مثمّن مخبون مقطوع [‒ ‒ ◡ ◡ | ◡ ◡ ‒ ‒ | ◡ ◡ ‒ ‒ | ◡ ‒ ◡ ‒]

کس این کند که دل از یار خویش بردارد
مگر کسی که دل از سنگ سخت تر دارد

که گفت من خبری دارم از حقیقت عشق
دروغ گفت که از خویشتن خبر دارد

اگر نظر بدو عالم کند حرامش باد
که از صفای درون با کسی [1] نظر دارد

---

۵ Z, L, C,Y(a), Y(b); در نگری, for برگذری.
۶ I(a), R, C, Y(a), Y(b); پدید, for فراز.
۷ Z, L, C, Y(a), Y(b); برگذری, for در نگری.
۸ Y(a), Y(b); بربود, for ببرد.
۱ All texts and all MSS. but I; یکی, for کسی

هلاک ما به بیابان عشق خواهد بود
کجاست مرد [۲] که با ما سر سفر دارد

گر از مقابله تیر [۳] آید از عقب شمشیر
نه عاشقست که اندیشه از خطر دارد

وگر بهشت مصوّر کنند عارف [٤] را
بغیر دوست نشاید که دیده بر دارد

از آن متاع که در پای دوستان ریزند
مرا سریست ندانم که او چه سر دارد

دریغ پای که بر خاک مینهد معشوق
چرا نه بر سر و برچشم من [٥] گذر دارد

عوام عیب کنندم که عاشقی همه عمر
کدام عیب که سعدی خود این [٦] هنر دارد

نظر بروی تو انداختن حرامش باد
که جز تو در همه عالم کسی دگر دارد

۸۷

Metre: مجتثّ مثمّن مخبون مقطوع [⏑–⏑–|⏑⏑––|⏑–⏑–|––]

کس این کند که زیار و دیار بر گردد
کند هر آئینه چون روزگار بر گردد

---

۲ R; یار, for مرد.
۳ I; شیر, for تیر.
٤ C, Y(a), Y(b); عاشق, for عارف: I(a); بر عاشق, for عارف را.
٥ Z, L; ما, for من.
٦ Z, L; چنین, for خود این.

تنگ دلی که نیارد کشید زحمت گل
ملامتش نکم گر زخار بر گردد

بجنگ خصم کسی گر خیل فرو ماند
ضرورتست که بیچاره‌وار بر گردد

بآب تیغ اجل تشنه گشت [1] مرغ دلم
که نیم کشته بخون چند بار بر گردد

بزیر سنگ حوادث کسی چه چاره کند [2]
جز این قدر که به پهلو چو مار بر گردد

دلم نماند ز بس خون که ریخت هر ساعت [3]
که در دو دیدهٔ یاقوت بار [4] بر گردد [5]

گر از دیار بوحشت [6] ملول شد سعدی
گمان مبر که بمعنی ز یار بر گردد

۸۸

Metre: مجتثّ مثمّن مخبون محذوف [⏑–⏑–|⏑⏑––|⏑–⏑–|⏑⏑–]

مرا بعاقبت آنشوخ سیمتن بکشد
چو شمع سوخته روزی در انجمن بکشد

---

۱ All texts and all MSS. but I; است, for گشت.
۲ I(a), Z, L, C, Y(a), Y(b); فتاده را چه طریق, for کسی چه چاره کند.
۳ The R variant of this hemistich runs thus; دلم نماند زبس کز حبیب هر ساعت: in L, Z, it is as follows; دلم ماند ز بس چون حبیب هر ساعت.
٤ I, R; وار, for بار.
٥ This line is omitted in I(a), C, Y(a), Y(b).
٦ C, Y(a), Y(b); صورت, for وحشت.

بلطف اگر بخرامد هزار دل ببرد
بقهر اگر بستیزد هزار تن بکشد

اگرچه آب حیاتست در دهان و لبت
مرا عجب نبود کان لب و دهن بکشد

گر ایستاده حریفی اسیر عشق بماند
وگر گریخت فراقش [۱] بتاختن بکشد

مرا که قوّت کاهی نه کی دهد زنهار
بلای عشق که فرهاد کوهکن بکشد

کسان عتاب کنندم که ترک عشق بگوی
بنقدم ار [۲] نکشد عشق [۳] این سخن بکشد

بشرع عابد اوثان اگر ببـاید کشت
مراچه حاجت کشتن که خود وثن بکشد

بدوستی گله کردم زچشم شوخش گفت
عجب نباشد اگر مست [٤] تیغ زن بکشد [٥]

بیک نفس که بر آمیخت یار با اغیار
بسی نماند که غیرت وجود من بکشد

بخنده گفت که من شمع جمعم ایسعدی
مرا از آنچه که پروانه خویشتن بکشد

---

۱ All texts and all MSS. but I; خیالش, for فراقش.
۲ I, Z, L; بنقد اگر, for بنقدم ار.
۳ I(a); عشقم, for عشق: Z; بکشد عاشق, for نکشد عشق.
٤ All texrs and all MSS. but I; ترك, for مست.
٥ This line is omitted in I(a).

۸۹

Metre: مضارع مثمن اخرب ملفوف محذوف [– – ᵕ | – ᵕ ᵕ ᵕ | ᵕ – – ᵕ | – ᵕ ᵕ –]

مویت رها کن که چنین درهم[1] اوفتد
کاشوب حسن روی تو در عالم اوفتد

گر در خیال خلق پریوار بگذری
آشوب در وجود[2] بنی آدم اوفتد

افتادهٔ تو شد دلم ای دوست دست گیر
از[3] پا میفگنش که چنین دل کم اوفتد

در رویت آن ضعیف که تیغ[4] نظر کشید[5]
مانند من به تیر جفا محکم اوفتد[6]

مشکن دلم که حقهٔ راز نهان تست
ترسم که راز در کف نامحرم اوفتد

وقت است اگر بر آی و لب بر لبم نهی
چندم بجستجوی تو دم بر دم اوفتد

سعدی صبور باش بزخم جفای یار[7]
تا اتفاق یافتن[8] مرهم اوفتد

---

۱ I(a); برهم, for درهم.
۲ All texts and all MSS. but I; فریاد در نهاد, for آشوب در وجود.
۳ All texts but L, and all MSS. bnt I; در, for از.
٤ I, L; تیر, for تیغ.
٥ In R this henistich runs as follows; هر که بروی خوب تو تیغ نظر کشید.
٦ This line is omitted in I(a) and Z.
۷ All texts and all MSS. but I; برین ریش دردناک, for بزخم جفای یار.
۸ I(a), R, C, Y(a), Y(b); باشد که اتفاق یکی, for تا اتفاق یافتن.

۹۰

Metre: مجتثّ مثمّن مخبون مقطوع [‿–‿–|‿‿––|‿–‿–|‿‿/––]

مرو بخواب که خوابت ز چشم بربایذ
گرت مشاهدهٔ خویش در خیال آید

مجال صبر همین بود و منتهای شکیب
دگر مپای[1] که عمر اینهمه نمی‌پاید

چه ارمغانی از آن به که دوستان بینی
تو خود بیا که دگر هیچ در نمی‌باید[2]

اگر چه صاحب حسنند در جهان بسیار
چو آفتاب بر آید ستاره ننماید

ز نقش روی تو مشاطه دست باز کشید
که شرم داشت که خورشید را بیاراید

بلطف دلبر من در جهان نبینی دوست
که دشمنی کند و دوستی بیفزاید

نه زنده را بتو میلست و مهربانی و بس
که مرده را به نسیمت روان بیاساید[3]

دریغ نیست مرا هرچه هست در طلبت
دلی چه باشد و جانی چه[4] درحساب آید

---

۱ Z; بپای , for مپای.

۲ In Z the second hemistich of line 6 is substituted for this.

۳ I(a); برآساید , for بیآساید.

٤ Z, L, Y(b); که , for چه.

N. B. This ode is omitted in R: Z omits lines 4, 5, and 6: I, C, Y(a), omit verse 7: I(a), omits line 5.

چرا و چون نرسد دردمند عاشقرا
مگر مطاوعت دوست تا چه فرماید
گر آه سینهٔ سعدی رسد بحضرت دوست
چه جای دوست که دشمن براو ببخشاید

۹۱

Metre: مجتثّ مثمّن مخبون مقطوع [‒ ‒ ⏑ ⏑ | ⏑ ⏑ ‒ ‒ | ⏑ ‒ ⏑ ‒ | ‒ ⏑ ⏑ ‒]

مگر نسیم سحر بوی یار من دارد
که راحت دل امیدوار من دارد
بپای سرو در افتاده اند لاله و گل
مگر شمائل [۱] قد نگار من دارد
نشان راه سلامت ز من مپرس [۲] که عشق
زمام خاطر بی اختیار من دارد [۳]
گلا [٤] و تازه بهارا توئی که عارض تو
طراوت [٥] گل و بوی بهار من دارد
دگر سر من و بالین عافیت هیهات
بدین هوس که سر خاکسار من دارد
بهرزه در سر او روزگار کردم و او
فراغت از من و از روزگار من دارد [٦]

---

۱ In C, L, Y(a), Y(b); و is inserted after شمایل.
۲ All texts and all MSS. but I; مجوی, for مپرس.
۳ This line is omitted in I(a).
٤ I(a), R, C, Y(a); گلاب, for گلا و.
٥ I; حلاوت, for طراوت.
٦ This line is omitted in I(a).

مگر بدود دلی باز مانده ام یارب
کدام دامن همّت [۷] غبار من دارد

بزیر بار [۸] تو سعدی چو خر بگل درماند
دلت نسوخت که بیچاره بار من دارد

۹۲

Metre: رمل مثمّن مخبون مقصور [–⏑––|⏑⏑––|⏑⏑––|⏑⏑–]

من چه در پای تو ریزم که خورای [۱] تو بود
سر نه چیزیست که شایستهٔ پای تو بود

خرم آنروی که در روی تو باشد همه عمر
وین نباشد مگر آنوقت که رای تو بود

ذرهٔ در همه اجزای من مسکین [۲] نیست
که نه آن ذره معلّق بهوای تو بود

تا ترا جای شد ای [۳] سرو روان در دل من
هیچکس می نپسندم که بجای تو بود

بوفای تو که گر خشت زنند از گل من
همچنان در دل من مهر و وفای تو بود [٤]

---

۷ I; خاطر, for همّت.
۸ C; پای, for بار.
۱ Z, L, C, Y(a), Y(b); سزای, for خورای.
۲ I(a); سوخته, for مسکین.
۳ I, I(a); شدی, for شد ای.
٤ This line is omitted in Z, L, C, Y(a).

غایت [٥] آنست که ما در سر کار تو رویم
مرگ [٦] ما [٧] باک نباشد چو بقای [٨] تو بود

من پروانه صفت پیش تو ای شمع چگل
گر بسوزم گنه از من [٩] نه خطای تو بود

عجبست [١٠] آنکه ترا دید و حدیث تو شنید
که همه عمر نه مشتاق لقای تو بود

خوش بود نالهٔ دلسوختگان از سر درد
خاصه دردی که بامید دوای تو بود

ملک دنیا [١١] همه با همّت سعدی هیچست
پادشاهیش همین بس که گدای تو بود

سالها قبلهٔ صاحب نظران خواهد بود
بر زمینی که نشان کف پای تو بود [١٢]

٩٣

Metre: مجتثّ مثمّن مخبون مقطوع [⏑–⏑–|⏑⏑––|⏑–⏑–|⏑⏑–]

نه آن شبست که کس در میان ما گنجد
بخاکپای تو [١] گر ذرّهٔ [٢] هوا گنجد

---

٥ R, Z, L, C, Y(a); غالب, for غایت.
٦ I,R; موت, for مرگ: I(a); فوت, for do.
٧ C, Y(a); را, for ما.
٨ I; رضای, for بقای: L, لقای, for do.
٩ All texts and all MSS. but I(a); من, for ازمن.
١٠ I; از, for است; I(a) omits آن before که.
١١ I(a); عالم, for دنیا.
١٢ This line is fouud only in I and R.
١ Z, L, C, Y(a), Y(b); بخاکپات که, for بخاکپای تو.
٢ All texts & all MSS. but I; ذره در, for ذرّهٔ.

کلاه ناز و تکبّر بنه کمر بگشای
که چون تو سرو ندیدم که در قبا گنجد

ز من حکایت هجران مپرس در شب وصل
عتاب کیست [۳] که در خلوت [٤] رضا گنجد

مرا مده شکر [٥] و گل مریز [٦] در مجلس
که شرط نیست که کس در [۷] میان ما گنجد

چه حاجتست بگل عیش [۸] ویس و رامین را
میان خسرو و شیرین شکر کجا گنجد

چو شور عشق درآمد [۹] قرار عقل نماند [۱۰]
درون مملکتی چون [۱۱] دو پادشا گنجد

نماند در سر سعدی مجال [۱۲] رود و سرود
مجال آنکه دگر پند [۱۳] پارسا گنجد [۱٤]

---

۳ Y(a), Y(b); چیست, for کیست.

٤ Z; حضرت, for خلوت.

٥ I(a), R, Z, L; شکر منه, for مده شکر: C, Y(a); شکر بده, for do: Y(b); شکرمده, for do.

٦ I(a), Z, L, C, Y(a), Y(b); میار, for مریز.

۷ I(a), R, C, Y(a); زحمت, for کس در.

۸ R; عشق, for عیش.

۹ R; سوز عاشقی آمد, for شور عشق درآمد.

۱۰ R; برفت, for نماند.

۱۱ I, R; کی, for چون.

۱۲ Z, L, C, Y(a), Y(b); ز بانگ, for مجال: I(a); رود و بانگ, for مجال رود.

۱۳ All texts; بار, for پند.

۱٤ This line is omitted in R.

N. B. In L the following ode, which is incomplete and probably corrupt, follows this Ghazal; —

نگفتم روزه بسیاری نپاید * ریاضت بگذرد سختی سر آید
پس از دشواری آسانیست ناچار * و لیکن آدمی را صبر باید
رخ از ما تا بکی پنهان نماید * هلال اینست کابرو مینماید

٩٤

Metre: هزج مثمّن اخرب [– – ⏑ | ⏑ – – – | – – ⏑ | ⏑ – – –]

هشیار کسی [١] باید [٢] کز عشق بپرهیزد
وین [٣] طبع که من دارم با عقل [٤] نیامیزد

آنکس [٥] که دلی دارد آراسته از [٦] معنی
گر هر دو جهان باشد [٧] در پای یکی ریزد

گر سیل عتاب [٨] آید شوریده نیاندیشد [٩]
ور تیر بلا بارد دیوانه نپرهیزد [١٠]

آخر نه منم تنها در بادیهٔ سودا
عشق لب شیرینش بس [١١] شور بر انگیزد

بی بخت چه فن سازم تا بر خورم از وصلت [١٢]
بیمایه زبون باشد هر چند که بستیزد

فضلست اگرم خوانی عدلست اگرم رانی
وصل تو نباید [١٣] آن کز زجر [١٤] تو بگریزد

---

١ Z, L; سری, for کسی.
٢ C, Y(a), Y(b); باشد, for باید.
٣ I(a); این, for وین.
٤ R; غیر, for عقل.
٥ L, Z; هر, for آن.
٦ R, Z, C, L, Y(a), Y(b), omit از before معنی.
٧ R; باید, for باشد.
٨ R; عذاب, for عتاب: C, Y(a), Y(b), عقاب, for do.
٩ R; دیوانه نپرهیزد, for شوریده نیندیشد.
١٠ R; آشفته نگریزد, for دیوانه نپرهیزد.
١١ Z, L; شیرینت صد, for شیرینش بس.
١٢ C, Y(a), Y(b); وصلش, for وصلت.
١٣ All texts and all MSS. but I(a); قدرت تو نداند, for وصل تو نیابد.
١٤ R; جور, for زجر.

تا دل بتو پیوسم . راه همه بر بستم
جائی که تو بنشینی بس فتنه که بر خیزد
سعدی نظر از رویت کوته[۱۵] نکند هرگز
ور روی بگردانی در دامنت آویزد

۹۵

Metre: رمل مثمّن مخبون محذوف [– ‿ – – | ‿ ‿ – – | ‿ ‿ – – | ‿ ‿ –]

وقت آنست که ضعف آید و نیرو برود
قدرت[۱] از منطق شیرین سخنگو برود
ناگهی باد خزان آید و این رونق و آب[۲]
که تو می بینی از این گلبن خودرو[۳] برود
پایم از قوت رفتار فرو خواهد[٤] ماند
خنک آنکس که حذر گیرد و نیکو برود
تا بروزی که بجوی شده باز آید آب
یعلم[٥] الله که اگر گریه کنم جو برود[٦]

---

۱۵ R; باقی , for کوته .
N. B. This ode is omitted in I.

۱ I(a); قوت , for قدرت .

۲ In C, Y(a), Y(b), this hemistich runs as follows;
تا که آن باد خزان آید و آن رونق آب : I and I(a) omit و before آب .

۳ All texts & MSS. but I; خوشبو , for خودرو .

٤ I(a); می , for خواهد .

٥ I; علم , for یعلم .

٦ This line and the next are omitted in I(a), R, Z.

من و فردوس بدین نقد بضاعت که مراست
اهرمن را که گذارد که بمینو برود[۷]

همه سرمایهٔ سعدی سخن شیرین بود
وین[۸] از او ماند ندانم که[۹] چه با او برود

بچه کار آیدم این شعر و بلاغت که چو عود
عمرها سوخته‌ام تا به جهان بو برود[۱۰]

۹٦

Metre: منسرح مثمّن مطوی موقوف [—⏑⏑—|—⏑—|—⏑⏑—|—⏑—]

ای صنم[۱] دلربا وی قمر دلپذیر
از همه باشد گریز وز تو نباشد گزیر

تا تو مصور شدی در دل یکتای من
جای تصور نماند دیگرم اندر ضمیر

عیب کنندم که چند از[۲] پی خوبان روی
چون نرود بنده‌وار هرکه برندش[۳] اسیر[٤]

---

۷ This line is only found in I.

۸ I(a); این, for وین.

۹ I(a) omits که.

۱۰ This line is substituted in I for the following;

سعیم اینست که در آتش اندیشه چو عود
خویشتن سوخته ام تا به جهان بو برود

۱ All texts and all MSS. but I; پسر, for صنم.

۲ All texts and all MSS. but I; در, for از.

۳ I; از پی خوبان, for هرکه برندش.

٤ R omits this line.

بستهٔ زنجیر[٥] زلف زود نیابد خلاص

دیر بر آید بجهد هرکه فرو شد بقیر

چون تو بتی[٦] بگذرد سرو قد سیمساق

هر که در او[٧] ننگرد مرده بود یا ضریر

گر نبرم نام[٨] دوست کیست که مانند اوست

کبر کند بیخلاف هر که بود بی[٩] نظیر[١٠]

قامت زیبای سرو کاین همه وصفش کنند

هست بصورت بلند لیک به معنی قصیر[١١]

هر که طلبکار تست[١٢] روی نتابد ز تیغ

و آنکه[١٣] هوادار تست[١٤] باز نگردد بتیر[١٥]

بوسه دهم[١٦] بندهوار در قدمت[١٧] ور سرم

در سر این میرود بیسر و پای مگیر[١٨]

---

٥ I inserts و after زنجیر

٦ I inserts که after بتی.

٧ R; بدو, for درو.

٨ C, Y(a), Y(b); بار, for نام.

٩ I(a), C, Y(a), Y(b); ندارد, for بود بی.

١٠ This line is only found in I, I(a), C, Y(a), Y(b).

١١ I(a); حقیر, for قصیر.

١٢ All texts and all MSS. but I; اوست, for تست.

١٣ I; هرکه, for و آنکه.

١٤ All texts and all MSS. but I; اوست, for تست.

١٥ This couplet and the next two are omitted in I(a).

١٦ I; دهیم, for دهم.

١٧ All texts and all MSS. but I; قدمش, for قدمت.

١٨ In R 8(a) and 9(b) are joined to form one couplet, and 8(b) and 9(a) are omitted.

سعدی اگر جان[۱۹] و مال صرف شود در وصال

آنت مقامی[۲۰] قلیل و ینت بهای حقیر

گر تو ز ما فارغی وز همه کس بی نیاز

ما بتو مستظهریم وز همه عالم فقیر[۲۱]

۹۷

Metre: مضارع مثمّن اخرب مکفوف مقصور [– – ⏑ | – ⏑ – ⏑ | ⏑ – – ⏑ | – ⏑ –]

ای صبر پایدار که پیمان شکست یار

کارم ز دست رفت و نیامد بدست یار

برخاست آهم از دل و درخون نشست چشم

یارب ز من چه خاست[۱] که بیمن نشست یار

در عشق یار نیست مرا سیم و زر دریغ

لیک آب چشم و آتش دل هر دو هست یار

رحمت نکرد بر قد همچون کمان من[۲]

چون تیر ناگهان ز کنارم[۳] بجست یار

عمری نهاده روی تعبد بر آستان

گفتم مگر دری بگشاید ببست یار

---

۱۹ I, R, Z; خون, for جان.

۲۰ C, Y(a), Y(b); متاعی, for مقامی.

۲۱ In I this line is omitted; in R ما بتو مستظهریم and وز همه کس بی نیاز are transposed.

۱ C, Z, L, Y(a), Y(b); دید, for خاست.

۲ In R this hemistich runs thus; چون قامتم کمان صفت از غم خمیده شد.

۳ R, C, Z, L, Y(a), Y(b); کمانم, for کنارم.

دشمن همین کند که تو کردی بدوستی
فی الجمله دوستیست که با دشمنست یار[٤]

سعدی چو[٥] بیوفائی یارت درست شد
در دل شکن[٦] امید که پیمان شکست یار[٧]

۹۸

Metre: رمل مثمّن مخبون محذوف [–⏑⏑|⏑⏑––|⏑⏑––|⏑⏑––|⏑⏑–]

هر شب اندیشهٔ دیگر کنم و رای دگر
که من از دست تو فردا بروم جای دگر

بامدادان که برون مینهم از منزل پای
حسن[١] عهدم نگذارد که نهم پای دگر

هر کسی را سر چیزی[٢] و تمنّای کسی‌ست[٣]
ما بغیر از تو نداریم[٤] تمنّای دگر

ز آنکه هرگز بصفای تو در آئینهٔ وهم
متصوّر نشود صورت و[٥] بالای دگر[٦]

---

٤ In R and Z verses 5 and 6 are omitted.

٥ R; اکنون که, for سعدی چو.

٦ L, Y(a), Y(b); مدار, for شکن: C; مکن, for do.

٧ R adds the following couplet at the end:
سعدی ببندگیش کمر بستهٔ همی ❀ لیکن ز بندگی تو طرفی نبست یار

١ I; دست, for حسن.

٢ I(a); یاری, for چیزی.

٣ I omits است.

٤ I puts نداریم after ما.

٥ I omits و after صورت.

٦ This line is omitted in I(a).

وامقی بود که دیوانهٔ عذرای بود[۷]
هم امروز و توئی وامق و عذرای دگر
وقت آنست که صحرا گل و سنبل گیرد
خلق بیرون شده هر قوم بصحرای دگر
بامدادان بتماشای چمن بیرون آی[۸]
تا فراغ از تو نباشد[۹] بتماشای دگر[۱۰]
هر صباحم[۱۱] غمی از دور زمان پیش آید
گویم این نیز نهم بر سر غمهای[۱۲] دگر
بازگویم نه که دوران حیات[۱۳] اینهمه نیست
سعدی امروز تحمل کن و فردای دگر

۹۹

Metre: مجتثّ مثمّن مخبون مقطوع [⏑–⏑–|⏑⏑––|⏑–⏑–|––]

بزرگ دولت آن کز درش تو آی باز
بیا بیا که بخیر آمدی کجای باز
رخی کز او متصور نمی شود آرام
چرا نمودی و دیگر نمی نمای باز

---

۷ I, I(a); عذرا بودی, for عذرای بود.
۸ I; سرو روان, for بیرون آی.
۹ I; ماند, for باشد.
۱۰ In R this verse runs as follows;
بامدادان که بدر نهم از منزل پای ❁ تا فراغ از تو نمایم بتماشای دگر
۱۱ I; زمانم, for صباحم.
۱۲ C, Y(a); آنهای, for غمهای.
۱۳ I(a); زمان, for حیات: Z; فلک for do.

در دو لختی چشمان شوخ دلبندت
چه کرده‌ام که بروی نمی‌کشای باز

اگر ترا سر ما هست یا[1] غم ما نیست
من از تو دست ندارم ببیوفای باز

شراب وصل تو در کام جان ما ازلیست
هنوز مستم از آن جام[2] آشنای باز

کسی که بر سر کوی تو گم کند دلریش
مگر بروی تو بیند بروشنای باز[3]

ترا هرآینه باید بشهر دیگر رفت[4]
که دل نماند در این شهر که[5] تا ربای باز

عوام خلق ملامت کنند صوفی[6] را
کزین هوا و[7] طبیعت چرا نیای باز

اگر حلاوت مستی بدانی ای هشیار
بعمر خود نکنی یاد پارسای باز

گرت چو سعدی از این در نوالهٔ بخشد
برو که خو نکنی هرگز از گدای باز[8]

---

۱ I(a); ور, for یا: C, Y(a), Y(b); وگر for do.
۲ I(a); عهد, for جام.
۳ In all texts and all MSS. but I this verse runs as follows;
دلی که بر سر کوی تو گم کنم هیهات ❊ که جز بروی تو بینم بروشنای باز
٤ C, Y(a), Y(b); شد, for رفت.
٥ All texts and all MSS. but I omit که before تا.
٦ R, Z, C, Y(a); سعدی, for صوفی.
٧ I(a), R; هوای, for هوا و.
٨ In R the lines 5, 6, 7, and 10 are omitted.

۱۰۰

Metre: رمل مثمّن مشکول مسّبغ [ـــ|ـ ـ ـ ـ|ـــ ـ|ـ ـ ـ ـ|ـــ ـ ـ ـ]

خجلست سرو بستان بر قامت بلندش
همه‌عمر صید گیرد خم[۱] زلف چون کمندش

چو درخت قامتش دید صبا بهم بر آمد
به[۲] چمن نرست سروی که ز بیخ بر نکندش[۳]

مگر[٤] آفتاب با او زند از گزاف لافی
مه نو چه زهره دارد که بود سمّ سمندش

نه چنان ز دست رفته‌است وجود ناتوانم
که معالجت پذیرست[٥] به پند یا ببندش

اگرم قرار بودی که ز دوست بر کنم دل
نشنیدمی ز دشمن سخنان ناپسندش

شکرین حدیث سعدی بر تو[٦] چه‌کار دارد
که چو توهزارطوطی‌مگس[۷]ست‌پیش‌قندش

مپسند جور و بیداد چو پادشاه حسنی
حذر از دعای درویش و کف نیازمندش

---

۱ C, L, Y(a), Y(b); سر, for خم.
۲ C, L, Y(a), Y(b); ز, for به.
۳ I, R, Z; برفکندش, for برنکندش.
٤ I, C, Y(a), Y(b); اگر, for مگر.
٥ I; توان‌کرد, for پذیرست: C, Y(a), Y(b); پدیدست for do.
٦ All texts and all MSS. but I; او, for تو.
۷ I; مگسی, for مگس.

N.B. This Ode is is omitted in I(a), R, Z.

۱۰۱

Metre: مجتث مثمّن مخبون مقطوع [‒ ◡ ‒ ‒ | ◡ ◡ ‒ ‒ | ◡ ‒ ◡ ‒ | ◡ ◡ ‒ ‒]

خوششت درد که باشد امید درمانش
دراز نیست بیابان که هست پایانش

نه شرط مهر[۱] بود با کمان ابروی دوست
که جان سپر[۲] نکنی[۳] پیش تیر بارانش

ندیم[٤] را که تمنّای بوستان دارد
ضرورتست تحمل ز بوستان بانش[٥]

وصال جان[٦] جهان یافتن حرامش باد
که التفات بود بر جهان و بر جانش

ز کعبه روی نشاید به ناامیدی تافت
کمینه آنکه بمیریم[۷] در بیابانش

اگرچه ناقص و نادانم اینقدر دانم
که آبگینهٔ من[۸] نیست مرد سندانش

و لیک با همه عیب احتمال یار عزیز
کنند و چون[۹] نکنند احتمال هجرانش

---

۱ All texts and all MSS. but I; عشق, for مهر.
۲ I, R; فشان, for سپر.
۳ C, Y(a); بکنی, for نکنی.
٤ C, Y(a), Y(b); هرآنکسی, for ندیم را: I(a); عدیم را for do.
٥ This verse is omitted in I and R.
٦ I, I(a), R, Z; جان و, for جان.
۷ C, Y(a), Y(b); بمیرند, for بمیریم.
۸ I, I(a); ما, for من.
۹ Z, L; خود, for چون.

گر آید از تو برویم هزار تیر جفا
جفاست گر مژه برهم زنم ز پیکانش

حریف را که غم جان[10] خویشتن باشد
هنوز لاف دروغیست عشق جانانش

حکیمرا که دل از دست رفت و پا ازجای
سر صلاح توقع مدار و سامانش

گلی چو روی تو گر ممکن است در آفاق[11]
طمع مدار[12] چو سعدی هزاردستانش

۱۰۲

Metre: رمل مثمّن مخبون مقطوع [–⏑––|⏑⏑––|⏑⏑––|⏑⏑–]

صاحبا عمر عزیز است غنیمت دانش
گوی خیری که توانی ببر[1] از میدانش

چیست دوران ریاست که فلک با همه قدر
حاصل آنست که دائم نبود دورانش

آن[2] خدائیست تعالی ملك الموت قدیم
که تغیر نکند ملکت جاویدانش

جای گریه‌ست برین[3] عمر که چون غنچهٔ گل
پنج روزست بقای دهن خندانش

۱۰ Z; یار, for جان.
۱۱ I(a); در چمن بدست آید, for ممکن است در آفاق.
۱۲ All texts and all MSS. but I; نه ممکن ست, for طمع مدار
۱ I(a); بر, for ببر.
۲ R; از, for آن.
۳ I, I(a), P; گریست بدین, for گریه‌ست برین.

دهنی شیر بکودک[٤] ندهد مادر دهر
که دگر باره بخون در نبرد[٥] دندانش[٦]

معرفت داری و سرمایهٔ بازرگانی
چه به از نعمت باقی بده و بستانش[٧]

مقبل امروز کند داروی درد دل ریش
که پس از مرگ میسر نشود درمانش

هرکه دانه نفشاند بزمستان[٨] در[٩] خاک
نا امیدی بود[١٠] از دخل به تابستانش[١١]

دست در دامن مردان زن و اندیشه مدار[١٢]
هرکه با نوح نشیند چه غم از طوفانش

دولت باد و[١٣] گر از روی حقیقت پرسی
دولت آنست که محمود بود پیانش

گر عمارت کنی از بهر نشستن شاید
ور نه از بهر گذشتن مکن آبادانش[١٤]

---

٤ I; نکودل, for بکودک.
٥ I(a); بر نکند, for درنبرد.
٦ In R this hemistich runs as follows; کهبخون‌درنبردبازدگردندانش.
٧ R; ستانش, for بستانش.
٨ I(a); نفشاند and بزمستان are transposed.
٩ R; بر, for در.
١٠ I(a); کشد, for بود.
١١ In R به is omitted before تابستانش.
١٢ I(a); مکن, for مدار.
١٣ I; بادا, for بادو : I(a); دولت‌باد, for دولت‌بادو.
١٤ This couplet is omitted in I(a) and P.

N. B. This Ode is only found in the manuscripts (I, I(a), P, and R.)

خوی سعدی ست نصیحت چکند گر نکند
مشک دارد نتواند که کند پنهانش

۱۰۳

Metre: هزج مسدس محذوف [⏑ – – – | ⏑ – – – | ⏑ – –]

قیامت باشد آن قامت در آغوش   شراب سلسبیل از چشمهٔ نوش
غلام کیست آن لعبت که ما را   غلام خویش گردد حلقه در گوش
پری پیکر بتی کز سحر چشمش   نیامد خواب در[1] چشمان من دوش
نه هر وقتم بیاد خاطر آید[2]   که خود هرگز نمیگردد[3] فراموش
حلالش باد اگر خونم بریزد   که سر در[4] پای او خوشتر[5] که بر دوش
نصیحت گوی ما عقلی ندارد   برو گو در صلاح خویشتن کوش
دهل زیر گلیم از خلق پنهان   نشاید گردد آتش زیر سرپوش
بیا ای دوست ور دشمن ببیند[6]   چه خواهد کرد گو می بین و می جوش
تو از ما فارغی[7] و ما با تو همراه   ز ما فریاد می آید تو[8] خاموش
حدیث حسن خود از دیگران پرس   که سعدی در تو حیرانست و مدهوش

---

۱ I(a), R, L; و بر, for در.
۲ R; آی, for آید.
۳ R; گردی, for گردد.
٤ I(a); بر, for در.
٥ C, Y(a), Y(b): بهتر, for خوشتر.
٦ L, Z, Y(a); وز دشمن میندیش, for ور دشمن ببیند.
۷ R, C, L, Z, Y(a), Y(b); فارغ و, for فارغی.
۸ I(a), C, Y(a), Y(b); که, for تو.
N. B. This Ode is omitted in I.

١٠٤

Metre: مجتثّ مثمّن مخبون مقصور [‿–‿–|‿‿––|‿–‿–|‿‿–]

گرم قبول کنی ور برانی از بر[1] خویش
نگردم از تو وگر خود[2] فدا کنم سر خویش

تو دانی ار[3] بنوازی وگر برنجانی
چنانکه در دلت آید[4] برای انور خویش

مرا نصیحت بیگانه منفعت نکند
که راضیم که جفا بینم از ستمگر خویش[5]

نظر بجانب ما گرچه منّت است و ثواب
غلام خویش همی پروری و چاکر خویش

اگر برابر خویشم بحکم نگذاری
خیال روی تو نگذارم از برابر خویش

حدیث صبر من از[6] روی تو همان مثلست
که صبر طفل بشیر از کنار مادر خویش

رواست گر همه خلق از نظر بیندازی
که هیچ شخص[7] نبینی بحسن[8] منظر[9] خویش

---

١ R, Z, L, C, Y(a), Y(b); در, for بر.
٢ R, C, Y(a), Y(b); ز عشق دست ندارم, for نگردم از تو وگر خود: I(a), P; اگر, for وگر: I(a), P; سر, for خود: I(a), P; نگیرم, for نگردم.
٣ P, R, L, Z, C, Y(a), Y(b); مرا اگر, for تو دانی ار.
٤ P, R, Z, C, L, Y(a), Y(b); نظر, for دلت: I; آمد, for آید.
٥ This line is found only I and R.
٦ I; و, for از.
٧ All MSS and all texts but Z, L; خلق, for شخص.
٨ All texts and all MSS. but I; شکل, for حسن.
٩ All texts and all MSS but I(a) insert و before منظر.

بعشق[۱۰] روی تو گفتم که جان برافشانم[۱۱]
دگر بشرم درافتادم[۱۲] از محقر خویش
تو سر بصحبت سعدی در[۱۳] آوری هیهات
زهی خیال که من کرده‌ام مصوّر خویش[۱٤]
چه بر سر آورد این شوق غالبم دانی
همان که مورچه‌را بر سر آمد از بر خویش[۱۵]

۱۰۵

Metre: رمل مثمّن مقصور [—⏑——|—⏑——|—⏑——|—⏑—]

گر مرا دنیا نباشد خاکدانی گو مباش
نسر طایر[۱] همتم زاغ آشیانی[۲] گو مباش[۳]
گر همه[٤] کامم[٥] برآید نیم نانی خورده گیر
ور[٦] جهان بر من سر آید نیم‌جانی[۷] گو مباش

---

۱۰ I(a); پیش, for عشق.
۱۱ J(a); نثار کنم, for برافشانم.
۱۲ R; فتاده من, for درافتادم.
۱۳ C, Y(a), Y(b); بر, for در.
۱٤ This line is omitted in R.
۱۵ This couplet is only found in I.
۱ I; باز عالی, for نسر طایر : I(a); مرغ عالی for do.
۲ L, Z; آشنای, for آشیانی.
۳ In all texts and all MSS but I and I(a), the following line is added here:
خر نیم در آخور قسمت گیاهی گو مباد
سگ نیم بر خوانچهٔ رزق استخوانی گو مباش
٤ I(a); همی, for همه.
٥ C, Y(a), Y(b); کارم, for کامم.
٦ I; گر, for ور.
۷ I(a); خاکدانی, for نیمجانی.

من[۸] سگ اصحاب کهفم بر در مردان مقیم
گرد درها[۹] می‌نگردم استخوانی[۱۰] گو مباش

درّ معنی منتظم در ریسمان صورتست
نه چو سوزن تنگ چشمم ریسمانی گو مباش[۱۱]

در بن دیوار درویشی چو خوابت میبرد
سر بنه بر بام دولت نردبانی گو مباش[۱۲]

چون طمع یکسو[۱۳] نهادم پای مردی گو مخیز
چون زبان اندر کشیدم ترجمانی گو مباش

وه که آتش در جهان زد عشق شور انگیز من
چون من اندر آتش افتادم جهانی گو مباش

گر بدوزخ می‌بسوزم[۱۴] خاکساری گو بسوز
ور بهشت اندر[۱۵] نیایم بوستانی گو مباش

من چه‌ام در باغ رضوان[۱۶] خشکبرگی گو مروی[۱۷]
من[۱۸] کیم در ملک سلطان پاسبانی گو مباش

---

۸ Z, L; چون, for من.
۹ All texts and all MSS but I; هر در, for درها.
۱۰ C, L, Z, Y(a), Y(b); نیمنانی, for استخوانی.
۱۱ This verse is only found in I, R, and Y(b).
۱۲ This couplet is omitted in Z and L.
۱۳ C, Y(a), Y(b); بر سر, for یک سو.
۱۴ I; بمانم, for بسوزم.
۱۵ C, Y(a), Y(b); بجنت می, for بهشت اندر.
۱۶ I, R, Z; ریحان, for رضوان.
۱۷ I; بریز, for مروی.
۱۸ R, Z, L; یا, for من.

سعدیا درگاه عزّت را چه میباید[۱۹] سجود
گرد خاک آلودهٔ بر آستانی گو مباش

۱۰۶

Metre: رمل مثمّن مخبون مقصور [–‿––|‿‿––|‿‿––|‿‿–]

گردن افراشته[۱]ام بر[۲] فلک از طالع[۳] خویش
کین منم[٤] با تو گرفته ره صحرا در پیش
عمرها بوده ام اندر طلبت چاره کنان[۵]
سالها گشته ام از دست تو دستان اندیش
پایم امروز فرو رفت بگنجینهٔ کام
کامم امروز بر آمد بمراد دل ریش[٦]
چون میّسر شدی ای قطرهٔ دریا پرتو[۷]
کی[۸] بدست آمدی ای لقمهٔ از حوصله بیش
تاج خاقانی[۹] و آنگاه سر خاک آلود
خیمهٔ سلطنت[۱۰] آنگاه فضای درویش

---

۱۹ C, Y(a); فرمائی, for میباید.
N. B. In C, Y(a), Y(b), the order of some of the lines is changed as follows: 3 becomes 5; 4=3; 5=10; 6=9; 7=6; 9=7; 10=4.
۱ I; افراخته, for افراشته.
۲ I; به, for بر.
۳ L; طاعت, for طالع.
٤ C; همه, for منم.
۵ I; سگان, for کنان.
٦ All texts & all MSS. but I; خویش, for ریش.
۷ I; درّ ز دریا برتر, for قطرهٔ دریا پرتو.
۸ All texts and all MSS. but I; چون, for کی.
۹ I; افسرخاقان, for تاج خاقانی.
۱۰ I; سلطان و, for سلطنت.

زخم شمشیر غمت را ننهم[۱۱] مرهم کس

طشت زرینم[۱۲] و پیوند نگیرم بسریش

سعدی ار نوش وصال تو بیابد چه عجب

سالها خورده ز زنبور سخنهای تونیش

۱۰۷

Metre: خفیف مسدّس مخبون مقطوع [‿–‿‿|–‿–‿|––‿–]

هر که بیدوست میبرد خوابش همچنان صبر هست و پایابش

خواب از آن چشم چشم نتوانداشت[۱] که ز سر برگذشت سیلابش

نه بخود میرود گرفتهٔ عشق دیگری میبرد بقلابش

چه کند پای بند مهر کسی[۲] که نبیند جفای اصحابش

آن[۳] که حاجت بدرگهی دارد لازمست احتمال بوّابش

ناگزیرست تلخ و شیرینش خار خرما و زهر جلابش

سایرست این مثل که مستسقی نکند رود[٤] دجله سیرابش

شب هجران دوست ظلماتیست ور[٥] بر آید هزار مهتابش

برود جان دردمند[٦] از تن نرود مهر مهر احبابش

---

۱۱ C; ننهد, for ننهم.

۱۲ I omits و after زرینم.

N. B. This ode is omitted in I(a), R, Z.

۱ I, R; نیز چشم مدار, for چشم نتوان داشت.

۲ I(a); یکی, for کسی.

۳ All texts and all MSS. but I, R; هر, for آن.

٤ R and all texts add و after رود.

٥ C, Y(a), Y(b); گر, for ور.

٦ All texts and all MSS. but I; مستمند, for دردمند.

سعدیا گوسفند قربانی بکه نالد ز دست قصّابش

١٠٨

Metre: خفیف مسدّس مخبون مقطوع [–⏑–– | ⏑–⏑– | ⏑⏑––]

هر که هست التفات بر جانش گو مزن لاف مهر جانانش

درد من بر من از طبیب منست از که جویم دوا و درمانش

آن[1] که سر درکمند او دارد[2] نتوان رفت جز بفرمانش

چه کند بندهٔ حقیر فقیر[3] که[4] نباشد بامر[5] سلطانش

ناگزیرست یار عاشق را که ملامت[6] کنند یارانش

آنکه[7] در بحر قلزمست غریق چه تفاوت کند ز بارانش

گل بغایت رسید بگذارید[8] تا بنالد هزاردستانش

عقل را گر هزار حجّت هست عشق دعوی کند ببطلانش

هر که را نوبتی زدند[9] آن تیر در جراحت بماند پیکانش

نالهٔ میکند چو گریهٔ طفل که ندانند درد پنهانش

سخن عشق زینهار مگوی یا چو گفتی بیار برهانش

---

١ I; وی, for آن: I(a); و ان for do: P, R, C, Y(a). Y(b); ای for do.

٢ I, P, R, C, Y(a), Y(b); داری, for دارد.

٣ In P and Z حقیر and فقیر are transposed.

٤ R, Z, L; گر, for که.

٥ L; حکم, for امر.

٦ I, R; نصیحت, for ملامت.

٧ R, Z, C, Y(a), Y(b); و آنکه, for انکه.

٨ I; مگذارید, for بگذارید.

٩ L; زنند, for زدند.

نرود هوشمند در آبی تا[10] نبیند نخست[11] پایانش[12]
سعدیا گر بیک دمت با[13] دوست هر دو عالم دهند مستانش

۱۰۹

Metre: هزج مثمّن اخرب مکفوف محذوف [— — ⏑ | ⏑ — — ⏑ | ⏑ — — ⏑ | ⏑ — —]

آنکس که از او صبر محالست و سکونم
بگذشت[1] و ده انگشت فرو برد[2] بخونم

پرسید که چون ز غم دور زمانه
گفتم نه چنانم که توانگفت که چونم[3]

زانگه که مرا روی تو محراب نظر شد
از دست زبانها به[4] تحمل چو ستونم

مشنو که همه عمر جفا برده‌ام از کس
جز بر سر کوی تو که دیوار زبونم

بیمست چو شرح غم عشق تو نویسم
کآتش بقلم درفتد از سوز درونم[5]

---

۱۰ All texts and all MSS. but C, Y(a), Y(b); که, for تا.
۱۱ I; داند ز بحر, for بیند نخست.
۱۲ This line is omitted in R.
۱۳ L, C, Y(a), Y(b); بـ, for با
۱ R, Z, L, omit و after بگذشت.
۲ I(a), P, C, Z, L, Y(a); برده, for برد.
۳ This line is only found in I, Y(b). In R the line runs as follows:—
گفتم که تو چون ز غم و جور زمانه ❀ گفتا نه چنانم که توانگفت که چونم
٤ In I به is omitted before تحمل.
٥ In R this line runs thus;
بیمست که چون شرح غم عشق نویسم ❀ آتش بقلم اوفتد از سوز درونم

آنانکه شمردند مرا عاقل[٦] و هشیار
گو تا بنویسند گواهی بجنونم[٧]
شمشیر بر آور که مرادم سر[٨] سعدیست
گر[٩] سر ننهم در قدمت عاشق دونم

۱۱۰

Metre: رمل مثمّن مخبون مقصور [‒ ◡ ‒ ‒ | ◡ ◡ ‒ ‒ | ◡ ◡ ‒ ‒ | ◡ ‒]

امشب آن نیست که در خواب رود چشم ندیم
خواب در روضهٔ رضوان نکنند اهل نعیم
خاک را زنده کند تربیت باد[١] بهار
سنگ باشد که دلش زنده نگردد به[٢] نسیم[٣]
بوی پیراهن گم کردهٔ خود می‌شنوم
گر بگویم همه گویند ضلالیست قدیم
عاشق آن گوش ندارد که نصیحت شنود
درد ما نیک نباشد[٤] بمداوای[٥] حکیم

---

٦ P; عاشق, for عاقل.

٧ In R this verse is succeeded by the following line;
هرگز گذرت بر من بیچاره نیفتاد ❀ الّا که بغارت ببری عقل و سکونم

٨ I(a), C, Y(a), Y(b); مراد دل, for مرادم سر: P; مرادم دل for do.

٩ I(a), P; ور, for گر.

١ I; بوی, for باد: I(a), C, Y(b); فصل, for do: P; گل ببهار, for باد بهار.

٢ R, Z, L; ز, for به.

٣ In all texts and all MSS. but I and R the following couplets are added as verses 3 and 4;—
شب آن نیست که در خواب رود چشم ندیم — جای آن نیست که خاموش نشیند مطرب
بار درویش تحمّل بکند مرد کریم — شاهدان ز اهل نظر روی فراهم نکشند

٤ R, Z, C, L, Y(a), Y(b); نگردد, for نباشد.

٥ I; ت, for ی.

توبه گویند ز اندیشهٔ معشوق[6] بکن
هرگز این توبه نباشد که گناهیست عظیم

ایرفیقان سفر دست بدارید ز ما
که بخواهیم نشستن بدر دوست مقیم[7]

ای برادر غم عشق آتش نمرود انگار
بر من این شعله چنانست که بر ابراهیم[8]

مرده از خاک لحد رقص کنان برخیزد
گر تو بالای عظامش گذری وهی رمیم[9]

طمع وصل تو می[10] دارم و اندیشهٔ هجر
دگر از هرچه[11] جهانم نه امیدست و نه بیم

عجب از کشته نباشد بدر خیمهٔ دوست
عجب از زنده که چون جان بدر آورد سلیم

سعدیا عشق نیامیزد و شهوت[12] با هم
پیش تسبیح ملایک نرود دیو رجیم

۱۱۱

Metre: رجز مثمّن مطوی مخبون [—⏑⏑—|⏑—⏑—|—⏑⏑—|⏑—⏑—]

بار فراق دوستان بسکه نشست بر دلم
میروم و نمیرود ناقه بزیر محملم[1]

---

۶ I; آن دوست, for معشوق.
۷ This couplet is omitted in I(a) and P.
۸ This line is omitted in Z.
۹ C, Y(a); قدیم, for رمیم : عظم, for وهی.
۱۰ I(a), P, C, Y(a), Y(b); همی, for تو می.
۱۱ C, L, Y(a), Y(b); دو, for چه: I(a); که, for do.
۱۲ I(a); عفّت, for شهوت.
۱ In P this hemistich runs thus; مثل تو کیست در جهان تا ز تو مهر بگسلم.

بار بیفکند[۲] شتر ور برسد بمنزلی
بار دلست همچنان ور[۳] بهزار منزلم

ایکه مهار میکشی صبر کن و سبک برو[٤]
کز طرفی تو میکشی وز طرفی سارسلم

بار کشیدهٔ جفا پرده دریدهٔ وفا[٥]
راه ز پیش و دل ز پس واقعه‌ایست مشکلم

معرفت قدیم را بعد[٦] حجاب کی شود[۷]
گرچه بشخص غایبی در نظری مقابلم

آخر قصد من توئی غایت جهد و آرزو
تا نرسم ز[۸] دامنت دست امید نگسلم

ذکر تو از زبان من فکر تو از خیال من
چون برود که رفتهٔ در رگ[۹] و در مفاصلم

مشتغل از تو ام چنان کز همه چیز غایبم
مفتکر[۱۰] تو ام چنان کز همه خلق غافلم

گر نظری کنی کند کشتهٔ صبر[۱۱] من ورق
ور نکنی چه بر دهد بیخ[۱۲] امید باطلم

---

۲ I, I(a), P, L; نیفکند, for بیفکند.
۳ L, Y(a), Y(b); در, for ور.
٤ C, L, Y(a), Y(b); برو, for مرو.
٥ All texts and all MSS. but I, I(a); هوا, for وفا.
٦ Z, L; هجر, for بعد.
۷ I(a); رسد, for شود.
۸ I(a), Z, L; نرسد به, for نرسم ز.
۹ I(a), P; دل, for رگ.
۱۰ R, L; متفکر, for مفتکر.
۱۱ C, Y(a), Y(b); سبز, for صبر.
۱۲ Z; کشت, for بیخ.

سنت عشق سعدیا ترک نمیدهی بلی[۱۳]
کی[۱٤] ز دلم بدر رود خوی سرشته با گلم[۱۵]
داروی درد شوق را با همه علم عاجزم
چارهٔ کار عشق را با همه عقل جاهلم[۱٦]

۱۱۲

Metre: رمل مثمّن مخبون مقطوع مسبّغ [‿‿–|–‿‿–|–‿‿–|–‿‿‿]

تو پس پرده و ما خون جگر میریزیم
آه اگر[۱] پرده برافتد که چه شور انگیزیم
دیگری را[۲] غم جان باشد[۳] و ما جامه‌دران
گر بفرمای تا[٤] از سر جان برخیزیم
مردم از فتنه گریزند و ندانند که ما
بتمنّای تو در حسرت رستاخیزیم
دل دیوانه سپر کرده و جان بر کف دست
ظاهر آنست که از تیر بلا بگریزیم

---

۱۳ Z, L; همی ; for بلی.
۱٤ C, Y(a), Y(b); چون ; for کی.
۱۵ All texts and all MSS. but I; در ; for با.
۱٦ This line is omitted in C and Y(a).
۱ I(a), P, C, Y(a), Y(b); وه که گر , for آه اگر.
۲ I(a), P, C, Y(a), Y(b); خود , for را : L, Z; دیگرانرا , for دیگری را.
۳ All MSS. and all texts but Z, L; دارد , for باشد.
٤ R; ما , for تا.

باغ فردوس میارای[5] که ما رندانرا
سر آن نیست[6] که در دامن حور آویزیم
گر[7] برانی بامید تو نه از هول[8] عذاب
ای بسا آب[9] که در آتش[10] دوزخ ریزیم
رنگ زیبائی و زشتی بحقیقت در غیب
چون تو آمیختهٔ با تو چه رنگ آمیزیم
سعدیا دعوی بی صدق بجای نرسد
کند رفتار و[11] بگفتار چنین سر تیزیم

۱۱۳

Metre: رجز مثمّن مطوی مخبون [—⏑⏑—|⏑—⏑—|—⏑⏑—|⏑—⏑—]

تا تو بخاطر منی کس نگذشت بر دلم
مثل تو نیست در جهان تا ز تو مهر بگسلم
من چو بآخرت روم رفته بدرد[1] دوستی
داروی دوستی بود هرچه بروید از گلم

---

۵ L; میندای, for میارای.
۶ P; است, for نیست.
۷ All texts and all MSS. but I, R; ور, for گر.
۸ I(a); بیم, for هول.
۹ L; لبکاب, for بسا آب.
۱۰ I(a), P, C, Y(a); دامن, for آتش.
۱۱ P, Z, C, omit و after رفتار.
۱ All texts and all MSS. but I; داغ, for درد.

میرم و همچنان رود نام تو بر زبان من
ریزم و همچنین[٢] بود مهر تو در مفاصلم

حاصل عمر صرف شد در طلب وصال تو
با همه سعی اگر بخود ره ندهی چه حاصلم

باد بدست آرزو در طلب هوای[٣] دل
گر نکند معاونت[٤] دور زمان مقبلم

لایق بندگی نیم بی هنری و قیمتی
ور تو قبول میکنی باهمه نقص فاضلم

مثل ترا بخون من گر[٥] بکشی بباطلم
کس نکند مطالبت زآنکه غلام قاتلم[٦]

کشتی من که در میان آب گرفت و غرق شد
گر برد استخوان برد باد صبا بساحلم

سرو برفت و بوستان از نظرم بجملگی
می‌رود صنوبری بیخ گرفته در دلم

فکرت من[٧] کجا رسد در طلب وصال تو
این همه یاد میرود[٨] وز تو هنوز غافلم

٢ All texts and all MSS. but I; همچنان, for همچنین.
٣ I; وصال, for هوای.
٤ I(a); معاودت, for معاونت.
٥ All texts and all MSS. but I; ور, for گر.
٦ In I(a) lines 7 and 8 are omitted.
٧ I; ما, for من.
٨ I(a); لاف میزنم, for یاد میرود.

لشکر عشق سعدیا غارت عقل میکند

تا تو دگر بخویشتن ظن[٩] نبری که عاقلم

١١٤

Metre: رمل مثمّن مخبون محذوف [–⏑⏑––|⏑⏑––|⏑⏑––|⏑⏑–]

تا خبر دارم از او بی خبر از خویشتنم

با وجودش ز من آواز نیاید[١] که منم

پیرهن می[٢] بدرم دمبدم از غایت شوق

که وجودم همه او گشت و من این[٣] پیرهنم

ای رقیب این همه سودا مکن و جنگ مجوی[٤]

برکنم دیده که[٥] من دیده از او برنکنم

خود گرفتم که نگویم که مرا واقعه‌یست[٦]

دشمن و دوست بگیرند[٧] قیاس[٨] از سخنم

در همه شهر فراهم ننشست انجمنی

که نه من در غمش افسانهٔ آن انجمنم

---

٩ I; ره, for ظن.

N.B. This Ode is is omitted C, Y(a), Y(b).

١ P, Y(b); نیامد, for نیاید.

٢ I(a), P; را, for می.

٣ R; ش, for این: C, Y(a), Y(b); آن, for این.

٤ All texts and all MSS. but I, R; عن خسته مکن., for مکن و جنگ مجوی.

٥ Z, L, Y(b); و, for که: R; اگر, for که من.

٦ In all texts and all MSS. but I, R, this hemistich runs as follows: —

ور بگویم که مرا آتش غم در جان نیست.

٧ I(a), P, and all texts; بدانند, for بگیرند.

٨ Z, L, Y(b); قیاس, for قیاس از.

برشکست از من و از[9] رنج دلم[10] باک نداشت
من نه آنم که توانم که ازو برشکنم
گر[11] همین سوز رود[12] با من مسکین در گور
خاک اگر باز کنی سوخته بینی[13] کفنم
گر بخون تشنهٔ اینک سر من[14] باکی نیست
که بفتراک تو به زآنکه بود بر[15] بدنم[16]
مرد و زن گو[17] بجفا گفتن[18] من برخیزند
گر بگردم ز وفای[19] تو نه مردم که زنم[20]
شرط عقلست که مردم بگریزند از تیر
من گر از دست تو باشد مژه برهم نزنم
تا بگفتار درآمد دهن شیرینت
بیم آنست که شوری بجهان درفکنم
لب سعدی و دهانت ز کجا تا بکجا
اینقدر بس که رود نام لبت بر دهنم

---

۹ R, Z; ز, for از : L; در for do.
۱۰ I(a), P, C, Y(a), Y(b); من او , for دلم.
۱۱ I(a), P, Z; ور , for گر.
۱۲ L; بود , for رود.
۱۳ Z, L; یابی , for بینی.
۱٤ I(a) P, C, Y(a); سروتن , for سر من .
۱٥ P, C, Y(a), Y(b); در , for بر.
۱٦ This line is omitted in R.
۱۷ P, Z, L, C, Y(a), Y(b); گر, for گو.
۱۸ I(a), C, Y(a), Y(b), L; کردن, for گفتن.
۱۹ L; جفای, for وفای.
۲۰ This line is omitted in I(a), R.

۱۱٥

Metre: رمل مثمّن محذوف [—⏑——|—⏑——|—⏑——|—⏑—]

در ميان صومعه سالوس پردعوى منم
خرقه‌پوش خودفروش خالى از معنى منم

بت[۱] پرست صورتى در[۲] خانهٔ مكر و حيل
با منات و با سواع و لات و با عزى منم

ميزنم لاف از رجوليت ز بيشرمى و ليك
نفس خود را كرده فاجر[۳] چون زن چنگى منم[٤]

زير اين دلق كهن فرعون وقتم از[٥] ريا
ميكنم دعوى كه بر[٦] طور غمش موسى منم

رفتم اندر بتكده[۷] ديدم مقيمانش ولى
بت‌پرست اندر ميان قوم استثنى[۸] منم

سعديا از صافى مى[۹] همچو من شو همچو من
زآنكه با مى[۱۰] مستحب حضرت مولى منم

---

۱ I; حق, for بت.
۲ I; صورت اندر, for صورتى در: I(a) and P, add و before صورتى.
۳ I; عاجز, for فاجر.
٤ This couplet is omitted in I(a).
٥ All texts and all MSS. but I, I(a); بى, for از.
٦ L; در, for بر.
۷ L; ميكده, for بتكده.
۸ I, P; چون كرده, for قوم: I(a); كو كرده for do: C, Y(a); خو كرده عضبى, for قوم استثنى.
۹ Z, C, L, Y(a), Y(b); درد و صافى, for صافى مى: I(a) and P; the same without و.
۱۰ C, Y(a), Y(b); دايم, for با مى.

١١٦

Metre: رمل مثمّن مخبون مقصور [–⏑⏑|⏑⏑––|⏑⏑––|⏑⏑––|⏑–⏑]

روزگاریست که سودا زدهٔ روی تو ام
خوابگه نیست مگر[١] خاک سرکوی تو ام

بدو زلف[٢] تو که شوریده‌تر از بخت منست
که بروی تو بر[٣] آشفته‌تر از موی تو ام

نقد هر عقل[٤] که در کیسهٔ پندارم بود
کمتر از هیچ بر آمد بترازوی تو ام

همدمی نیست که گوید سخنی پیش منت
محرمی نیست که آرد خبری[٥] سوی تو ام

عاشق[٦] از تیر اجل روی بگرداند و من
زان[٧] بترسم که بدوزد[٨] نظر از روی تو ام[٩]

زین سبب[١٠] خلق[١١] جهانند مرید سخنم
که ریاضت‌کش محراب دو ابروی تو ام

---

١ All texts and all MSS. but I, R; بجز, for مگر.
٢ All texts and all MSS. but I; چشم, for زلف.
٣ All texts and all MSS. but I, R; من, for بر.
٤ I(a), P, Z, L; عمر, for عقل: C, Y(a), Y(b); سحر, for do.
٥ P, Z, L; سخنی, for خبری.
٦ I(a); عاقل, for عاشق.
٧ P; گر, for زان: کی, for do: R, L; می for do: Y(b); من for do.
٨ P, Z; بدوزم, for بدوزد.
٩ This line is omitted in I, C, and Y(a).
١٠ All texts and all MSS. but I; لاجرم, for زین سبب.
١١ R; هرکه, for خلق.

دست مرگم بکند[١٢] میخ[١٣] سراپردهٔ عمر
گر سعادت نزند خیمه به پهلوی تو ام

تو مپندار کز این در بملامت بروم[١٤]
که گرم[١٥] تیغ زنی بندهٔ بازوی تو ام[١٦]

سعدی از پردهٔ عشاق چه خوش مینالد[١٧]
ترک من پرده برانداز که هندوی تو ام

١١٧

Metre: هزج مسدّس محذوف [⏑–––|⏑–––|⏑––]

رفیق مهربان و یار همدم — همه کس دوست میدارند و من هم
نظر با[١] نیکوان رسمیست معهود — نه این بدعت من آوردم بعالم
تو گر دعوی کنی پرهیزکاری — مصدّق دارمت[٢] و الله اعلم
و گر گوی که میل خاطرم نیست — من این دعوی[٣] نمیدارم مسلّم
حدیث عشق اگر گوی گناهست — گناه اول ز حوّا بود و آدم
گرفتار کمند ماه[٤] رویان — نه از مدحش خبر باشد[٥] نه از ذمّ

١٢ R, C, Y(a), Y(b); نکند , for بکند.
١٣ I,C, Y(a), Y(b); بیخ , for میخ.
١٤ In Z, L, this hemistich runs as follows: —
گر برانی که برانی نه که برخواهم گشت: P, C, Y(a), Y(b); have the same but with بچه , for نه که.
١٥ I; اگرم , for که گرم.
١٦ In I(a), this line is omitted.
١٧ R; نالی , for نالد.
١ I(a), P; بر , for با.
٢ I; دانمت , for دارمت.
٣ I(a); معنی , for دعوی.
٤ All texts and all MSS. but I, R; خوب , for ماه.
٥ C; دارم , for باشد.

چو دست مهربان بر سینهٔ ریش[٦] بگیتی در ندانم[۷] هیچ مرهم
بگردان ساقیا جام لبالب بیاموز از[۸] فلک دور دمادم
اگر دانی[۹] که دنیا غم نیرزد بروی دوستان خوش باش و خرّم
غنیمت دان اگر دانی[۱۰] که هر روز ز عمر مانده روزی میشود کم
منه دل بر بقای[۱۱] عمر سعدی که بنیادش نه بنیادیست محکم
برو شادی کن ای یار دلفروز چو خاکت میخورد چندین مخور غم[۱۲]

۱۱۸

Metre: مجتثّ مثمّن مخبون مقطوع [⏑—⏑—|⏑⏑——|⏑—⏑—|——]

شکست عهد محبت[۱] نگار دلبندم
برید مهر و وفا یار سست پیوندم
بخاکپای عزیزت[۲] که از محبت تو[۳]
دل از محبت دنیا و آخرت کندم
تطاولی که تو کردی بدوستی با من
من آن بدشمن خونخوار خویش نپسندم

٦ I(a); خویش, for ریش.
۷ I(a), Z, L, C, Y(a); ندارم, for ندانم.
۸ Z, L; بکردار, for بیاموز از.
۹ Z, L, C, Y(a), Y(b); چو میدانی, for اگر دانی.
۱۰ Z, L, C, Y(a), Y(b); چو میدانی, for اگر دانی.
۱۱ All texts and all MSS. but I; سرای, for بقای.
۱۲ In C and Y(a) this line is omitted.
۱ I(a), P, L, C, Y(a), Y(b); مودت, for محبت.
۲ I(a), P, Z, C, L, Y(a), Y(a); عزیزان, for عزیزت.
۳ I, I(a), P, L, Z, Y(b); دوست, for تو: C, Y(a); یار for do.

اگرچه مهر بریدی و عهد بشکستی[٤]

هنوز بر سر پیمان[٥] و عهد و سوگندم

بیار ساقی سرمست جام بادهٔ عشق

بده برغم مناصح[٦] که میدهد پندم

من آن نیم که پذیرم نصیحت عقلا

پدر بگوی[٧] که من بی حفاظ[٨] فرزندم

بخاکپای تو سوگند و جان زنده دلان

که من بپای تو در[٩] مردن آرزومندم

بیا بیا صنما کز سر پریشانی

نماند جز سر زلف تو هیچ پابندم

بخنده گفت که سعدی از این خطر[١٠] بگریز

کجا روم که بزندان عشق دربندم

۱۱۹

Metre: هزج مسدّس اخرب مقبوض محذوف [– – ⏑ | ⏑ – ⏑ – | ⏑ – –]

گر دست دهد هزار جانم در پای مبارکت فشانم

آخر بسرم گذر کن ایدوست انگار که خاک آستانم

---

٤ I, R; دوستی از من , for عهد بشکستی .

٥ C, Y(a); پیوند , for پیمان .

٦ L; بناصح , for مناصح .

٧ Z, L, Y(a), Y(b); مگوی , for بگوی .

٨ R, Z; حساب , for حفاظ .

٩ Y(a), Y(b); بر ,for در .

١٠ I, R; سخن , for خطر .

هر حکم که بر سرم برانی   سهلست ز خویشتن مرانم

تو خود سر وصل ما نداری   من عادت[۱] بخت خویش دانم

هیهات که چون تو شاهبازی   تشریف دهد در[۲] آشیانم

گر نام تو بر سرم بگویند[۳]   فریاد بر آید از روانم[٤]

شب نیست که از[٥] فراق رویت   زاری بفلک نمیرسانم

گر خانه محقرست و تاریک   بر دیدهٔ روشنت نشانم

آخر نه من و تو دوست بودیم   عهد تو شکست و من همانم

من مهرهٔ مهر تو نریزم   الاّ که بریزد استخوانم

من ترک وصال تو نگویم   الاّ بفراق جسم و جانم

مجنونم اگر بهای لیلی   ملک عرب و عجم ستانم

شیرین زمان[٦] توئی بتحقیق   من بندهٔ خسرو زمانم

شاهی که ورا رسد که گوید   مولای اکابر جهانم

ایوان رفیعش آسمان را   گوید تو زمین من آسمانم

دانی[۷] که جفا[۸] روا ندارد   مگذار که بشنود فغانم

هر کس بزمان خویشتن بود[۹]   من سعدی آخر الزمانم[۱۰]

---

۱ I adds و after عادت.

۲ C, Z, L; بر, for در: I, P, R; به, for do.

۳ In Z and L this hemistich runs thus: — گر نام تو بر زبانم آید.

٤ In I and R this line is omitted.

٥ I, I(a); در, for از.

٦ L; جهان, for زمان.

۷ C, Y(a), Y(b); دانم, for دانی.

۸ All texts and all MSS but I; ستم, for جفا.

۹ I(a), P, Z, L; خویش بودند, for خویشتن بود: Y(a), Y(b); پیش بودند, for do.

۱۰ This line is omitted in I and R.

۱۲۰

Metre: رمل مثمّن مخبون [‿‿—— | ‿‿—— | ‿‿—— | ‿‿—]

کاج کان[۱] دلبر عیّار[۲] که من کشتهٔ اویم
بار دیگر بگذشتی که کند زنده ببویم

ترک من گفت و بترکش نتوانم که بگویم
چه کنم چون دل او نیست ز آهن و رویم[۳]

تا قدم باشدم اندر[۴] طلبش[۵] افتم و خیزم
تا نفس ماندم اندر عقبش پرسم و پویم[۶]

لب او بر لب من این چه خیالست و تمنّا
مگر آنگه که کند کوزه‌گر از خاک سبویم

همه بر من چه زنی زخم فراق ایشه[۷] خوبان
نه منم تنها کاندر خم چوگان تو[۸] گویم[۹]

هر کجا صاحب حسنست[۱۰] ثنا گویم و وصفش
تو چنان صاحب حسنی که ندانم که چه گویم

---

۱ P, C, Y(a), Y(b); آن, for کان.
۲ L, Z; طنّاز, for عیّار.
۳ In P, Z, L, C, this hemistich runs as follows: —
چه کنم نیست دلی چون دل او ز آهن و رویم.
٤ I(a); از, for اندر.
٥ Z, L; قدمش, for طلبش.
٦ P, C, Y(a); جویم, for پویم.
۷ P; مه, for شه.
۸ P; چو, for تو.
۹ This couplet is omitted in I(a).
۱۰ P, C, Y(a), Y(b); حسنی, for حسن.

دوش میگفت که سعدی غم بیهوده مخور بیش[11]
می نداند[12] که گرم سر برود دست نشویم[13]

۱۲۱

Metre: رمل مثمّن مخبون مقطوع [‿‿—‿—|‿‿——|‿‿——|——‿‿]

من از آنروز که دربند تو ام آزادم
پادشاهم که بدام[1] تو اسیر افتادم
همه غمهای جهان هیچ اثر می نکند
در[2] من از[3] بسکه بدیدار عزیزت شادم
خرم آنروز که جان میرود اندر طلبت
تا بیایند رفیقان[4] بمبارکبادم
من که در هیچ مقامی نزدم خیمهٔ انس[5]
پیش تو رخت بیفکندم و دل بنهادم
دانی از دولت وصلت چه طمع میدارم
یاد تو مصلحت خویش ببرد از یادم

---

۱۱ P; ما پای ندارد, for بیهوده مخور بیش : C, L, Y(a), Y(b); ما هیچ ندارد, for do.

۱۲ C, Y(a); من نه آنم, for می نداند.

۱۳ C, L, Y(a); بشویم, for نشویم.

N. B. This Ode is omitted in I and R.

۱ P, Z, C, L, (Y), Y(b); چو, for که : I(a), P, Z, C, L, Y(a), Y(b); دست, for دام.

۲ I(a); بر, for در.

۳ P; این, for از.

٤ All texts and all MSS. but I; عزیزان, for رفیقان.

٥ I; زیست, for انس : P; امن, for do.

بوفای تو کز آن روز که دلبند منی
دل نبستم بوفای کس[٦] و در نگشادم[٧]

تا خیال قد و بالای تو در چشم منست
گر خلایق همه سروند چو سرو آزادم

بسخن راست نیاید که چه[٨] شیرین دهنی[٩]
وین عجبتر که تو شیرینی و من فرهادم

دستگاهی نه که در پای تو ریزم چو خاک
حاصل آنست که چون طبل تهی پربادم

مینماید که جفای فلک از دامن من[١٠]
دست کوته نکند تا نکند بنیادم

ور تحمل نکنم جور زمان را چه کنم
داوری نیست که از وی بستاند دادم[١١]

دلم از صحبت[١٢] شیراز بکلی بگرفت
وقت آنست که پرسی خبر از بغدادم

---

٦ I, L; تو, for کس.

٧ P; دل ننهادم, for در نگشادم. This line is omitted in C, Y(a), and Y(b).

٨ C, Y(a); تو, for چه.

٩ All texts and all MSS but I; سخنی, for دهنی.

١٠ Z, L; دل, for من.

١١ This is the I version. In all other texts and in MSS. this line runs as follows: —
ظاهر آنست که با سابقهٔ حکم ازل ❀ جهد سودی نکند تن بقضا بنهادم;
but Z has لطف, for حکم, and C, Y(a), Y(b), روز for do: P has دردادم, for بنهادم: In L the couplet is omitted.

١٢ C, Y(a); وحشت, for صحبت.

هیچ شک نیست که فریاد من آنجا برسد[۱۳]

عجب از صاحب دیوان نرسد فریادم[۱٤]

سعدیا حب وطن گرچه حدیثیست صحیح

نتوان مرد بسختی که من اینجا زادم

۱۲۲

Metre: هزج مثمّن سالم [⏑———|⏑———|⏑———|⏑———]

من اندر خود نمی‌یابم که روی از دوست برتابم

بدار[۱] ای خواجه[۲] دست از[۳] من که طاقت رفت و پایابم

تنم فرسود و عقلم[٤] رفت و عشقم همچنان باقی

وگر[٥] جانم دریغ آید نه مشتاقم که کذّابم[٦]

بیار ای لعبت ساقی نگویم[۷] چند پیمانه

که گر دریا[۸] بپیمای نخواهی یافت سیرابم[۹]

---

۱۳ C, Y(a), Y(b); نرسد, for برسد.

۱٤ This couplet is omitted in I(a) and P.

۱ C, Y(a); مدار, for بدار.

۲ All texts and all MSS. but I; دوست, for خواجه.

۳ I(a) omits از before من.

٤ I(a); جانم, for عقلم.

٥ C, Y(a), Y(a); اگر, for وگر.

٦ This line is omitted in I and R.

۷ I(a); بیای, for نگویم.

۸ All texts and all MSS. but I; جیحون, for دریا.

۹ C, Y(a); پایابم, for سیرابم.

مرا روی تو محرابست در شهر مسلمانان
اگر جنگ مغل[10] باشد نگرداند[11] ز محرابم
مراد[12] از دنیی و عقبی همینم بود و دیگر نی
که پیش از رفتن[13] دنیا دمی با دوست دریابم
ببند ای یار بر رویم دری از هر که در عالم
که دل با دوست مشغولست و زحمت بر نمی‌تابم[14]
سر از بیچارگی گفتم نهم شوریده در عالم
دگر ره پای میبندد وفای عهد اصحابم[15]
نگفتی[16] بیوفا یارا که دلداری کنی مارا
الا گر دست میگیری بیا کز سر گذشت آبم
زمستانست و بی برگی بیا[17] ای باد نوروزی
بیابانست و تاریکی برآ[18] ای قرص مهتابم[19]
حیات سعدی آن باشد که بر خاک درت میرد
دری دیگر نمیدانم[20] مکن محروم از این بابم

---

۱۰ All texts and all MSS. but I; مغان, for مغل.
۱۱ I, I(a), P, R, Z; نگردانی, for نگرداند.
۱۲ Z, L, Y(a), Y(b); مرا, for مراد.
۱۳ I, I(a), R, Z, C, L; رفتن, for از رفتن.
۱٤ This line is only found in I, I(a), P, R, and Y(b), but Y(b) has بر دوست مشتاق, for با دوست مشغول and رحمت, for زحمت : I(a) has وز مهتر نمی‌تابم, for و زحمت بر نمی‌تابم.
۱۵ This line is omitted in I(a) and R.
۱٦ C, Y(a); نگفتم, for نگفتی.
۱۷ I(a); الا, for بیا.
۱۸ Z, L, C, Y(a); بیا, for برآ : P, R, Y(b); بتاب for do.
۱۹ In I This line is omitted.
۲۰ Z, C, Y(a), Y(b); نمیداند, for نمیدانم.

۱۲۳

Metre: رمل مثمّن محذوف [—⏑——|—⏑——|—⏑——|—⏑—]

ای بدیدار تو روشن چشم عالم بین من
آخرت[۱] رحمی نیاید بر دل غمگین[۲] من

سوزناک افتاده چون پروانه‌ام در[۳] پای تو[٤]
خود نمیسوزد دلت چونشمع بر بالین من

تا ترا دیدم که داری سنبله[٥] بر آفتاب
آسمان خیره[٦] بماند از اشک چون پروین من

گر بهار و[۷] لاله و نسرین نروید گو مروی
پرده بردار ای بهار و[۸] لاله و نسرین من

گر برعنائی برون آئی دریغا صبر[۹] و هوش
ور بشوخی در خرامی وای عقل و دین من

خار تا کی لالهٔ در باغ امیدم نشان
زخم تا کی مرهمی بر جان درد آگین من

نه[۱۰] امید از دوستان دارم نه بیم از دشمنان
تا قلندروار شد درکوی عشق آئین من

---

۱ I(a), C, Y(a), Y(b); هرگزت , for آخرت .
۲ All texts and all MSS. but I; مسکین , for غمگین .
۳ I(a), C, Y(a); اندر , for ام در .
٤ In R this hemistich runs thus; سوزناک افتاده ام پروانه ام در آفتاب .
٥ I; سلسله , for سنبله .
٦ All texts and all MSS. but I; حیران , for خیره .
۷ L, C, Y(a), Y(b); بهاران , for بهار و .
۸ L, C, Y(a), Y(b), omit و after بهار .
۹ R, C, Y(a), Y(b); عقل , for صبر .
۱۰ I(a); نی , for نه .

از ترشروئی دشمن وز[11] حدیث[12] تلخ دوست
کم نگردد شورش[13] طبع سخن شیرین من[14]
خلقرا بر نالهٔ من رحمت آمد چند بار
خود نگوئی چند نالد سعدی مسکین[15] من[16]

۱۲٤

Metre: رمل مثمّن مخبون مقطوع [‿‿–|–‿‿–|–‿‿–|–‿‿–|–]

دست با سرو روان چون نرسد[1] در گردن
چارهٔ نیست بجز دیدن حسرت و خوردن[2]
آدمیرا که طلب هست و توانائی نیست
صبر اگر هست وگر نیست بباید کردن
بند بر پای توقف چکند گر نکند
شرط عشق[3]ست بلا دیدن و پا افشردن
روی بر[4] خاک در دوست بباید مالید
چون میّسر نشود روی بروی آوردن

۱۱ I, Z; در, for وز.
۱۲ All texts and all MSS but I; جواب, for حدیث.
۱۳ R adds از after شورش.
۱٤ C, Y(a); طبع من و شیرین من, for طبع سخن شیرین من.
۱۵ I(a), Z, L; غمگین, for مسکین: P; شیرین for do.
۱٦ This line is omitted in R.
۱ I; نرود, for نرسد.
۲ Z; بردن, for خوردن.
۳ C, (Ya), Y(b); عقل, for عشق.
٤ P; در, for بر.

نیمجان چه[۵] بود تا[۶] ندهد دوست بدوست
گر بصد جان دل جانان نتوان آزردن
سهل باشد سخن سخت که خوبان[۷] گویند
جور[۸] شیرین دهنان تلخ نباشد بردن[۹]
هیچ شک می‌نکنم[۱۰] کاهوی مشکین تتار
شرم دارد ز تو مشکین خط آهو گردن
روزی اندر سر کار تو کنم جان[۱۱] عزیز
پیش بالای تو باری چو بباید مردن
سعدیا دیده نگهداشتن از صورت خوب
نه چنانست که دل دادن و جان پروردن

۱۲۵

Metre: منسرح مثمّن مطویّ مکسوف [—⏑⏑—|—⏑⏑—|—⏑⏑—|—⏑—]

دی بچمن برگذشت سرو سخنگوی[۱] من
تا نکند گل غرور رنگ من و بوی من

۵ Z; چو, for چه.
۶ R; گر, for تا.
۷ R, Y(a); جانان, for خوبان.
۸ I(a); شور, for جور.
۹ I; بودن, for بردن.: Z; دیدن for do.
۱۰ C, Y(a); نکند, for نکنم.
۱۱ I, R; عمر, for جان.
۱ R: شاهد خوشگوی, for سرو سخنگوی.

برگ گل لعل[۲] بود شاهد بزم بهار

آب گلستان ببرد شاهد گلروی من

شد سپر از دست عقل تا زکمین[۳] عتاب

تیغ جفا برکشید ترک زره موی من

ساعد دل چون نداشت قوت بازوی صبر

دست غمش[٤] در[٥] شکست پنجهٔ[٦] نیروی من

کرده‌ام از راه عشق[۷] چند گذر سوی[۸] او

او[۹] بتفضل نکرد هیچ نظر[۱۰] سوی من

جور کشم بنده وار ور بکشد[۱۱] حاکمست[۱۲]

خیره[۱۳] کشی کار[۱٤] او ناز[۱٥] کشی خوی[۱٦] من

ای گل خوشبوی من یادکنی بعد از این[۱۷]

سعدی بیچاره بود بلبل خوشگوی من

---

۲ C, Y(a), Y(b); سرخ, for لعل.
۳ I inserts گاه after کمین.
٤ R; غمت, for غمش.
٥ All texts and all MSS. but I and P; بر, for در.
٦ R; ساعد, for پنجه.
۷ R; کوی مهر, for راه عشق.
۸ R; پیش, for سوی.
۹ I, R; کو, for او.
۱۰ I, P, R, C; گذر, for نظر.
۱۱ I(a); کشدم, for بکشد.
۱۲ R; اوست, for است.
۱۳ C, Y(a), Y(b); بنده, for خیره.
۱٤ I; خوی, for کار.
۱٥ All texts and all MSS. but I and R; جور, for ناز.
۱٦ I(a); کار, for خوی.
۱۷ P, C, Y(a), Y(b); از آنک. for ازین.

عشق بتاراج داد رخت صبوری دل
می‌نکند بخت شور خیمه ز پهلوی من[18]

١٢٦

Metre: هزج مسدّس مقصور [⏑ – – – | ⏑ – – – | ⏑ – –]

فراق دوستانش باد و یاران
که ما را دور کرد از دوستداران

تنم[1] در بند تنهائی بفرسود
چو بلبل در قفس روز[2] بهاران

هلاک من چنان مهمل[3] گرفتند
که قتل مور در پای سواران

بخیل هر که می‌آیم بزنهار
نمی‌بینم بجز زنهار خواران[4]

ندانستم که در پایان صحبت
چنین باشد وفای حق‌گذاران

بگنج شایگان افتاده بودم
ندانستم که در گنجند ماران

دلا گر دوستی داری بناچار
بباید بردنت جور هزاران

خلاف شرط[5] یارانست سعدی
که برگردند روز تیرباران

چه‌خوش باشد سری در پای یاری
باخلاص و ارادت جان‌سپاران[6]

١٢٧

Metre: متقارب مثمّن محذوف [⏑ – – | ⏑ – – | ⏑ – – | ⏑ –]

گواهی امین‌ست بر درد من
سرشک روان بر رخ زرد من

---

[18] This couplet is only found in I and R.

[1] All texts and all MSS. but I, R; دلم, for تنم.

[2] I, Y(b); فصل, for روز; Y(a); اندر for do.

[3] L, Y(a), Y(b); آسان, for مهمل.

[4] C, Y(a); داران, for خواران.

[5] C, L, Y(a), Y(b); رای, for شرط.

[6] This line is omitted in C and Y(a).

ببخشای بر نالهٔ عندلیب | الا ای گل ناز پرورد من
که گر[۱] هم بدین نوع باشد فراق | بنزد[۲] تو باد آورد گرد من
که دیده‌ست هرگز چنین آتشی | کزو می برآید دم سرد من
فغان من از دست جور تو نیست | که از طالع مادر آورد من
من اندر خور بندگی نیستم | وزاندازه بیرون تو در[۳] خورد من
بداندیش نادان که مطرود باد | ندانم چه میخواهد از طرد من
وگر خود من آنم که اینم سزاست | ببخش و مگیر ای جوانمرد من
تو معذور داری بانعام خویش | اگر ذلّتی آمد[٤] از کرد من [٥]

تو دردی نداری که دردت مباد
از آنت خبر نیست از درد من [٦]

۱۲۸

Metre: مجتثّ مثمّن مخبون مقطوع [‿–‿–|‿‿––|‿–‿–|–]

میان باغ حرامست بیتو گردیدن
که خار با تو مرا به که بیتو گل چیدن
وگر[۱] بجام برم بیتو دست در مجلس
حرام صرف بود بیتو باده نوشیدن

---

۱ I, R; اگر, for که گر.
۲ Z, L, Y(b); بگوی, for بنزد.
۳ C, Y(a), Y(b); بود, for تو در.
٤ I(a), P, C, Y(a), Y(b); آید, for آمد.
٥ This couplet is omitted in I(a) and P.
٦ In all texts and all MSS. but I, I(a), this hemistich runs as follows:
از آن رحمت نیست بر درد من.
۱ C, Y(a); اگر, for وگر.

خم دو زلف تو بر لاله حلقه بر[۲] حلقه[۳]
بسنگ خاره درآموخت عشق ورزیدن

اگر جماعت چین صورت تو بت[٤] بینند
شوند جمله پشیمان[٥] ز بت پرستیدن

کساد نرخ شکر در جهان پدید آمد
دهان چو باز گشائی بوقت خندیدن

بجای خشک بمانند سروهای چمن
چو قامت تو ببینند در خرامیدن

من گدای که باشم که دم زنم ز لبت[٦]
سعادتم چه بود خاک پات[۷] بوسیدن

بعشق و مستی و رسوائیم خوشست ازآنکه
نمک ندارد[۸] با عشق زهد ورزیدن

نشاط زاهد[۹] از انواع طاعتست و ورع
صفای عارف از ابروی نیکوان دیدن

عنایت تو چو با جان[۱۰] سعدیست چه باک
چه غم خورد گه حشر[۱۱] از گناه سنجیدن

---

۲ P, Z, L; در, for بر.
۳ I inserts است after حلقه.
٤ I(a); رخت, for تو بت.
٥ C; پریشان, for پشیمان.
٦ I; رکیب, for لبت.
۷ P, Z; پای, for پات.
۸ This is the I(a) variant: I, P, C, Y(a); نمک نباشد, for نمک ندارد: Z, L, Y(b); نکو باشد for do.
۹ L; شاهد, for زاهد.
۱۰ I(a); در شان, for با جان.
۱۱ C, Y(a), Y(b); بحشر خورد, for خورد گه حشر.
N. B. This Ode is omitted in R.

۱۲۹

Metre: رمل مثمّن محذوف [—⏑——|—⏑——|—⏑——|—⏑—]

عشقبازی چیست سر در پای جانان باختن
با سر اندر کوی دلبر عشق نتوان باختن

آتشم در جان گرفت از عود خلوت سوختن
نوبه کارم توبه کار از عشق پنهان باختن

اسب در میدان رسوائی جهانم مردوار
بیش از این درخانه نتوان گوی و چوگان باختن

پاکبازان طریقت را صفت دانی که چیست
بر بساط نرد در[١] اول ندب[٢] جان باختن

زاهدی برباد الا مال و منصب دادنست
عاشقی در ششدر الا کفر و ایمان باختن

گر حریف نرد عشقی مال و دین و جان بباز
ور نه هر طفلی تواند بر گروگان باختن[٣]

بر کفی جام شریعت بر کفی سندان عشق
هر هوسناکی نداند[٤] جام و سندان باختن

سعدیا شطرنج ره خلوت نشینان باختند[٥]
رو تماشا کن که نتوان همچو ایشان باختن

---

١ Z, L, C, Y(b); عشق, for در: C, Y(a); روز for do.
٢ C, Y(a): مدت, for ندب.
٣ This line is only found in I.
٤ Z, L; ندانم, for نداند: I(a); چه داند for do.
٥ This is the I version. In other texts and MSS. the hemistich is given thus; — سعدیا صاحبدلان شطرنج وحدت باختند, except that P, C, Y(a) have ازین ره, for وحدت.
This Ode is omitted in R.

Metre: رجز مثمّن مطوی مخبون [–⏑⏑–|⏑–⏑–|–⏑⏑–|⏑–⏑–]

۱۳۰

وه که جدا نمیشود نقش تو از خیال من
تا چه شود بعاقبت در هوس[۱] تو حال من

نالهٔ زیر و[۲] زار من زارترست هر زمان
بسکه بهجر[۳] میدهد عشق تو گوشمال من

نور ستارگان ستد[٤] روی چو آفتاب تو
دست نمای خلق شد قامت چون هلال من[٥]

دیده زبان حال من بر تو گشاد رحم کن
چونکه اثر نمیکند در تو زبان قال من[٦]

پرتو نور روی[۷] تو هر نفسی بهر کسی
میرسد و نمیرسد نوبت اتصال من

خاطر تو بخون من رغبت اگر چنین کند[۸]
هم بمراد دل[۹] رسد خاطر بدسگال من[۱۰]

---

۱ Z, L; طلب, for هوس.
۲ I(a), Y(a), Y(b) omit و after زیر.
۳ L; ز, for به.
٤ I(a); برد, for ستد.
٥ In R this line runs as follows:—
کوثر ترست هر زمان قامت نازنین تو انگشت نمای خلق شد قامت همچون هلال من
٦ This line is only found in I and R.
۷ I; رأی, for روی: R; و ناز for do.
۸ In I(a) چنین and کند are transposed.
۹ C, Y(a), Y(b); خود, for دل.
۱۰ This line is omitted in I.

بر گذری و ننگری باز نگر که بگذرد
فقر من و غنای تو جور تو و احتمال من

چرخ شنید آه من[11] گفت منال سعدیا
کآه تو تیره میکند آینهٔ جمال من

۱۳۱

Metre: هزج مثمّن سالم [⏑−−−|⏑−−−|⏑−−−|⏑−−−]

خلاف راستی[1] باشد خلاف رأی درویشان
بنه گر همتی داری سر اندر پای درویشان

گرت آئینهٔ باید که نور حق در او[2] بینی
نبینی در همه عالم مگر سیمای درویشان

قبا بر قد سلطانان چنان زیبا[3] نمی‌باشد[4]
که این[5] خلقان[6] گرد آلوده[7] بر بالای درویشان[8]

---

۱۱ All texts and all MSS. but I; نالهٔم, for آه من.
۱ P C, Y(a); دوستی, for راستی.
۲ R and all texts; آن, for او.
۳ I(a); چابک, for زیبا.
٤ I(a), P, Z, L; آید, for باشد: C, Y(a), Y(b); افتد for do.
٥ All texts and all MSS. but I, I(a); آن, for این.
٦ C; خلخال, for خلقان.
۷ All texts and all MSS. but I; آلود, for آلوده.
۸ In all texts and all MSS. but I and I(a), the following line is added here:—

گر از یک نیمه روی آرد سپاه مشرق و مغرب
ز دیگر نیمه بس باشد تن تنهای درویشان

بمأوا سر فرود آرند[9] درویشان معاذالله
وگر خود جنت الماوی بود مأوای درویشان[10]

کسی آزار درویشان تواند جست لا والله
که گر[11] خود زهر پیش آری[12] بود حلوای درویشان[13]

توداری سیم و زر و مال و عمر و سود و سرمایه[14]
کجا با اینهمه شغلت بود پروای درویشان

که حق بینند وحق گویند وحق جویند وحق باشد[15]
هر آن معنی که آید در دل دانای درویشان

دو عالم چیست تا در چشم ایشان قیمتی دارد
دوئی هرگز نباشد در دل یکتای[16] درویشان[17]

---

٩ I; نارند, for آرند.

١٠ This line is omitted in C and Y(a). It is succeeded in Y(b) by the following verse;

در آن مجلس که درویشان شراب شوق مینوشند
درآید خضر پیغمبر شود سقای درویشان

١١ I; وگر, for که گر.

١٢ I; باشد یا, for پیش آری.

١٣ This couplet is omitted in I(a).

١٤ In all texts and all MSS. but I this hemistich runs thus;
تو زر داری و سر داری و سیم و سود و سرمایه, but I(a), P, R, Z, have زن for سیم, and in I(a) سیم and سود are transposed.

١٥ In C, Y(a) this hemistich runs thus;—
که حق جویند و حق بینند و حق گویند و حق دانند: Z & L have the same, but with خواهند for گویند: Y(b) the same, but with باشد for دانند: in P گویند and جویند are transposed: R; چو, for که: I; پیوسته, for و حق باشد.

١٦ P; بینائی; for یکتائی.

١٧ This couplet is omitted in I.

سرای[18] وسیم وزر درباز وعقل وجان[19] ودل سعدی
حریف اینست اگر داری سر سودای درویشان

۱۳۲

Metre: مجتث مثمّن مخبون مقطوع [⏑–⏑–|⏑⏑––|⏑–⏑–|––]

چه روی وموی وبنا گوش وخط وخالست این
چه قد و قامت و رفتار و اعتدالست این
کسی که در همه عمر این صفت[1] مطالعه کرد
بدیگری نگرد یا بخود محالست این
کمال حسن وجودت ز هر که پرسیدم
جواب داد که در غایت کمالست این
نماز شام ببام ار کسی نگاه کند
دو ابروان تو گوید مگر هلالست این
لبت بخون عزیزان که میخوری لعلست
تو خود بگوی[2] که خون میخوری حلالست این
چنان بیاد تو شادم که فرق می نکنم
ز دوستی که فراقست[3] یا وصالست این

---

۱۸ I omits و after سرای.
۱۹ All texts and all MSS. but I; دین, for جان.
۱ R; صنعت, for صفت.
۲ R; مگوی, for بگوی.
۳ R; فراقت, for فراقست.
N. B. This Ode is only found in I and R.

شبی خیال تو گفتم ببینم اندر خواب
ولی زفکر تو خواب آیدم خیالست این

درازنای شب از چشم دردمندان پرس
عزیز من که شبی یا هزار سالست این

قلم بیاد تو در میچکاند از دستم
مداد نیست کزو میرود زلالست این

کسان بحال پریشان سعدی از غم عشق
زنخ زنند و ندانند تا چه حالست این

۱۳۳

Metre: رمل مثمّن محذوف [—◡——|—◡——|—◡——|—◡—]

ای طراوت برده از فردوس اعلی روی[1] تو
نادراست اندر نگارستان دنیا[2] رویتو

گرچه[3] از انگشت مانی برنیاید چون تو نقش[4]
هردم انگشتی نهد بر نقش مانی رویتو[5]

از گل و ماه و پری در چشم من زیبا[6]تری
گل ز من دل برد یا مه یا پری نی[7] رویتو[8]

[1] R, C, Y(a); کوی, for روی.
[2] R; عالم, for دنیا.
[3] R; هرگز, for گرچه.
[4] L; نفس, for نقش.
[5] This line is omitted in Y(a).
[6] P; نیکو, for زیبا.
[7] I(a), Ż, L, Y(a), Y(b); یا, for نی.
[8] This line is omitted in R.

دختران[۹] مصر[۱۰] را کاسد شود بازار حسن
گر چو[۱۱] یوسف پرده بردارد بدعوی رویتو

ماه و پروین از خجالت رخ[۱۲] فرو پوشند اگر
آفتاب آسا کند در[۱۳] شب تجلی رویتو

چشمم از زاری چو فرهادست و شیرین لعل تو
عقلم از شورش چو مجنونست و لیلی رویتو[۱٤]

مردم چشمش بدرد پردهٔ اعمی[۱۵] ز شوق
گر درآید در خیال چشم اعمی رویتو

ملک زیبائی مسلم گشت فرمان ترا
تا چنین خطی مزوّر گردانشی رویتو[۱٦]

روی هر صاحبجمالی را بمه خواندن خطاست
گر رخی را ماه شاید[۱۷] گفت باری رویتو[۱۸]

داشتند اصحاب خلوت خرقها بر من زنند
تا تجلی کرد در بازار تقوی رویتو[۱۹]

---

۹ R; اختران, for دختران.

۱۰ I, P; نعش, for مصر.

۱۱ I, Y(b); چه, for چو.

۱۲ P; سر, for رخ.

۱۳ I; بر, for در.

۱٤ This line and the next are omitted in I and R.

۱۵ I(a); P; عمیا, for اعمی.

۱٦ This line is found only in I.

۱۷ I(a), P, Z, L; باید, for شاید.

۱۸ In R this line runs as follows; —

گر قدی را سرو باید گفت باری قد تو
ور رخی را ماه شاید گفت باری روی تو

۱۹ This line is only found in I.

چون بهر وجهی بخواهد رفت جان از دست ما
خوبتر وجهی بباید[۲۰] جستن[۲۱] اولی رویتو[۲۲]

رسم تقوی مینهد در عشقبازی رای[۲۳] من
کوس غارت میزند در ملک تقوی رویتو[۲٤]

خورده[۲۵] برسعدی مگیر ای جان[۲٦] که کاری[۲۷] خورده نیست
سوختن در عشق و آنکه ساختن بیرویتو

۱۳٤

Metre: مضارع مثمّن اخرب مکفوف مقصور [– – ⏑ | – ⏑ ⏑ – | ⏑ – – ⏑ | – ⏑ ⏑ –]

گفتم بعقل[۱] پای بر[۲] آرم ز بند او
روی خلاص نیست بجهد از کمند او

مستوجب ملامتی ایدل که چند بار[۳]
عقلت بگفت و[٤] گوش نکردی به[۵] پند او

۲۰ C; نباید, for بباید.
۲۱ P, Z, C, L, Y(a), Y(b); ساخت, for جستن: I(a); باخت for do.
۲۲ This line is omitted in R.
۲۳ R; عشق رای جهد, for عشقبازی رای.
۲٤ This line is omitted in I.
۲۵ I, I(a), P; خورد, for خورده.
۲٦ R; دل, for جان.
۲۷ I, R, C, Y(a), Y(b); جای, for کاری.
۱ I; از, for به.
۲ Z, L; ور, for بر.
۳ I; دست جهد, for چند بار.
٤ Z, C, L, Y(a) omit و after گفت.
۵ Z, L; تو, for به.

آن[٦] بوستان میوهٔ شیرین که دست جهد
دشوار میرسد بدرخت بلند او
گفتم عنان مرکب تازی بگیرمش
لیکن وصول نیست بگرد سمند او
چشمم بدوخت از همه عالم باتفاق
تا جز در او نظر نکند مستمند او
سر در جهان نهادمی از دست او ولیک
از شهر او چگونه رود شهر[٧]بند او[٨]
گر خود بجای مروحه شمشیر میزند
مسکین مگس کجا رود از پیش قند او
نومید نیستم که هم او شربتی دهد[٩]
ورنه بهیچ به نشود دردمند او
او خود مگر بلطف خداوندی کند
ورنه ز ما چه بندگی آید پسند او
سعدی ازو چو صبر[١٠] میسر نمی‌شود
اولیتر آنکه صبر کنی بر گزند او

۱۳۵

Metre: هزج مسدّس محذوف [⏑———|⏑———|⏑——]

من از دست کمانداران ابرو نمی‌آرم گذر کردن بهر سو[١]

---

٦ P; ای, for آن.

٧ I(a); پای, for شهر.

٨ This line is omitted in R.

٩ All texts and all MSS. but I; مرهمی نهد, for شربتی دهد.

١٠ All texts and all MSS. but I; چو صبر ازوت, for ازو چو صبر.

١ In Y(a), Y(b), this hemistich runs thus; — نظر کردن نمی‌آرم بهر سو:
C has the same but with بر آن رو, for بهر سو.

چون بهر وجهی بخواهد رفت جان از دست ما

خوبتر وجهی بباید[۲۰] جستن[۲۱] اولی رویتو[۲۲]

رسم تقوی مینهد در عشقبازی رای[۲۳] من

کوس غارت میزند در ملک تقوی رویتو[۲٤]

خورده[۲٥] برسعدی مگیر ای جان[۲٦] که کاری[۲۷] خورده نیست

سوختن در عشق و آنکه ساختن بیرویتو

۱۳٤

Metre: مضارع مثمّن اخرب مکفوف مقصور [– ⏑ – | ⏑ – – ⏑ | ⏑ – ⏑ – | ⏑ – –]

گفتم بعقل[۱] پای بر[۲] آرم ز بند او

روی خلاص نیست بجهد از کمند او

مستوجب ملامتی ایدل که چند بار[۳]

عقلت بگفت و[٤] گوش نکردی به[٥] پند او

---

۲۰ C; نباید, for بباید.

۲۱ P, Z, C, L, Y(a), Y(b); ساخت, for جستن: I(a); باخت for do.

۲۲ This line is omitted in R.

۲۳ R; عشق رای جهد, for عشقبازی رای.

۲٤ This line is omitted in I.

۲٥ I, I(a), P; خورد, for خورده.

۲٦ R; دل, for جان.

۲۷ I, R, C, Y(a), Y(b); جای, for کاری.

۱ I; از, for به.

۲ Z, L; ور, for بر.

۳ I; دست جهد, for چند بار.

٤ Z, C, L, Y(a) omit و after گفت.

٥ Z, L; تو, for به.

آن[٦] بوستان میوهٔ شیرین که دست جهد
دشوار میرسد بدرخت بلند او
گفتم عنان مرکب تازی بگیرمش
لیکن وصول نیست بگرد سمند او
چشمم بدوخت از همه عالم باتفاق
تا جز در او نظر نکند مستمند او
سر در جهان نهادمی از دست او ولیک
از شهر او چگونه رود شهر[٧]بند او[٨]
گر خود بجای مروحه شمشیر میزند
مسکین مگس کجا رود از پیش قند او
نومید نیستم که هم او شربتی دهد[٩]
ورنه بهیچ به نشود دردمند او
او خود مگر بلطف خداوندی کند
ورنه ز ما چه بندگی آید پسند او
سعدی ازو چو صبر[١٠] میسر نمی‌شود
اولیتر آنکه صبر کنی بر گزند او

۱۳۵

Metre: هزج مسدّس محذوف [⏑–––|⏑–––|⏑––]

من از دست کمانداران ابرو نمی‌آرم گذر کردن بهر سو[١]

٦ P; ای, for آن.
٧ I(a); پای, for شهر.
٨ This line is omitted in R.
٩ All texts and all MSS. but I; مرهمی نهد, for شربتی دهد.
١٠ All texts and all MSS. but I; چو صبر ازوت, for ازو چو صبر.
١ In Y(a), Y(b), this hemistich runs thus; — نظر کردن نمی‌آرم بهر سو:
C has the same but with بر آن رو, for بهر سو.

دو چشمم خیره ماند[۲] از روشنائی	ندانم قرص خورشیدست یا رو
بهشتست آنکه من دیدم[۳] نه رخسار	کمندست آنکه او دارد نه گیسو
لبان لعل چون خون کبوتر	سواد زلف چون پر پرستو
نه آن سرپنجه دارد شوخ عیار[٤]	که با او برتوان آمد ببازو
همه جان خواهد از عشاق مشتاق	ندارد سنگ کوچک[٥] در ترازو
نفس را بوی خوش چندان نباشد	مگر در جیب دارد ناف آهو
نه مروارید از آب شور خیزد	ورا در آب شیرینست لولو[٦]
غریبی[۷] سخت مطبوع[۸] اوفتادست	بترکستان رویش خال هندو
عجب گر در چمن بر پای خیزد	که[۹] پیشش سرو ننشیند بزانو
لب خندان شیرین منطقش را	نشاید گفت جز ضحاک جادو[۱۰]
اگر[۱۱] بخرامد اندر مجلس[۱۲] عام	دو صد فریاد برخیزد ز هر سو
بیاد روی گلبوی[۱۳] گل اندام	همه شب خار دارم زیر پهلو
تحمل کن جفای یار سعدی	که جور نیکوان ذنبی[۱٤]ست معفو

۲ L; شد , for ماند .
۳ P; وی دارد , for من دیدم : Z; او دارد for do.
٤ R; رعنا , for عیار .
٥ C, Y(a); دیگر , for کوچک .
٦ This line is omitted in C and Y(a).
۷ L; غریب , for غریبی .
۸ R; محبوب , for مطبوع .
۹ L; به , for که .
۱۰ This couplet is omitted in I(a) and P.
۱۱ P, R, C, Y(a), Y(b); وگر , for اگر .
۱۲ All texts and P; ببینندش اندر محفل , for بخرامد اندر مجلس : R has the same, but with بنشیند , for ببینندش .
۱۳ C, L, Y(a), Y(b); گلفام , for گلبوی .
۱٤ R; رسم , for ذنبی : C; دین for do.

N. B. This Ode is omitted in I.

۱۳۶

Metre: مضارع مثمّن اخرب مکفوف مقصور [— — ᴗ | — ᴗ — ᴗ | ᴗ — — ᴗ | — ᴗ — —]

حناست آنکه ناخن[۱] دلبند رشتهٔ[۲]
یا خون بیدلیست که در بند کشتهٔ

من آدمی بلطف تو دیگر[۳] ندیده‌ام
حوری مگر نه[٤] از گل آدم سرشتهٔ[٥]

وین طرفه‌تر که تا دل من دردمند[٦] تست
حاضر نبوده یکدم[٧] و غایب نگشتهٔ

در هیچ حلقهٔ نیست که یادت نمیرود
در هیچ بقعهٔ نیست که تخمی نکشتهٔ[۸]

تا دفتر حکایت عشقت نوشته‌ایم
تو سنگدل حکایت ما در نوشتهٔ

زیب و فریب آدمیانرا نهایتیست
این صورت و صفت که تو داری فرشتهٔ

از عنبر و بنفشهٔ تر بر سر آمد[۹] ست
آن موی مشکبوی که در پای هشتهٔ

---

۱ R, Z, L, C, Y(a), Y(b); کان بناخن, for آنکه ناخن.
۲ L, Y(a), Y(b); هشتهٔ, for رشتهٔ.
۳ Z, L; هرگز, for دیگر.
٤ C, Y(a), Y(b); که, for نه.
٥ In all texts and all MSS. but I and R, the hemistiches 2(b) and 5(b) are transposed.
٦ C, L, Y(a), Y(b); درکمند, for دردمند.
۷ I(a); حاضر نبوده حاضر یکدم, for حاضر نبوده یکدم : P; حاضر نبوده هرگز for do.
۸ This line is only found in R.
۹ All texts; آمده, for آمد.

من در میان حسن تو حیران بمانده‌ام
حدیست حسن را و تو از حد گذشتهٔ

سر مینهند پیش خطت عارفان فارس
بیتی[۱۰] مگر ز گفتهٔ سعدی نوشتهٔ

۱۳۷

Metre: مضارع مثمّن اخرب مکفوف مقصور [– – ⏑ | – ⏑ ⏑ – | ⏑ – – ⏑ | – ⏑ – –]

ای صورتت ز گوهر معنی خزینهٔ
ما را ز داغ عشق تو در[۱] دل دفینهٔ

دانی که آه سوختگان را اثر[۲] بود
مگذار نالهٔ که برآید ز سینهٔ

زیور همان دو رشتهٔ مرجان[۳] تمام بود[٤]
وز موی در کنار و برت عنبرینهٔ[٥]

سر در[٦] نیاورم بسلاطین روزگار
گر من ز بندگان تو باشم کمینهٔ

چشمی که جز بروی تو برمیکنم خطاست
و آندم که بیتو میگذرانم غبینهٔ

---

۱۰ All MSS. but I, and all texts but Z; شعری, for بیتی.
۱ I(a), P, C, L, Y(a), Y(b); بر, for در.
۲ In Z and L اثر and بود are transposed.
۳ I(a), Z; دندان, for مرجان.
٤ L; بود تمام, for تمام بود: I(a), P; کفایتست for do.
٥ This line is omitted in R.
٦ I; بر, for در.

تدبیر نیست[۷] جز سپر انداختن که خصم
سنگی بدست دارد و ما آبگینهٔ
آنرا[۸] روا بود که زند لاف مهر دوست[۹]
کز دل بدر[۱۰] کنند همه مهری و کینهٔ
سعدی بعشقبازی خوبان مثل[۱۱] نشد
تنها درین مدینه که در هر مدینهٔ
شعرش چو آب در همه عالم روانشدست[۱۲]
کز پارس میرود بخراسان سفینهٔ

۱۳۸

Metre: سریع مسدّس مطوی مکسوف [—ᴗᴗ—|—ᴗᴗ—|—ᴗ—]

ای رخ چون آینه افروخته الحذر از آه من[۱] سوخته
غیرت سلطان جمالت چو باز[۲] چشم من از هر که[۳] جهان دوخته
عقل کهن بار جفا میکشد[٤] دمبدم از عشق نوآموخته

---

۷ R; چیست, for نیست.
۸ I, C, L, Y(a), Y(b), add و before آنرا.
۹ P, R; مهر یار دوست, for لاف مهر دوست: C, Z, L, Y(a), Y(b); لاف مهتری for do.
۱۰ C, L, Y(a), Y(b); بردن, for بدر.
۱۱ I(a), P; و مستی علم, for خوبان مثل.
۱۲ Z, L, Y(a), Y(b); شده, for شدست.
۱ R, Z; دل, for من: C; جگر for do.
۲ I(a); خیالت بحکم, for جمالت چو باز: Z; جمال تو کرد for do: P; چنان, for چو باز.
۳ C, Y(a), Y(b); جمله, for هر که: Z, L; دو, for که.
٤ In R this hemistich runs thus; عقل که این بار جفا میکشد.

وه که بیکبار پراکنده شد آنچه بعمری شدم[٥] اندوخته[٦]
غم بتولای تو بخریده‌ام جان بتمنای تو بفروخته
در دل سعدیست چراغ غمت مشعلهٔ تا ابد افروخته

۱۳۹

Metre: رمل مثمّن مخبون محذوف [‒ ‿ ‒ ‒ | ‿ ‿ ‒ ‒ | ‿ ‿ ‒ ‒ | ‿ ‿ ‒]

ایکه شمشیر جفا بر سر ما[۱] آختهٔ
دشمن از دوست ندانسته و نشناختهٔ
من ز فکر تو بخود هیچ[۲] نمیپردازم
نازنینا تو دل از ما[۳] بکه پرداختهٔ
چند شبها بغم روی تو روز آوردم
که تو یکروز[٤] نپرسیده و ننواختهٔ
گفته بودم که دل از دست تو بیرون آرم
باز دیدم که قوی پنجه در انداختهٔ
تا شکاری[٥] ز کمند سر زلفت نجهد[٦]
زابروان و مژها[۷] تیر و کمان ساختهٔ

---

٥ I, P; بشد, for شدم : R; نشد for do: L; بدم for do.
٦ I, P; آموخته, for اندوخته.
۱ P, C, Y(a), Y(b); من, for ما.
۲ P, C, Y(a), Y(b); نیز, for هیچ.
۳ P; من, for ما.
٤ C, Y(a), Y(b); بار, for روز.
٥ Z; اسیری, for شکاری.
٦ I, P, Z, Y(b); بجهد, for نجهد.
۷ P; تا بابرو و مژه, for زابروان و مژها.

لاجرم صید دلی[۸] در همه آفاق[۹] نماند

که نه با تیر و کمان در[۱۰] پی او تاختهٔ

ماه و خورشید و پری و آدمی اندر نظرت[۱۱]

شرمسارند[۱۲] که سر بر همه افراختهٔ

با همه جلوهٔ طاوس و خرامیدن کبک[۱۳]

عیب اینست که بی[۱٤]مهرتر از فاختهٔ

هر که می‌بینمد از بار[۱۵] غمت میگوید

سعدیا بر تو چه رنجست که بگداختهٔ[۱٦]

بیم ماتست[۱۷] درین بازی بیهوده مرا

چکنم دست تو بردی که دغا[۱۸] باختهٔ[۱۹]

---

۸ C, L, Y(a); قوی , for دلی.

۹ I(a), P; شیراز , for آفاق.

۱۰ P; از , for در.

۱۱ P; نظرش , for نظرت.

۱۲ I(a), P, Z, L, C, Y(a), Y(b); عمر هیچند , for شرمسارند.

۱۳ C, Y(a); او , for کبک.

۱٤ I(a); بد , for بی.

۱۵ I(a), P, Z; جور, for بار.

۱٦ This line is omitted in R.

۱۷ Z; جان , for مات.

۱۸ All texts and all MSS. but I; دغل , for دغا.

۱۹ This line is omitted in I(a).

۱۴۰

Metre: هزج مثمّن سالم [‿–––|‿–––|‿–––|‿–––]

شبی در خرقه رندآسا[1] گذر[2] کردم بمیخانه
ز عشرت می پرستانرا منوّر گشت[3] کاشانه

ز خلوتگاه[4] ربانی وثاقی در سرای دل
که تا قصر[5] دماغ[6] ایمن بود ز آواز بیگانه[7]

چو ساقی در شراب[8] آمد بنوشانوش در مجلس
بنا[9] فرزانگی گفتند کاول مرد فرزانه

بتندی گفت[10] آری من شراب از مجلسی خوردم
که مه[11] پیرامن شمعش نیارد بود پروانه

دلی کز عالم وحدت سماع حق شنیده‌ست او[12]
بگوش همتش دیگر کی[13] آید شعر و افسانه[14]

---

۱ R; رندان, for رندآسا.
۲ I; نظر, for گذر.
۳ I(a), بود, for گشت.
۴ C, Y(a); عشرتگاه, for خلوتگاه.
۵ Z, L; کاخ, for قصر.
۶ C, Y(a); امل, for دماغ.
۷ This line is omitted in R.
۸ R; سماع, for شراب.
۹ I(a); صد, for تا: R; بی for do.
۱۰ R, C, (Ya), Y(b); گفتم, for گفت.
۱۱ C, Y(a); پر, for مه.
۱۲ In I this hemistich runs thus; سری در عالم وحدت شراب حق نیوشیده
۱۳ Z, L; نه, for کی.
۱۴ This line is omitted in R.

گمان بردم که طفلانند[۱۵] از پیری سخن گفتم

مرا پیر خراباتی جوابی[۱٦] داد مردانه

که نور[۱۷] عالم علوی فرا[۱۸] هر روز می‌تابد[۱۹]

تو اندر صومعش دیدی و من در کنج میخانه[۲۰]

کسی کامد درین خلوت[۲۱] بیکرنگی مؤیّد[۲۲] شد[۲۳]

چه پیر زاهد عابد[۲٤] چه رند[۲۵] مست[۲٦] دیوانه

کشادند اندرون[۲۷] جان در تحقیق بر سعدی[۲۸]

چو اندر قفل گردون زد کلید[۲۹] صبح دندانه.

---

۱۵ R has پیران for طفلان and طفلی for پیری.

۱٦ P; جوانی, for جوابی.

۱۷ I(a); نور از, for نور.

۱۸ Z, C, L, Y(a), Y(b); مرا, for فرا.

۱۹ I, P; نی, for می: I(a); می‌آید, for می‌تابد.

۲۰ In all texts and MSS. but I, R, this hemistich runs as follows; — تو اش در صومعه دیدی من اندر کنج میخانه: I(a) and P have the same but with اندر, for اش‌در and صومعش, for صومعه.

۲۱ I; میدان, for خلوت.

۲۲ I(a); تواند, for مؤیّد: C, Y(a), Y(b); هویدا for do.

۲۳ In R this hemistich is thus expressed; — هر آنکس که بتاریکی در این خانه مجاور شد.

۲٤ In all texts and all MSS. but I and R; عابد, for زاهد are transposed.

۲۵ R; مرد, for رند.

۲٦ L inserts و after مست,

۲۷ All texts and all MSS. but I; از درون, for اندرون.

۲۸ P, Z, C, L, Y(a), Y(b); سعدی را, for بر سعدی. In R this hemistich runs thus: — بشارت داد سعدی را بفتح الباب زمانی.

۲۹ R; بوقت, for کلید.

١٤١

Metre: مجتثّ مثمّن مخبون مقطوع [⏑–⏑–|⏑⏑––|⏑–⏑–|–⏑⏑]

اگر بتحفهٔ جانان هزار جان آری
محقرست و[١] نشاید که بر زبان آری

حدیث جان بر جانان همین[٢] مثل دارد
که زر بکان بری و گل ببوستان آری

هنوز در دلت ای آفتاب رخ نگذشت
که سایهٔ بسر یار مهربان آری

ترا چه غم که مرا[٣] در غمت نگیرد خواب
تو پادشاه کجا یاد پاسبان آری[٤]

زحسن روی تو بر دین خلق میترسم
که بدعتی[٥] که نبوده‌ست در جهان آری

کس از کناری در روی[٦] تو نگه[٧] نکند[٨]
که عاقبت نه بشوخیش در میان آری

ز چشم مست تو واجب کند که هشیاران
حذر کنند ولی تاختن نهان آری

---

١ R, C, Y(a), Y(b) omit و before نشاید.
٢ P; همان, for همین.
٣ L; یکی, for مرا.
٤ R omits this line.
٥ I; بدعوتی, for که بدعتی.
٦ Z, L; کناره بروبت, for کناره در روی: Y(a), Y(b); بر, for در.
٧ I(a); نظر, for نگه.
٨ Z and L add می, before نکند.

جواب تلخ چه داری[۹] بگو و باک مدار
که شهد محض بود چون تو بر دهان[۱۰] آری

وگر[۱۱] بخنده درآئی چه جای مرهم ریش
که ممکنست که در جسم مرده جان آری

یکی لطیفه ز من بشنوی که در آفاق
سفر کنی و لطایف ز بحر و[۱۲] کان آری

گرت بدایع سعدی نباشد اندر بار
بپیش[۱۳] اهل قرابت[۱۴] چه ارمغان آری

۱۴۲

Metre: مجتثّ مثمّن مخبون مقطوع [‒‿‒‿|‿‿‒‒|‿‒‿‒|‿‿‒‒]

امیدوارم اگر صد رهم بیاندازی
که بار دیگرم از روی لطف بنوازی

چو روزگار نسازد ستیزه نتوانکرد[۱]
ضرورتست که با روزگار درسازی

۹ C; گوی, for داری: Y(a), Y(b); چه خواهی, for چه داری.
۱۰ R, L, Y(a), Y(b); زبان, for دهان: C; درمیان, for برزبان.
۱۱ I(a), P, C, Y(a), Y(b). اگر, for وگر.
۱۲ The و is omitted in P.
۱۳ I(a); بنزد, for بپیش.
۱۴ C, L, Y(a), Y(b); معانٔ, for قرابت: I(a), P, R; اهل و, for اهلِ.
۱ I; برد, for کرد.

جفای عشق تو بر عقل من همانمثلست
که سرگزیت[۲] بکافر[۳] همی‌دهد[٤] غازی

دریغ بازوی تقوی که دست سیمینت[٥]
به[٦] قتل[٧] من بسرانگشت میکند بازی

بسی مطالعه کردیم نقش عالم را
ز هر چه[۸] در نظر آید[۹] بحسن ممتازی

هزار چون من[۱۰] اگر محنت و بلا بینند
ترا از آن چه که در نعمتی و در نازی[۱۱]

حدیث عشق تو ظاهر[۱۲] نکردمی برعام[۱۳]
گر آب دیده نکردی بگریه غمازی

زهی[۱٤] سوار که صد دل بغمزهٔ ببری
هزار صید بیک تاختن بیندازی

---

۲ P; بار جزیه, for سرگزیت.
۳ R; غافل, for کافر.
٤ R; زند, for دهد.
٥ All texts and all MSS but I; رنگینست, for سیمینست.
٦ Y(a); ز, for به.
۷ I, I(a), R; عقل, for قتل.
۸ P, Z, C, L, Y(a), Y(b); که, for چه.
۹ I(a), P, Z, C, L, Y(a), Y(b); آمد, for آید.
۱۰ P; یار, for چون من.
۱۱ Z, L; عین نعمت و نازی; for نعمتی و درنازی.
۱۲ I(a), P, Z, L, Y(b); پیدا, for ظاهر.
۱۳ All texts and all MSS. but I; خلق, for عام.
۱٤ I; آیا, for زهی.

ترا چو سعدی اگر بندهٔ بود چه شود[۱۵]
که در رکاب تو باشد غلام شیرازی
گرش بقهر برانی بلطف باز آید
که زر همان بود ار چند بار بگدازی
چو آب میرود این پارسی بقوت طبع
نه مرکبی ست که از وی سبق برد تازی

۱۴۳

Metre: هزج مثمّن اخرب مکفوف محذوف [--⏑|⏑--⏑|⏑--⏑|⏑--]

ای خسته دلم در خم چوگان تو گوئی
بی فایده‌ام پیش تو چون بیهده[۱] گوئی
کم می‌نشود تشنگی دیدهٔ شوخم
با آنک روان کرده‌ام از هر مژه جوئی
ای تیر غم عشق تو هر جا که رسیده
افتاده بزخمش چو کمانست دو توئی[۲]
برهم نزند دست خزان بزم ریاحین
گر باد ببستان برد از زلف تو بوئی[۳]

---

۱۵ I; بود, for شود.
۱ R; مهمله, for بیهده.
۲ R; بوی, for توی.
۳ This line is found only in I.

ما یکدم و تو شرم نداری که برآئی
هر لحظه بدستانی و هر روز بخوئی[٤]

هم طرفه ندارم اگرم باز نوازی
زیراکه عجب نیست نکوئی[٥] ز نکوئی

سعدی غمش از دست نده گر ندهد دست
کی دست دهد در همه آفاق چنوئی

١٤٤

Metre: مضارع مثمّن اخرب مکفوف مقصور [– – ⏑ | – ⏑ ⏑ – | ⏑ – – ⏑ | – ⏑ –]

ای باد صبحدم خبر دلستان بگوی
وصف جمال آن بت نامهربان بگوی

بگذار مشک و بوی سر زلف او بیار
یاد شکر مکن سخنی زآن دهان بگوی

بسم بعشق موی[١] میانش کمر[٢] چو مور
گروقت بینی[٣] این سخن اندرمیان[٤] بگوی

---

٤ In R this couplet runs as follows;

من مانده چنین خستهٔ دل و شرم نداری
هر لحظه بر آئی تو بدستان و بخوی

٥ I; و, for ز.

N, B. This Ode is only found iu I and R.

١ P and Z add و after موی,

٢ I(a); میان, for کمر.

٣ C; داری, for بینی: Y(a), Y(b); یابی for do.

٤ R; نهان, for میان.

با بلبلان سوخته بال[٥] ضمیر من

پیغام آن دو طوطی شکر فشان بگوی

دانم که باز بر سر زلفش[٦] گذر کنی

گر بشنود[٧] حدیث من اندر نهان[٨] بگوی

کای دل ربوده از بر من حکم از آن تست

گر نیز گوئیم بمثل ترک جان بگوی

هر لحظه راز دل جهدم بر سر زبان

دل میدهد که عمر شدت[٩] وارهان بگوی

راز دل از زبان نشود هرگز[١٠] آشکار[١١]

گر دل موافقت نکند کای زبان بگوی

سعدی ز دست رفت ز دستان روزگار[١٢]

نزدیک دوستان وی این[١٣] داستان بگوی

---

٥ R, L, C, Y(a); حال, for بال.

٦ L; کویش, for زلفش.

٧ R; شنوی, for شنود.

٨ R; میان, for نهان.

٩ I(a), R; شدم, for شدت : P, Y(a), Y.(b); بشد for do: C; شده, for do.

١٠ P; هیچ, for هرگز.

١١ In R this hemistich is thus expressed:— راز دلم یقین نشود هرگز آشکار.

١٢ In R this hemistich runs as follows:—

سعدی ز دست دوست ز دوران روزگار.

١٣ P; آن, for این.

N. B. This Ode is omitted in I.

۱٤٥

Metre: هزج مثمّن سالم [‿–––|‿–––|‿–––|‿–––]

آگر مانند رخسارت گلی در بوستانستی
زمین را از کمالیت شرف بر آسمانستی

چو سرو بوستانستی جمال[۱] مجلس آرایت
اگر در بوستان سروی سخنگوی[۲] و روانستی[۳]

نگارین روی شیرین خوی عنبربوی سیمین تن
چه خوش بودی در آغوشم اگر[٤] یارای آنستی[٥]

تو گوی در همه[٦] عمرم میسّر گردد این دولت
که کام از عمر برگیرم وگر خود یکزمانستی

جز این عیبت نمیدانم که بدعهدی و سنگین دل
دلارامی[۷] بدین خوبی دریغ ار مهربانستی

شکر در کام من تلخست بیدیدار شیرینش[۸]
وگر حلوا بدان ماند که زهرش درمیانستی[۹]

---

۱ P, R, Z, Y(b); وجود, for جمال.
۲ C, Z, Y(a), omit و after سخنگوی,
۳ R, سخن گفتی توانستی, for سخنگوی و روانستی.
٤ Z, L; گرم, for اگر.
٥ In P this hemistich runs thus; — نگارین روی و عنبر موی و شیرین خوی و سیمین تن. In R this line is omitted.
٦ R; تو جود گوی همه, for تو گوی در همه.
۷ R; دلارای, for دلارامی.
۸ C, Y(a), Y(b); شیرینت, for شیرنش.
۹ This line is omitted in L.

دمی در[۱۰] صحبت یار[۱۱] ملکخوی پری‌پیکر

گر امید بقا باشد[۱۲] بهشت جاودانستی

نه تاجان در جسد باشد وفاداری کنم با او

که تاتن در لحد باشد وگر خود استخوانستی[۱۳]

چنین گویند سعدی را که در وی هست پنهانی

خبر در مشرق و مغرب نبودی گر نهانستی[۱۴]

هر آن دل را که پنهانی قرینی هست روحانی

بخلوتخانهٔ ماند که اندر[۱۵] بوستانستی

۱۲۶

Metre: رجز مثمّن مطوی مخبون [–⏑⏑–|⏑–⏑–|–⏑⏑–|⏑–⏑–]

ایکه بحسن قامتت سرو ندیده‌ام سهی

گر همه دشمنی کنی از همه دوستان بهی

جور بکن[۱] که حاکمان[۲] جور کنند بر رهی

شیر که پای‌بند شد تن بدهد بروبهی

---

۱۰ L; با, for در.

۱۱ R, Z, L; یاری, for یار.

۱۲ Z, L, Y(b); بودی, for باشد,

۱۳ This line is omitted in R.

۱٤ C, Y(a); بمانستی, for نهانستی.

۱۵ P, Z, R; دردر, for اندر,

N. B. This line is omitted in I and I(a).

۱ Z, C, Y(a), Y(b); مکن, for بکن,

۲ I(a); ظالمان, for حاکمان.

از نظرت کجا رود ور برود تو همرهی
رفت و رها نمیکنی[۳] آمد و ره نمیدهی

شاید اگر نظر کنی ای که ز دردم آگهی
ور نکنی اثر کند درد دل سحرگهی

سعدی و عمر و زید را[٤] هیچ محل نمینهی[٥]
وین همه لاف میزند چون[٦] دهل میان تهی

۱٤۷

Metre: هزج مسدّس اخرب [— — ᴗ | ᴗ — — — | — — ᴗ | ᴗ — — —]

ای صوفی سرگردان در بند نکونامی
تا درد نیاشامی زین درد نیارامی

ملک صمدیت را چه سود و زیان دارد
گر حافظ قرآنی یا[۱] عابد اصنامی

زهدت بچه کار آید گر راندهٔ[۲] درگاهی
کفرت چه زیاندارد گر نیک سرانجامی

---

۳ P, L; کند, for کنی.
٤ C; دربدر, for و زید را : Y(a), Y(a); زار خویش را, for عمر و زید را.
٥ L; دهی, for نهی.
٦ C; این چه لاف میزنم از, for وین همه لاف میزند چون : Y(a); این نه که لاف میزنم از for do: P, L; وین همه لاف میزنیم از for do: R and Z have the same but with این, for وین : Y(b); این همه لاف میزنم از for do. N. B. This Ode is omitted in I.

۱ All texts and all MSS. but I, P; ور, for یا.
۲ C; زنده, for رانده.

بیچارهٔ توفیقند هم[3] صالح و هم طالح[4]
درماندهٔ تقدیرند هم عارف[5] و هم خامی

جهدت نکند آزاد[6] ای صید که در بندی
سودت نکند[7] پرواز ای مرغ که در دامی

جامی چه بقا دارد در رهگذر سنگی
دور فلک آن سنگست ای خواجه[8] تو آن جامی

این ملک خلل گیرد گر[9] خود ملک رومی[10]
وین روز بشام آید گر پادشه شامی

کام همه دنیا را بر هیچ منه[11] سعدی
چون با دگری[12] باید[13] پرداخت[14] بناکامی

گر عاقل و هشیاری وز دل خبری داری
تا[15] آدمیت خوانم[16] ورنه کم از انعامی

---

۳ P has این for the first and آن for the second هم in each line.
٤ I(a); عابد, for طالح.
٥ I; عابد, for عارف.
٦ I; سودی, for آزاد.
۷ I(a); دهد, for کند.
۸ Z, L; یار, for خواجة: I(a), P, R; یارو for do.
۹ I(a), P, C, Y(a), Y(b); ور, for گر.
۱۰ C, Y(a); قرنی, for رومی.
۱۱ All texts بنه, for منه.
۱۲ I(a), P, C, Y(a), Y(b); دگران, for دگری.
۱۳ C, Y(a); بگذار, for باید.
۱٤ I(a); برداشت, for پرداخت.
۱٥ L, C, Y(a), Y(b); در, for تا.
۱٦ L, C, Y(a), Y(b); گوشی, for خوانم: I(a), P, Z; گویم, for do.

۱٤۸

Metre: رمل مثمّن محذوف [—◡——|—◡——|—◡——|—◡—]

ای دریغا گرشبی در بر خرابت[1] دیدمی
سرگران از خواب و سرمست از شرابت دیدمی

روز روشن دست دادی در شب تاریک هجر
گر سحرگه روی همچون آفتابت دیدمی

گر مرا عشقت به[2] سختی کشت سهلست[3] اینقدر
کاش کاندک مایه نرمی در خطابت دیدمی

در چکانیدی قلم در نامهٔ[4] دلسوز من
در امید صلح باری[5] در جوابت دیدمی[6]

راستی خواهی سر از من تافتن[7] بودی صواب
گر چو کژ[8] بینان بچشم ناصوابت دیدمی[9]

آه اگر وقتی چو گل در بوستان یا چون سمن
در گلستان یا چو نیلوفر در آبت دیدمی

---

۱ R; چو خوابت, for خرابت.

۲ I(a); ز, for به.

۳ I omits است.

٤ I(a), P, C, L, Z, Y(a); بر نالهٔ, for در نامهٔ: Y(b); بر, for در.

٥ Z, L; روزی, for باری.

٦ This line is omitted in R,

۷ Z, L, Y(b); را سر ز من بر تافتن, for خواهی سر از من تافتن: I(a); را روز من بر تافتن for do: P; را سوز من بر تافتن for do.

۸ All texts; کج, for کژ.

۹ This line is omitted in C and Y(a).

ور چو خورشیدت نبینم کاج باری چون[10] هلال
اندکی پیدا و دیگر در نقـبت دیدمی
از منت دانم حجابی نیست جز بیم رقیب
کاج پنهان از رقیبان در حجابت دیدمی[11]
وین[12] تمنّایم[13] به بیداری میّسر کی[14] شود
کاشکی خوابم گرفتی[15] تا بخوابت دیدمی

۱٤۹

Metre: رمل مثمّن مخبون محذوف [‒‒⏑⏑|⏑⏑‒‒|⏑⏑‒‒|⏑⏑‒‒|⏑⏑‒]

بخت آئینه ندارم که در او مینگری
خاک بازار نیرزم که بر او میگذری
من چنان عاشق رویت که ز خود بیخبرم
تو چنان فتنهٔ خویشی که ز ما بیخبری
بچه مانند کنم در همه آفاق ترا
کآنچه در وهم من آید[1] تو از آن خوبتری

۱۰ All texts and all MSS. but I; کاشکه همچون for کاج باری چون.
۱۱ This line is omitted in I and R. In all texts and all MSS. but I this line is followed by the subjoined verse:
سر نیارستی کشید از دست افغانم فلک
گر بخدمت دست سعدی در رکابت دیدمی.
۱۲ All texts and all MSS. but I; این, for وین.
۱۳ C; نمیآیم, for تمنایم: Y(a); نمیبینم for do.
۱٤ I(a); دم, for کی.
۱۵ All texts and all MSS. but I; ببردی, for گرفتی.
۱ I(a), L; آمد, for آید.

برقع از پیش چنین روی نشاید[۲] برداشت
که بهر گوشهٔ چشمی دل خلقی ببری

دیدهٔ را که بدیدار تو دل می‌نرود
هیچ علت نتوان گفت بجز بی‌بصری[۳]

گفتم از دست غمت روی بآفاق[٤] نهم[٥]
چون توانم که بهرجا بروم[٦] در نظری

بفلک میرسد[۷] آه سحر از سینهٔ من[۸]
تو همی بر نکنی دیده ز خواب سحری

خفتگانرا خبر از محنت بیداران نیست
تا غمت پیش نیاید غم مردم نخوری

هرچه در وصف تو گویند بزیبائی هست
عیب آنست که هر روز بطبع[۹] دگری

گر تو از پرده برون آئی و رخ بنمائی
پرده بر[۱۰] کار همه پرده نشینان بدری

عذر سعدی ننهد هر که ترا نشناسد[۱۱]
حال دیوانه نداند که ندید[۱۲]ست پری

---

۲ C, Y(a), Y(b); باید, for شاید.
۳ This line is omitted in R.
٤ All texts and P; سر بجهان در, for روی به آفاق.
٥ This line is omitted in R.
٦ I(a), P; که, for به.
۷ All texts and all MSS. but I(a); رسد, for رود.
۸ P; ما, for من.
۹ R; نوعی, for طبع.
۱۰ L; از, for بر.
۱۱ R; بشناسد, for نشناسد.
۱۲ L, C, Y(a), Y(b); دیده, for دید.
N. B. This ode is omitted in I.

۱۵۰

Metre: هزج مثمّن اخرب [– – ⏑ | ⏑ – – – | – – ⏑ | ⏑ – – –]

بسیار سفر باید تا پخته شود خامی
صوفی نشود صافی تا در نکشد جامی

گر پیر مناجاتی ور رند خراباتی
هر کس[۱] قلمی رفتست بروی بسرانجامی

فردا که خلایق را دیوان جزا باشد
هر کس عملی دارد ما چشم بر[۲] انعامی[۳]

ای بلبل اگر نالی من با تو هم آوازم
تو مهر[٤] گلی داری من عشق گل اندامی

سروی بلب جوی گویند چه[٥] خوش باشد
آنان که ندیدستند سروی بلب بامی[٦]

روزی سر من بینی قربان سر[۷] کویش[۸]
وین عید[۹] نمیباشد الا بهر ایامی

---

۱ All texts and all MSS. but I; یک, for کس.

۲ Z, L, Y(b); گوش به, for چشم بر: P; گوش بر for do.

۳ This line is omitted in I, C, Y(a).

٤ All texts and all MSS. but I; عشق, for مهر.

٥ P, C, Y(a); که, for چه.

٦ This line is omitted in Y(b).

۷ I, I(a); تن, for سر.

۸ I(a), C, Y(a), Y(b); کویت, for کویش.

۹ C, Y(a), Y(b); عهد, for عید.

ای در دل ریش من مهرت چو روان در تن
آخر ز[10] دعا گوئی یاد آر بدشنامی
باشد که تو خود روزی از ما خبری پرسی
ور نه که برد[11] هیهات از ما بتو پیغامی
گرچه شب مشتاقان کوتاه بود اما[12]
نومید[13] نشاید[14] بود از روشنی بامی
سعدی بلب دریا دردانه کجا یابی[15]
در کام نهنگان رو گر میطلبی کامی

۱۵۱

Metre: هزج مثمّن سالم [⏑–––|⏑–––|⏑–––|⏑–––]

برآنم گر تو باز آئی که در پایت کنم[1] جانی
کزاین[2] کمتر نشاید کرد در پای تو قربانی
امید از بخت میدارم بقای عمر چندانی
کز ابر لطف باز آید بخاک تشنه بارانی

---

۱۰ C, Y(a), Y(b); نه , for ز :Z ; به for do.
۱۱ I, C, Y(a), Y(b); دهد , for برد .
۱۲ I; قطعاً , for اما ; I (a), P; حقاً for do.
۱۳ P; گویند , for نومید .
۱٤ I(a), P; نباید , for نشاید .
۱۵ P, Z; بینی , for یابی .
N. B. This Ode is omitted in R.
۱ C, Y(a), Y(b); کشم , for کنم .
۲ I, I(a); وزین , for کزین : C, Y(a), Y(b); ازین for do.

میان عاشق و معشوق اگر باشد بیابانی
درخت ارغوان روید[۳] بجای هر مغیلانی
مگر لیلی نمیداند که بی دیدار میمونش[٤]
فراخای جهان تنگست بر مجنون چو زندانی
دریغا عهد آسانی که قدر آن ندانستم
بدانی قدر وصل آنگه که درمانی بهجرانی[٥]
نه در زلف پریشانش[٦] من تنها گرفتارم
که دل در بند او دارد بهر موئی پریشانی
چه فتنه ست آنکه در چشمت بغارت میرود دلها
توئی در عهد ما گر هست در شیراز فتانی[۷]
نشاید خون سعدی را بباطل ریختن حقاً[۸]
بیا سهلست اگر داری بخط خواجه[۹] فرمانی
زمان رفته باز آید و لیکن صبر می باید
که مستخلص نمیگردد بهاری بی زمستانی

۱۵۲

Metre: هزج مسدّس اخرب مقبوض محذوف [— — ◡ | — ◡ — ◡ | — ◡ —]

امروز چنانی ای پری خوی کز ماه بحسن می بری گوی

---

۳ P; بینی , for روید.
٤ I, I(a); مجنونش , for میمونش.
٥ C, Y(a); در هجران فرو مانی , for درمانی. بهجرانی
٦ I, I(a), P; ت , for ش: C, Y(a), Y(b); تو for do.
۷ This couplet is omitted in I.
۸ C, Y(a), b; اما for, حقاً.
۹ L, Z; خویش , for خواجه.
N. B. This Ode fs omltted in R.

می آئی و در پی تو عشاق دیوانه شده دوان بهر سوی

اینک من و زنگیان کافر و آنک تو و لعبتان[1] جادوی

آورده ز سحر[2] غمزه در چشم در داده ز فتنه تاب[3] در موی[4]

وز بهر شکار دل نهاده تیر مژه در کمان ابروی

نرخ گل و گلشکر شکسته زآن چهرهٔ خوب و[5] لعل دلجوی

چاکر شده شاه اخترانت[6] شیر[7] فلکت شده سگ کوی[8]

بر بام سراچهٔ جمالت[9] کیوان شده پاسبان هندوی

عارض بمثل چو برگ[10] نسرین بالا بصفت چو سرو خودروی

گوی بچه شانه کردهٔ زلف یا خود بچه آب شستهٔ روی

کز[11] روی بلاله میدهی رنگ وز زلف بمشک میدهی[12] بوی

چون سعدی صد هزار بلبل

گلزار رخ ترا غزل گوی

---

۱ R; ملعب, for وآنك تو و.

۲ R; بحر, for سحر.

۳ R; باد, for تاب.

٤ I; سوی, for موی.

٥ R; همچو, for خوب و.

٦ R; اختران و ماهت, for شاه اخترانت.

۷ R; تیر, for شیر.

۸ I; بیک سوی, for سگ کوی.

۹ R; وصالت; for جمالت.

۱۰ R; گل, for برگ.

۱۱ R; از, for کز.

۱۲ R; میدمی, for میدهی.

N. B. This Ode is found only in I and R.

۱۵۳

Metre: هزج مثمّن سالم [‿––––|‿–––|‿–––|‿–––]

بهار آمد که هر ساعت رود خاطر ببستانی
چو بلبل[1] در سماع آیند هر مرغی بدستانی

دم عیسی‌ست پنداری نسیم صبح[2] نوروزی
که خاک مرده باز آرد[3] در آن روحی و ریحانی

بجولان و خرامیدن در آمد با سرو بستانی[4]
تو نیز ای سرو روحانی بکن یکبار[5] جولانی

بهر کوئی پریروئی بچوگان میزند گوئی
تو خود گوی زنخ داری بساز از زلف چوگانی

بچندین حیلت و حکمت که گوی از همگنان[6] بردم
بچوگانم نمی‌افتد چنین گوی زنخدانی

بیار ای باغبان سروی ببالای دلارامم[7]
که باری من ندیدستم[8] چنین گل در گلستانی

تو آهو چشم نگذاری مرا از دست تا آنگه
که همچون آهو از دستت نهم سر در بیابانی

---

۱ I(a), L, Z; بغلغل, for چو بلبل.
۲ I(a); باد, for صبح.
۳ I(a), C, Y(a); آید, for آرد: R, P; آمد for do.
٤ C, Y(a), Y(b); باد نوروزی, for سرو بستانی.
٥ R; یکروز, for یکبار.
٦ P; کتانِ, for گنان.
۷ C, Y(a), Y(b); دلارایش, for دلارامم.
۸ C, Y(a), Y(b); دانستم, for دیدستم.

کمال حسن رویت را صفت کردن[۹] نمیدانم
که[۱۰] حیران باز میمانم[۱۱] چه داند گفت حیرانی

وصال تست اگر دلرا مرادی[۱۲] هست و مطلوبی[۱۳]
کنار تست اگر عمرا کناری هست و پایانی

طبیب از من بجان آمد که سعدی قصه کوته کن
که دردت را نمیدانم برون[۱۴] از صبر درمانی[۱۵]

۱۵٤

Metre: رمل مثمّن مخبون مقطوع [– ⏑ – – | ⏑ ⏑ – – | ⏑ ⏑ – – | ⏑ ⏑ –]

تاکی ای آتش سودا بسرم بر خیزی
تاکی ای نالهٔ زار از جگرم بر خیزی

تاکی ای چشمهٔ سیماب[۱] که در چشم منی
از غم دوست بروی چو زرم برخیزی

یکزمان دیدهٔ من ره بسوی[۲] خواب برد[۳]
ای خیال ار شبی از رهگذرم[٤] برخیزی

---

۹ I(a); گفتن, for کردن.
۱۰ R; چو, for که.
۱۱ R; ماند, for مانم.
۱۲ Z, L; قراری, for مرادی: C, Y(a), Y(b); امیدی for do.
۱۳ Z, L; آرامی, for مطلوبی.
۱٤ Z; بغیر, for برون.
۱۵ This line is omitted in P.

N. B. This Ode is omitted in I.

۱ L; سیراب, for سیماب.
۲ I(a), P; راه سوی, for ره بسوی.
۳ C, Y(a), Y(b); آرد, for برد.
٤ I(a); راه گذر, for ره گذرم: Z, L; ره گذرش for do.

ای دل از بهر چه خونابه شدی در بر[٥] من
زود باشد که تو نیز از نظرم برخیزی
بچه دانش زنی ای مرغ سحر نوبت روز
که نه هر صبح بآه سحرم برخیزی
ای غم از صحبت دیرین توام دل بگرفت
هیچت[٦] افتد که خدارا ز سرم برخیزی[٧]

۱۵۵

Metre: هزج مسدّس محذوف [⏑ – – – | ⏑ – – – | ⏑ – –]

تو با این لطف[١] طبع و دلربائی چنین سنگین دل و سرکش چرائی
بیکبار از جهان دل در[٢] تو بستم ندانستم که پیمانم نپائی
شب تاریک هجرانم بفرسود چو شمع[٣] از در درآ ای روشنائی
سری دارم مهیّا بر کف دست[٤] که بر پایت فشانم چون درآئی
خطای محض باشد با[٥] تو گفتن حدیث حسن خوبان خطائی
نگاری سخت محبوبی و مطبوع[٦] ولیکن سست مهر و بیوفائی
دلا گر عاشقی دایم بر آن باش که سختی بینی و جور آزمائی

---

٥ C, Y(a), Y(b); تن, for بر.
٦ Z, L; هیچ, for هیچت.
٧ In P the two last couplets are transposed.
N. B. This Ode is omitted in I.
١ I, R, L, add و after لطف.
٢ I(a); بر, for در.
٣ I, I(a), P, R; یکی, for چو شمع.
٤ P, Z; فدای خاک پایت, for مهیّا بر کف دست.
٥ C, Y(a), Y(b); بی, for با.
٦ I(a).C, Y(a), Y(b); مطبوعی و محبوب, for محبوبی و مطبوع.

اگر طاقت نداری جور مخدوم[۷] برو سعدی که خدمت را نشائی

۱۵۶

Metre: رمل مثمّن مخبون مقطوع |‒‒ ⏑⏑|‒ ‒ ⏑⏑|‒ ⏑⏑|‒ ⏑⏑‒|

تو پریزاد ندانم ز کجا می آئی
کادمیزاده نباشد بچنین زیبائی

راست خواهی نه حلالست که هرکس بیند[۱]
مثل آنروی[۲] ونشاید[۳] که بکس[٤] نغمائی[٥]

سرو با قامت زیبای تو در مجلس باغ
نتواند که کند دعوی هم بالائی

بخدا بر تو که خون من[٦] بیچاره مریز
که من آنقدر ندارم که تو دست آلائی[۷]

ببرخت چشم ندارم که جهانرا بینم
بدو چشمت که ز چشمم مرو ای بینائی

---

۷ I(a), P, C, Y(a), Y(b); معشوق, for مخدوم: Z, L; محبوب for do.

۱ I(a), P, C, L, Y(a); پنهان دارند, for هرکس بیند: Y(b); same but with داری, for دارند.

۲ All texts and all MSS. but I, P; این, for آن.

۳ L omits و before نشاید.

٤ C; بهم, for بکس: Y(a); بمن for do.

٥ Z, L; بنمائی, for ننمائی.

٦ C; دل, for من.

۷ In R an additional line is inserted here as verse 5;

در سراپای وجودت هنری نیست که نیست
عیب آنست که بر بنده نمی بخشائی

بر من از دست تو چندانکه جفا می‌آید
خوشتر و خوبتر اندر نظرم[۸] می‌آئی

دیگری نیست که مهر تو در او شاید بست
چاره بعد تو ندانیم بجز تنهائی

ور بخواری ز در خویش برانی ما را[۹]
همچنان شکر کنیمت که عزیز مائی

من ازین در بجفا روی نخواهم پیچید
گر ببندی تو بروی من و گر بکشائی[۱۰]

چکند بندهٔ مخلص که[۱۱] قبولش نکنند[۱۲]
ما حریصیم بخدمت تو نمی فرمائی

سعدیا دختر انفاس[۱۳] تو بس[۱۴] دل ببرد
بچنین زیور[۱۵] معنی که تو می آرائی

باد[۱۶] نوروز که بوی گل و سنبل دارد
لطف[۱۷] این باد ندارد که تو می‌پیمائی

---

۸ C, Y(a), Y(b); خوشتر اندر نظر و خوبترم, for خوشتر و خوبتر اندر نظرم.

۹ C, Y(a), Y(b), In this hemistich runs thus; —
ور بخوانی ز در خویش و برانی شاید.

۱۰ This line is omitted in R. In I the hemistiches 9(b) and 10(a) are omitted and a single couplet formed by joining 9(a) and 10(b).

۱۱ R; چو, for که.

۱۲ R; کند, for کنند.

۱۳ L; الفاظ, for انفاس: Y(b); طبع, for انفاس: C, Y(a); دفتر طبع, for دختر انفاس.

۱٤ C, Y(a), Y(b); بسی, for بس.

۱٥ I(a); صورت و, for زیور.

۱٦ P, C, Y(a), Y(b); فصل, for باد.

۱۷ P; مثل, for لطف.

۱۵۷

Metre: مجتثّ مثمّن مخبون مقطوع [⏑–⏑–|⏑⏑––|⏑–⏑–|––]

تو در کمند نیفتادهٔ معذوری
از آن بقوت[۱] بازوی خویش مغروری

گر آنکه خرمن ما[۲] سوخت با تو پردازد[۳]
میّسرت نشود عاشقی و مستوری

بهشت روی من آن لعبت پری رخسار[٤]
که در بهشت نباشد بلطف او حوری

بگریه گفتمش ای سیم قد سرو اندام
اگرچه سرو نباشد بر او گل سوری

درشتخوئی و بدعهدی از تو نپسندند
که خوب منظری و دلفریب و منظوری

تو در میان خلایق بچشم اهل نظر
چنانکه در شب تاریک لمعهٔ[٥] نوری

اگر بحسن تو باشد طبیب در آفاق
کس از خدای نخواهد شفای رنجوری

ز کبر و ناز چنان میکنی بمردم[٦] چشم
که بی شراب گمان میبرم[۷] که مخموری

---

۱ I adds و after قوت.
۲ I(a), P, C, Z, Y(a), Y(b); من, for ما.
۳ C, Y(a); پیوندد, for پردازد.
٤ L; رفتار, for رخسار.
٥ I; ناره, for لمعه: P, Z; قطعه for do: R; پاره for do.
٦ C, Y(a), Y(b); عاشق, for مردم.
۷ P; میبرد, for میبرم: C, Y(a); میبری for do.

من از تو دست نخواهم ببیوفائی داشت
تو هر گناه که خواهی بکن که معذوری
ز چند گونه سخن رفت و بامیان آمد
حدیث عاشقی و مفلسی و مهجوری[۸]
بخنده گفت که سعدی سخن دراز مکن[۹]
میان تهی و فراوان سخن چو طنبوری
چوسایه‌هیچکس‌ست‌آنکسی[۱۰]که‌هیچش‌نیست
مرا ازین چه که چون آفتاب مشهوری

۱۵۸

Metre: مجتثّ مثمّن مخبون مقطوع [– – ⏑ – ⏑ ⏑ – – ⏑ – ⏑ ⏑ – – –]

چرا بسرکشی از من[۱] عنان بگردانی
مکن که بیخودم اندر جهان بگردانی
ز دست جور تو یکروز دین بگردانم[۲]
چه باشد ار دل نامهربان بگردانی
گر اتفاق نیفتد قدم که رنجه کنی
بذکر ما چه شود گر زبان بگردانی[۳]

---

۸ This line is only found iu I.

۹ I(a), P; مکش, for مکن.

۱۰ All texts and all MSS. but I; آدمی, for آنکسی.

۱ I(a), P; ما, for من.

۲ In all texts and all MSS. but I this hemistich runs as follows; — چه دانی از دل خلقی که مهربان تواند.

۳ This line is only found in I.

گمان مبر که بداریم دستت از فتراک
بدینقدر که تو از ما عنان بگردانی

وجود من چو قلم سر نهاده بر خط تست
نگردم[٤] ار بسرم همچنان بگردانی[٥]

اگر قدم ز من ناشکیب واگیری
وگر نظر ز من ناتوان بگردانی[٦]

ندانمت ز کجا این[٧] سپر بدست آید[٨]
که تیر آه من از آسمان بگردانی

گرم ز پای سلامت بسر دراندازی
ورم ز دست ملامت بجان بگردانی[٩]

سر ارادت سعدی گمان مبر هرگز[١٠]
که تا قیامت ازین آستان بگردانی

۱۵۹

Metre: مجتثّ مثمّن مخبون مقطوع [–⏑⏑–|⏑⏑––|⏑⏑––|⏑–⏑–]

حدیث یا شکرست اینکه در دهان داری
دوم بلطف نگویم که در جهان داری

---

٤ P; بگردم, for نگردم.
٥ This line is omitted in R and Y(a).
٦ This line is only found in I.
٧ Z, L; آن, for این.
٨ R; افتاد, for آید: C, Y(a), Y(b); آمد for do.
٩ This line is omitted in I and L.
١٠ R; هیهات, for هرگز.

گناه عاشق بیچاره نیست در پی تو
گناه تست که رخسار دلستان داری[۱]

ترا که زلف و بناکوش و قد و خد[۲] اینست
مرو بباغ که در خانه بوستان داری

جمال عارض خورشید و حسن قامت سرو
ترا رسد که چو دعوی کنی بیان داری

ندانم ای کمر این[۳] سلطنت چه[٤] لایق تست
که با چنین صنمی دست در میان داری

بسیست تا[٥] دل گم کرده[٦] باز می جستم
وز[۷] ابروان تو بشناختم که آن داری

بدین صفت[۸] که توئی دل چه[۹] جای حضرت[۱۰] تست[۱۱]
فراتر آی که ره در میان جان داری[۱۲]

---

۱ This line is only found in I.

۲ I(a); خط و قد, for قد و خد.

۳ I(a), R, Z, L; دل کاین, for کمر این.

٤ C, Y(a); که, for چه: Z; نه for do.

٥ All texts and all MSS. but I; نشان آن, for بسیست تا.

٦ Z, L; گشته, for کرده.

۷ R, Z; در, for وز.

۸ I; روش, for صفت.

۹ Y(b); نه, for چه.

۱۰ I, I(a), R; خدمت, for حضرت.

۱۱ In C, Y(a), this hemistich runs thus; —
بدین صفت که تو داری چه جای قیمت تست.

۱۲ This line is omitted in R.

بدین[۱۳] روش[۱٤] که چو طاوس میکنی رفتار[۱٥]
نه برج من که همه عالم آشیان داری
قدم ز خانه چو بیرون نهی بعزت نه
که خون[۱٦] دیدهٔ سعدی بر آستان داری

۱٦۰

Metre: رمل مثمّن مخبون مقطوع [–⏑––|⏑⏑––|⏑⏑––|⏑⏑–]

دل دیوانگیم هست و سر ناباکی[۱]
که نه کاریست شکیبای و اندهناکی
سر بخمخانهٔ تشنیع فرو خواهم برد
خرقه گو[۲] در برمن دست بشو از پاکی[۳]
هر زمان تشنهٔ انداخته در غرقابی
هر نفس کشتهٔ آویخته بر فتراکی[٤]

---

۱۳ R, C, Y(a), Y(b); درین, for بدین.

۱٤ I, P; صفت, for روش.

۱٥ All texts and all MSS. but I; توئی،همچو جلوهٔ طاوس for چو طاوس میکنی رفتار, but I(a), and P have جلوه‌گر, for جلوهٔ.

۱٦ L, Z; آب, for خون: R; خاک for do.

۱ Z. C, Y(a), Y(b); بی, for نا.

۲ I; آ, for گو.

۳ I; ناپاکی, for پاکی.

٤ In all texts and all MSS. but I and R the following line is substituted for this; دست در دل کن و هر پردهٔ اسرار که هست
بدر ای سینه که از دست ملامت چاکی.

انت ریان و کم حولک قلب صاد
انت فرحان و کم حولک طرف باکی[٥]

یارب این آب حیاتست بدین شیرینی
یارب این سرو روانست بدین چالاکی

جامهٔ پهن تر از کارگه امکانی
لقمهٔ بیشتر از حوصلهٔ ادراکی[٦]

در شکنج سر زلف تو دریغا دل من
که گرفتار دو مارست بدین ضحاکی

آه من باد بگوش تو رساند هرگز[٧]
نه که[٨] ما بر سر خاکیم و تو بر افلاکی

الغیاث از تو که هم دردی و هم درمانی
زینهار از تو که هم زهری و هم تریاکی

سعدیا آتش سودای ترا آبی بس
باد بیفایده مفروش[٩] که مشتی خاکی

---

٥ In all texts and all MSS. but I, the subjoined couplet is substituted for this; هر زمان بسته دل سوخته بر فتراکی تا بنخجیر دل سوختگان کردی میل.

٦ This line is omitted in I(a).

٧ All texts and all MSS. but I, R; هیهات, for هرگز.

٨ All texts; زآنکه, for نه که.

٩ Z, L, Y(b); بیهوده میپای, for بیفایده مفروش.

۱۶۱

Metre: هزج مثمّن سالم [⏑–––|⏑–––|⏑–––|⏑–––]

تعالی الله چه رویست آن که گوی آفتابستی
وگر[۱] مه‌را حیا بودی ز شرمش[۲] در نقابستی[۳]

اگر گل را نظر بودی چو نرگس تا جهان بیند
ز شرم رنگ رخسارش[٤] چو نیلوفر درآبستی

شبان خوابم نمیگیرد نه روز آرام و آسایش
زچشم مست میگونش[٥] که پنداری بخوابستی

گر آن شاهد که من دانم برکس روی بنماید
فقیر از رقص در حالت خطیب از می خرابستی[٦]

چنان مستم که پنداری نماند امید هشیاری
بهش باز آمدی مجنون اگر مست شرابستی[۷]

گر آنساعد که او دارد بدی با رستم دستان
بیکساعت بیفکندی اگر افراسیابستی

بیار ای لعبت ساقی اگر تلخست وگر[۸] شیرین
که‌از[۹] دستت شکر باشد[۱۰] وگر خودزهر نابستی

۱ I, L; اگر, for وگر.
۲ P, C, L, Y(a), Y(a); حسنش, for شرمش.
۳ In C and Y(a) the hemistiches 1(b) and 2(b) are transposed.
٤ P; رخسارت, for رخسارش.
٥ I(a); میگونت, for میگونش.
٦ This line is only found in I and R.
۷ This line is only found in I.!
۸ I; نگویم چند پیمانه, for اگر تلخست وگر شیرین.
۹ L; کزو, for که از.
۱۰ C, Y(a); ماند, for باشد.

کمال حسن رویت‌را مخالف نیست جز خویت
دریغا از[۱۱] لب شیرین اگر شیرین جوابستی[۱۲]
اگر دانی که تا هستم نظر جز با تو پیوستم
پس آنکه بر[۱۳] من مسکین جفا کردن صوابستی[۱۴]
زمین تشنه‌را باران نبودی بعد ازین حاجت
اگر چندانکه[۱۵] در چشمم سرشک اندر سحابستی
بخاکم[۱۶] رشک می‌آید که بروی مینهی پایت[۱۷]
که‌سعدی زیر نعلینت[۱۸] چه بودی‌گر ترابستی

۱۶۲

Metre: مجتثّ مثمّن مخبون مقطوع مسبّغ [–⏑–⏑|⏑⏑––|⏑–⏑–|⏑⏑–⏑–]

دریچهٔ ز بهشتش بروی بگشائی
که بامداد پگاهش تو روی بنمائی
به از تو مادر گیتی بعمر خود[۱] فرزند
نیاورد[۱] که همین بود حد زیبائی

۱۱ I, P, C, Y(a), Y(b); آن, for از.
۱۲ This line is omitted in R.
۱۳ P, C, Y(a), Y(b); با, for بر.
۱٤ This line is omitted in I(a).
۱۵ R; خود زانکه, for چندانکه: L; ماند آنکه for do.
۱٦ C, Y(a); به, for ز.
۱۷ I; سر می‌نهی, for وی می‌نهی: R; سر, for وی: I(a), L, Z; نهد, for نهی: all MSS. and, L and Z; پایش, for پایت: C, Y(a); اقدام for do.
۱۸ P, L, C. Y(a), نعلینش, for نعلینت.
۱ In all texts and MSS. but I, R, بعمر خود and نیاورد are transposed.

مسای مظلم او[2] کز برش تو برخیزی[3]
صباح مقبل او کز درش تو باز آئی

هر آنکه با تو وصالش دمی میّسر شد
میّسرش نشود بعد از آن[4] شکیبائی

درون پیرهن از غایت لطافت جسم
چو آب صافی[5] در آبگینه پیدائی

مرا مجال سخن بیش در بیان تو نیست
کمال حسن ببندد بیان[6] گویائی

ز گفت و گوی[7] عوام احتراز میکردم
کزین سپس به[8] نشینم بکنج تنهائی

وفای صحبت جانان بگوش جانم گفت
نه عاشقی که حذر میکنی ز رسوائی[9]

گذشت بر من از آسیب عشقت[10] آنچه گذشت
هنوز منتظرم تا چه حکم فرمائی

---

۲ L, Z; آن, for او.

۳ In I and R this hemistich runs as follows:—
جهان شبست و تو خورشید عالم آرائی.

٤ C, Y(a); همچنان, for بعد از آن.

۵ I(a); روشن, for صافی.

٦ All texts and all MSS. but I, I(a); حدیث, for بیان.

۷ Z, L, C, Y(a), Y(b); گفتگوی, for گفت و گوی.

۸ I; نه, for به.

۹ This line is omitted in R.

۱۰ C, Y(a); عمر, for عشقت: L; عشق for do.

دو روزه باقی عمرم فدای جان تو باد
اگر بکاهی و بر[11] عمر خود بیفزائی

گر او نظر نکند سعدیا بچشم نواخت
بدست سعی تو بادست تا نپیمائی

۱۶۳

Metre: خفیف مسدّس مخبون محذوف [–⏑⏑–|⏑–⏑–|⏑⏑–]

دیدم امروز بر زمین قمری همچو سرو روان برهگذری
گوئیا بر من از بهشت خدای باز کردند بامداد دری
من ندیدم براستی همه عمر گر تو دیدی بسرو بر قمری
یا شنیدی که در وجود آمد آفتابی ز مادر و پدری
گفتم ازوی نظر بپوشانم تا نیفتم ز[1] دیده در خطری
چاره صبرست و[2] احتمال فراق چون کفایت نمیکند نظری[3]
میخرامید و زیر لب میگفت صوفی[4] از فتنه میکند حذری

سعدیا پیش تیغ غمزهٔ ما[5]
به ز تقوی ببایدت سپری

---

۱۱ I(a), P, C, R, Y(a), Y(b); در, for بر.

۱ I, P, R, Z; به, for ز.

۲ I(a) omits و before احتمال.

۳ All texts and all MSS. but I; اثری, for نظری.

٤ I(a), P, and all texts; عاقل, for صوفی.

٥ L, Y(a); یار, for ما.

۱٦٤

Metre: مضارع مثمّن اخرب مکفوف محذوف [– – ⏑ – | – ⏑ ⏑ – | – ⏑ ⏑ – | ⏑ – –]

رفتی و همچنان بخیال من اندری

گوئی که در برابر چشمم مصوری

فکرم[۱] بمنتهای جمالت نمیرسد

کز هرچه در خیال من آید[۲] نکوتری[۳]

مه بر زمین نرفت و پری پرده برنداشت

تا ظن برم که روی تو ماهست یا پری

تو خود فرشتهٔ نه از این گل سرشتهٔ

گر خلق از آب و خاک تو[٤] از مشک و عنبری

ما را شکایتی بتو گر هست هم به تست

کز[٥] تو بدیگری نتوان برد داوری

با دوست کنج فقر بهشتست و بوستان

بیدوست خاک بر سر گنج[٦] و توانگری[۷]

تا دوست در کنار نباشد بکام دل

از هیچ نعمتی نتوانی که برخوری

---

۱ L, Y(b); فکری, for فکرم.
۲ P; آمد, for آید.
۳ This line is omitted in C and Y(a).
٤ I(a); ز آب و گل تو خود, for از آب و خاک تو.
٥ I(a); از, for کز.
٦ All texts جاه, for گنج.
۷ This line is omitted in R.

گر چشم در[۸] سرت کنم از گریه باک[۹] نیست
زیرا که تو عزیزتر از چشم در[۱۰] سری
چندانکه جهد بود دویدیم در طلب
کوشش چه سود چون نکند بخت یاوری
سعدی بوصل دوست چو دستت نمیرسد
باری بیاد دوست زمانی بسر بری

۱٦٥

Metre: خفیف مسدّس مخبون محذوف [‒ ◡◡ | ‒ ◡ ‒ ‒ | ◡ ‒ ◡ ‒ | ‒ ‒ ◡◡ ‒]

زنده بیدوست خفته در وطنی — مثل مرده ایست در کفنی
عیش را بیتو عیش نتوان گفت — چه بود بی وجود روح تنی
تا صبا میرود به بستانها — چون تو سروی نیافت[۱] در چمنی
آفتابی[۲] خلاف امکانست — که برآید ز جیب پیرهنی
وآن[۳] شکن بر شکن قبایل زلف — که[٤] بلائیست زیر هر شکنی
بر سر کوی عشق بازاریست[٥] — که نیرزد[٦] هزار جان[۷] ثمنی[۸]

---

۸ C, Y(a), Y(b); بر , for در.
۹ I(a); کار دور , for گریه باک.
۱۰ R, C, Y(a), Y(b); بر , for در.
N. B. This Ode is omitted in I.
۱ All texts and all MSS. but I; دید , for یافت.
۲ I, I(a), P insert و before آفتابی.
۳ Z, L; زان , for وان.
٤ I(a); کش , for که.
٥ I; بازانست , for بازاریست.
٦ I; نیاید , for نیرزد : R; نیارد for do.
۷ I(a), P, C, L, Y(a), Y(b); بتنی , for ثمنی.
۸ This line is omitted here in Z and inserted in Ode 166 as line 4.

جای آنست اگر ببخشائی — که نبینی فقیرتر ز منی
هفت کشور نمی‌کنند[9] امروز — بی مقالات سعدی انجمنی
ازدو بیرون نه[10] یادلت سنگست — یا بگوشت. نمیرسد سخنی

۱٦٦

Metre: خفیف مسدّس مخبون محذوف [– ⏑ – – | ⏑ – ⏑ – | ⏑ ⏑ – ⏑̆]

سرو قدی میان انجمنی — به که هفتاد سرو در چمنی
جهل باشدفراق[1] صحبت دوست — بتماشای لاله و سمنی
ایکه هرگز ندیدهٔ بجمال — جز در آئینه مثل خویشتنی
تو که مانند[2] خویشتن بینی — لاجرم ننگری بمثل منی
وز دهانت سخن نمیگویم — که نگنجد در آن دهن سخنی
بدنت در میان[3] پیرهنت — همچوروحی است رفته دربدنی[4]
وآنکه بیند برهنه اندامت — گوید این پرگلست پیرهنی
با وجودت خطا بود که نظر — بخطائی کنند یا ختنی[5]
باد اگر بر من اوفتد ببرد — که نماندست زیر جامه تنی[6]
چون نماندست[7] چارهٔ و فنی — چاره بیچارگی بود سعدی

۹ R and all texts; کند, for کنند.
۱۰ In I(a) نه is omitted.
۱ I(a); زمان , for فراق: C, L, Y(a), Y(b); بترک for do.
۲ All texts and all MSS. but I and R; همتائی, for مانند.
۳ I(a); بدن اندر میان , for بدنت در میان.
٤ This line is ommitted in P.
٥ This line is ommitted in Z.
٦ This line is ommitted in I.
۷ All texts and all MSS. but I and R; نداند, for نماندست.

۱۵۵

Metre: رمل مسدّس محذوف [—⏑——|—⏑——|—⏑—]

سخت زیبا میروی[1] یکبارگی در تو حیران میشود نظارگی
این چنین رخ با پری باید نمود تا بیاموزد پری رخسارگی
هرکه را پیش تو پای از جای رفت زیر پایش برنخیزد بارگی
چشمهای نیمخوابت[2] سال و ماه همچو من مستند[3] بی‌میخوارگی
خستگانت را شکیبائی نماند یا دوا کن یا بکش یکبارگی
دوست تا خواهی بجای ما نکوست در حسودان اوفتاد آوارگی

سعدیا تسلیم فرمان شو که نیست
چارهٔ عاشق[4] بجز بیچارگی

۱٤۳

Metre: مضارع مثمّن اخرب مکفوف محذوف [——⏑|—⏑⏑—|⏑——⏑|—⏑—]

سرو ایستاده به چو تو رفتار میکنی
طوطی[1] خموش به چو تو گفتار میکنی
کس دل باختیار بمهرت[2] نمیدهد
دامی نهادهٔ که[3] گرفتار میکنی

---

۱ C, Y(a); رود, for روی.
۲ C; همچو آبت, for نیمخوابت.
۳ P; مستانند, for من مستند.
٤ I; عشقش, for عاشق.
۱ I(a); بلبل, for طوطی.
۲ R; وصلت, for مهرت.
۳ P, Z, L; و, for که.

تو خود چه فتنهٔ که بچشمان ترک[٤] مست

تاراج عقل[٥] مردم هشیار میکنی

از دوستی که دارم و غیرت که میبرم

خشم آیدم که چشم بر[٦] اغیار میکنی[٧]

گفتی نظر خطاست[٨] تو دل میبری زدست

خود کرده جرم و خلق گنهکار[٩] میکنی

هرگز فرامشت نشود دفتر خلاف

با دوستان چنینکه[١٠] تو تکرار میکنی[١١]

دستان[١٢] بخون تازهٔ بیچارگان خضاب

هرگز کس این کند که تو عیّار[١٣] میکنی

با دشمنان موافق و با دوستان بخشم[١٤]

یاری نباشد اینکه تو با یار میکنی

تا من سماع میشنوم پند نشنوم

ای مدعی نصیحت بیکار میکنی[١٥]

---

٤ Z, L; بترگال چشم, for بچشمان ترک : C, Y(a), Y(b); بترگان چشم for do.

٥ P, L, C, Y(a), Y(b); قصد هلاک, for تاراج عقل.

٦ C, Y(a), Y(b); به, for بر.

٧ This line is ommitted in R.

٨ R; بپوش ; for خطاست.

٩ I(a), R, C, Y(a); گرفتار, for گنهکار.

١٠ I(a), چنانچه, for چنینکه.

١١ This line is ommitted in R.

١٢ R; دستت, for دستان.

١٣ I(a); با یار, for عیّار.

١٤ All texts, I(a), and P; جنگ, for خشم.

١٥ This line is only found in I and R.

گر تیغ میزنی سپر اینک وجود من
صلحست ازینطرف که[١٦] تو پیکار میکنی
از روی دوست تا نکنی رو بآفتاب
کز آفتاب - روی بدیوار میکنی
زنهار سعدی از دل سنگین کافرش
کافر چه غم خورد که[١٧] تو زنهار میکنی

۱٦۹

Metre: رمل مثمّن مشکول [⏑⏑–⏑|–⏑––|⏑⏑–⏑|–⏑––]

سر آن ندارد امشب که برآید آفتابی
چه خیالها گذر کرد و گذر نکرد خوابی
بچه دیر ماندی ای صبح که جان من برآید
بزه کردی و نکردند موذنان ثوابی[١]
نفس خروس بگرفت که نوبتی نخواند[٢]
همه بلبلان بمردند و نماند جز غرابی
نفحات صبح دانی زچه[٣] روی دوست دارم
که بروی دوست ماند چو برافکند نقابی

---

١٦ I(a); چو, for که.

١٧ P, C, Y(a); چو, for که.

١ In R the hemistiches 2(a), and 3(b) are joined to form line 2, and 2(b) and 3(a) are omitted.

٢ L, Z, Y(b); بخواند, for نخواند.

٣ P; بچه, for زچه.

٤ R, L, C, Y(a), Y(b); خواهم, for خواهد.

سرم از خدای خواهد[٤] که بپایش اندر افتد
که در آب مرده بهتر که در[٥] آرزوی آبی

دل من[٦] نه مرد آنست که با غمش برآید
مگسی کجا تواند که بیفگند عقابی

نه چنان گناهکارم که بدشمنم سپاری
تو بدست خویشتن کن[٧] اگر کنی عذابی

دل همچو سنگت ای دوست بآب چشم[٨] سعدی
عجبست اگر نگردد که بگردد آسیابی

برو ای گدای مسکین و دری دگر[٩] طلب کن
که هزار بار گفتی و نیامدت جوابی

۱۷۰

Metre: مجتثّ مثمّن مخبون مقطوع [⏑ – ⏑ – | ⏑ ⏑ – – | ⏑ – ⏑ – | ⏑⏑/– –]

شبی و شمع و گوینده و زیبائی
ندارم از همه عالم دگر[۱] تمنّائی

فرشته رشک برد بر جمال مجلس من
گر التفات کند چونتو مجلس آرائی

---

٥ P; به, for در,

٦ C, Y(a), Y(b); ما, for من.

٧ All MSS. but I and all texts but Z; خویش فرمائی, for خویشتن کن.

٨ C, Y(a), Y(b); بگریهای, for بآب چشم.

٩ Z; ز در دگر, for و دری دگر.

۱ P and all texts; جزین, for دگر.

نه وامقی چو من اندر جهان بدست[۲] آمد

اسیر قید محبت نه چون تو عذرائی

ضرورتست بلا[۳] دیدن و جفا[۳] بردن

ز دست آنکه ندارد بحسن همتائی[٤]

قیامتست که در روزگار ما[٥] برخاست

براستی که بلائیست این نه بالائی

دگر چه بینی اگر رو از او بگردانی

که نیست خوشتر از او در جهان تماشائی[٦]

دلی نماند که در عهد[۷] او نرفت از دست

سری نماند که با او نپخت سودائی

وگر[۸] نظر کنی از دور کن که نزدیکست

که سر ببازی اگر پیشتر نهی پائی

چنان معاینه[۹] دل میبرد که پنداری

که پادشاه منادی زدست یغمائی

---

۲ P, R, C, Y(a), Y(b); بدید , for بدست .

۳ In I(a), بلا and جفا are transposed.

٤ This line is omitted in C and Y(a).

٥ R; او , for ما .

٦ R; تمنائی , for تماشائی .

۷ L, Z; از دست , for درعهد .

۸ I(a); اگر , for وگر : R; توگر for do.

۹ I(a), P, C; مکابره , for معاینه : Z, L; نگاه دلم , for معاینه دل .

ز رنج خاطر صاحبدلان نیندیشد[۱۰]

که پیش[۱۱] صاحب دیوان برند غوغائی

که نیست در همه عالم باتفاق امروز

جز آستانهٔ او مقصدی[۱۲] و ماوائی[۱۳]

اجل روی زمین کاسمان بخدمت او

چو بنده‌ایست کمر بسته پیش مولائی[۱۴]

مراد ازین سخن دانی ای حکیم چه بود

سلامی ار بکند حمل بر تقاضائی[۱۵]

خدایراست بوقت تو ای ولی[۱۶] زمان

بر اهل روی زمین نعمتی و لائی[۱۷]

مراست با همه عیب این هنر[۱۸] بحمد الله

که سر فرو نکند همتم بهر جائی[۱۹]

کسان سفینه بدریا برند و سود کنند[۲۰]

نه چون[۲۱] سفینهٔ سعدی بچونتو دریائی

---

۱۰ C, Y(a), Y(b); نیندیشی, for نیندیشد.
۱۱ I(a); نزد, for پیش.
۱۲ P; ملجائی, for مقصدی.
۱۳ C, L, Z, Y(a), Y(b); ملجائی, for ماوائی.
۱٤ This line is omitted in I and R.
۱٥ This line is only found in I and R.
۱٦ All texts and all MSS. but I, R; کریم, for ولي.
۱۷ I, P; والائی, for الائی.
۱۸ C, Y(a); قدر, for هنر.
۱۹ This line is omitted iu P.
۲۰ Z, L; آرند, for کنند.
۲۱ I; این, for چون.

۱۷۱

Metre: رمل مثمّن محذوف [–⏑––|–⏑––|–⏑––|–⏑–]

عشق[۱] جانان[۲] در جهان هرگز نبودی کاشکی
یا چو بودی در[۳] دلم کمتر فزودی کاشکی

آزمودم درد[٤] داغ عاشقی باری هزار[٥]
همچو من معشوق یکره[٦] آزمودی کاشکی

نغنوم زیرا[۷] خیالش را نمی‌بینم بخواب
دیدهٔ گریان من یکشب[۸] غنودی کاشکی

از چه ننماید بمن دیدار خویش[۹] آن دلفروز
راضیم سودا بجان[۱۰] رو مینمودی کاشکی[۱۱]

هر زمان گویم ز[۱۲] داغ عشق و تیمار فراق
دل ربود از من[۱۳] نگارم جان ربودی کاشکی

---

۱ Z; حسن, for عشق.
۲ All texts and all MSS but I(a); خوبان, for جانان.
۳ P, R, L, Z; بود اندر, for بودی در.
٤ I(a), P, L, Z, Y(a), Y(b); درد و, for درد.
٥ C, Y(a); روزی مرا, for باری هزار.
٦ P, R, C, Y(a); یکبک, for یکره.
۷ L, Y(a); زانرو, for زیرا.
۸ C, Y(a), Y(b); یکدم, for یکشب.
۹ R, Z, L, C, Y(a), Y(b); خود, for خویش.
۱۰ I(a); یاری چنان; for سودا بجان: P, R, C, Z; راضی چنان for do.
۱۱ In Y(b) the hemistiches 4(b) and 6(b) are transposed.
۱۲ L; به, for ز.
۱۳ C, Y(a); رود از تن, for ربود از من.

نالهای[١٤] زار من شاید که هر کس[١٥] نشنود[١٦]
لابهای[١٧] زار من یکشب[١٨] شنودی[١٩] کاشکی

سعدی از جان[٢٠] میخورد سوگند و میگوید بدل[٢٠]
وعدهایش را وفا باری نمودی[٢١] کاشکی

۱۷۲

Metre: هزج مسدّس مقصور [⏑– – –|⏑– – –|⏑– –]

گلست آن یا صنم[١] یا ماه یا روی — شبست آن یا شبه یا مشک یا موی

لبت دانم که یاقوتست و تن سیم — نمیدانم دلت سنگست یا روی[٢]

نپندارم که در بستان فردوس — بروید چون تو سروی بلب جوی

چه شیرین لب سخن گوی که عاجز — فرو میماند از وصفت سخنگوی

ببوی[٣] الغیاث از ما برآمد — که[٤] ای باد از کجا آوردی این بوی

---

١٤ All texts and all MSS. but I(a); لابهای, for نالهای.

١٥ L; هرگز, for هرکس.

١٦ P, C, Y(a), Y(b); بشنود, for نشنود.

١٧ I(a), C, Y(a), Y(b); نالهای, for لابهای.

١٨ L, C, Y(a), Y(b); هرگز, for یکشب: P, R, Z; هر شب for do.

١٩ P, R, Z, L, C, Y(a), Y(b); نبودی, for شنودی.

٢٠ In C, Y(a), Y(b), جان and دل are transposed.

٢١ L, Z; نبودی, for نمودی.

N. B. This Ode is omitted in I.

١ C, Y(a); سمن, for صنم.

٢ This conplet is omitted in I and R.

٣ P, C, Y(a); بویت, for بوی.

٤ L, Y(a); تو, for که.

الا ای ترک آتش روی ساقی — بآب باده[٥] عقل از من فرو شوی

چه شهرآشوبی ای دلبند خودرأی[٦] — چه بزم آرائی ای برگ خودروی

چو در میدان عشق افتادی ای دل — بباید بودنت سرگشته چون گوی

دلا گر عاشقی میسوز و میساز — تنا گر طالبی میپرس و میپوی

درین ره جان بده یا ترک ما گیر — برین در سر بنه یا غیر ما جوی

بداندیشان ملامت میکنندم — که تا چند احتمال یار بدخوی

محالست اینکه ترک دوست هرگز

بگوید[٧] سعدی ای دشمن[٨] تو میگوی

۱۷۳

Metre: رجز مثمّن مطوی مخبون [—⏑⏑—|⏑—⏑—|—⏑⏑—|⏑—⏑—]

کس نگذشت در[١] دلم تا تو بخاطر منی

یک نفس از درون من[٢] خیمه بدر[٣] نمی‌زنی

مهر گیاه عهد من تازه ترست هر زمان

ور[٤] تو درخت دوستی از بن و بیخ بر کنی

---

٥ C; دیده, for باده.
٦ I, R; مفتون, for خودرای.
٧ C, Y(a); گیرد نگوید, for هرگز بگوید.
٨ R; ناصح, for دشمن.
N. B. This Ode is omitted in I(a) and Y(b).
١ I; بر, for در
٢ L, Z; جان, for من.
٣ I(a), L, Z; برون, for بدر.
٤ I(a); گر, for ور.

کس نستاندم بهیچ ار تو برانی از درم
مقبل هر دو عالمم گر تو قبول میکنی

چون تو بدیع صورتی بی‌سبب کدورتی
عهد[5] وفائی دوستان حیف بود که بشکنی[6]

صبر بطاقت آمد از بار کشیدن غمت
چند مقاومت کند حبّه و صد[7] منی

از همه کس رمیده‌ام تا بتو آرمیده‌ام
جمع نمی‌شود دگر هرچه تو می‌پراگنی

ای دل اگر فراق او و آتش اشتیاق او
در تو اثر نمی‌کند تو نه دلی که آهنی

هم بدر تو آمدم از تو که خصم و[8] حاکمی
چارهٔ پای بستگان نیست بجز فروتنی

سعدی اگر جزع کنی ور نکنی چه فائده
سخت‌کمان چه غم خورد گر تو ضعیف جوشنی

۱۷٤

Metre: رجز مثمّن مطوی مخبون [–⏑⏑–|⏑–⏑–|–⏑⏑–|⏑–⏑–]

گر برود بهر قدم در ره دیدنت سری
من نه حریف رفتنم از در تو بدیگری[1]

---

۵ R; عهد و, for عهد.
٦ R; نشکنی, for بشکنی.
۷ I(a); یک, for صد.
۸ P, R, L, Z, omit و after خصم.
N. B. This Ode is omitted in C, Y(a), Y(b).
۱ I(a); بداوری, for بدیگری: R, C, Y(a), Y(b); بهر دری for do.

تا نکند وفای تو در دل من تغیّری
چشم نمی‌کنم بخود تا چه رسد بدیگری

خود نبود وگر بود تا بقیامت[٢] آذری[٣]
بت نبود به نیکوی چون تو بدیع پیکری[٤]

سرو روان ندیده‌ام جز[٥] تو بهیچ کشوری
مه نشنیده‌ام که زاد از پدری و مادری

گر به[٦] کنار آسمان چو نتو برآید اختری
روی بپوشد آفتاب از نظرش بمعجری

حاجت گوش و گردنت نیست بزر و زیوری[٧]
یا بخضاب و سرمهٔ یا بعبیر و عنبری

تاب دغا نیاورد قوت هیچ صفدری
گر تو بدین مشاهده حمله بری بلشکری[٨]

بستهٔ[٩] از جهانیان بر دل تنگ من دری
تا نکنم بهیچکس گوشهٔ چشم و[١٠] خاطری

گرچه تو بهتری و من از همه خلق کمترم[١١]
شاید اگر نظر کند محترمی[١٢] بچاکری

---

٢ R; در همه عالم, for تا بقیامت.
٣ I; آرزوی, for آذری.
٤ L, Z; منظری, for پیکری.
٥ I(a), R, and all texts; چون, for جز.
٦ L, Z; ز, for به.
٧ R; زیور و زری, for زر و زیوری.
٨ This line is omitted in R.
٩ C; بسته‌ام, for بستهٔ.
١٠ In I(a), and P, و is omitted after چشم.
١١ I(a), R, and all texts; کمتری, for کمترم.
١٢ L, Z, Y(b); محتشمی, for محترمی.

باک مدار سعدیا گر بفدا رود سری
هرکه بمعظمی رسد ترک کند[۱۳] محقری[۱٤]

۱۷۵

Metre: هزج مسدّس محذوف [ـــ ـ|ـــ ـ|ــ ـ]

که دست تشنه میگیرد بآبی[۱] خداوندان فضل[۲] آخر ثوابی
توقع دارم از شیرین دهانت[۳] اگر[٤] تلخست وگر[٥] شیرین جوابی
تو خود نائی وگر آئی[٦] برمن بدان مانی[۷] که گنجی در[۸] خرابی[۹]
بچشمانت که گر زهرم فرستی چنان نوشم که شیرین ترشرابی[۱۰]
اگر سروی ببالای تو باشد نخواهد بود بر سرو آفتابی
پری روی از نظر غایب نگردد[۱۱] اگر صدبار[۱۲] بربندد نقابی
بدان تایک زمان[۱۳] رویت به بیم شب و روز آرزومندم بخوابی
امیدم هست اگر عطشان نمیرد[۱٤] که باز آید بجوی رفته آبی

---

۱۳ P, L, Z; دهد, for کند.
۱٤ This line is omitted in R.
۱ L; بر for به.
۲ L; رحم for فضل.
۳ I, (a), R; لبانت for دهانت: Y(a), Y(b); زبانت for do.
٤ I, I(a), P, C, L; که گر for اگر.
٥ R, C, Y,(a), Y(b); اگر for وگر.
٦ I; ورآئی در for وگر آئی بر.
۷ All texts & MSS. but I; ماند for مانی.
۸ I; بر for در.
۹ L; سرابی for خرابی.
۱۰ R; جلابی for شرابی: C; چوآبی for do.
۱۱ I; باشد for گردد.
۱۲ P; در for بر.
۱۳ I(a), P, C, Y(a), Y(b); نظر for زمان.
۱٤ I, بمیرد for نمیرد: C; بمیرم for do. Y(a) Y(b); نمیرم for do.

هلاک خویشتن میخواهی[۱۵] ای[۱٦] مور
که خواهی[۱۷] پنجه کردن باعقابی[۱۸]
شبی دانم که در زندان هجران سحرگاهم بگوش[۱۹] آمد خطابی[۲۰]
که سعدی چون فراق ما کشیدی[۲۱] نخواهی یافت[۲۲] در دوزخ عذابی

۱۷٦

Metre: هزج مسدّس محزوف —ᴗ——|ᴗ———|ᴗ———

کرم راحت رسانی و گزائی محبّت بر محبّت می افزائی
بشمشیر از تو بیگانه نگردم که هست[۱] از دیرگه باز[۲] آشنائی
همه مرغان خلاص از بند خواهند[۳] من از قیدت نمیخواهم رهائی
عقوبت هرچه زان دشوارتر نیست برآنم صبر هست الاّ جدائی
اگر بیگانگان تشریف بخشند هنوز از دوستان خوشتر گدائی
منم جانا و جانی بر لب از شوق بده گر بوسهٔ داری بهائی
کسانی عیب ما بینند و گویند که روحانی ندانند از هوائی

---

۱۵ L, Z, Y(b); میخواهد آن for میخواهی ای.
۱٦ C; باز for مور: Y(a); یار for do,
۱۷ L, Z, Y(b), خواهد for خواهی.
۱۸ In Y(a), This hemistich runs as follows: که زاغی کرد پنجه باعقابی.
۱۹ I; بگوشم ناگهان for سحرگاهم بگوش.
۲۰ P, C, Y(a), آید for آمد.
۲۱ I(a); P, R, L, Z; چشیدی for کشیدی.
۲۲ All texts & all MSS. but I; دید for یافت.
۱ R; دست, for هست.
۲ C, Y(a); یار دیگر, for دیگرگه باز.
۳ I(a); جویند, for خواهند.

جمیع پارسایان گو بدانید[٤] که سعدی توبه کرد از پارسائی
چنان از خمر و چنگ[٥] و نای[٦] و[٨] ناقوس
نمیترسم که از زهد[٨] ریائی

۱۷۷

Metre: رمل مثمّن مخبون مقطوع [‒ ‒ ‒ ‒ | ‒ ‒ ‒ ‒ | ‒ ‒ ‒ ‒ | ‒ ‒]

کبر یکسو نه اگر شاهد درویشانی
دیو خوش طبع[١] به از خور گره پیشانی
آرزو میکندم با تو دمی در بستان
یا[٢] بهر گوشه که باشد که تو خود بستانی
با من کشتهٔ هجران[٣] نفسی خوش بنشین
تا مگر زنده شوم زآن نفس روحانی
گر در آفاق بگردی بجز آئینه ترا
صورتی کس نماید که بدو میمانی
هیچ دورانی گویند که بی فتنه نبود[٤]
تو بدین حسن مگر فتنهٔ این دورانی

---

٤ C, L, Z, Y(a), Y(b); بدانند, for بدانید.
٥ All texts and all MSS. but I; زمر, for چنگ.
٦ L, Y(a), Y(a), omit و before نای.
٧ Y(b) omits و before ناقوس.
٨ I adds و after زهد.
١ I(a); خلق for طبع.
٢ C, Y(a); تا for یا.
٣ I, R, سوخته خرمن for کشتهٔ هجران ; I(a), P; کشتهٔ حیران for do.
٤ In I(a), P, L, Z, this hemistich runs thus: هیچ دورانی بی فتنه نگویند که بود in C, Y(a), the same bnt with نبودند for نگویند and iun Y(d), بگویند for نگویند.

گرم از پیش برانی و بشوخی نروم[5]
عفو فرمای که عجزست نه نافرمانی[6]

زین سخنهای دلاویز که شرح غم تست
خرمی دارم و ترسم بجوی نستانی

تو که یکروز پراگنده نبوده است دلت
صورت حال پراگنده دلان[7] کی دانی

نه گریزست مرا از تو نه امکان گریز
چاره صبرست که هم دردی و هم درمانی[8]

هم دمی بنده نوازی کن و بنشین با ما[9]
کآتشی نیست که او را بدمی بنشانی[10]

این[11] توانی که بیائی ز در سعدی باز
لیک بیرونشدن[12] از خاطر او نتوانی

سخن زنده دلان گوش کن از کشتهٔ خویش
چون دلم زنده نباشد که تو در وی جانی[13]

---

۵ C, L, C, Y(a), Y(b); توز خدمت for بخدمت بروم و بشوخی for زخدمت نروم;
I(a), P, L, Z, Y(b); تو for و .

٦ This line is omitted in I and R.

۷ I(a); ما for دلان .

۸ This line is omitted in I and R.

۹ I(a), P; ارچند for با ما .

۱۰ This line is omitted in I, R, Z.

۱۱ C, Y(a), Y(b); آن for این .

۱۲ I; ونیک بیرون روی for لیک بیرونشدن : R; و اینک بیرونشدن for do.

۱۳ This line is omitted in I and R.

۱۷۸

Metre: رمل مثمّن مخبون محذوف [⏑⏑––|⏑⏑––|⏑⏑––|⏑–⏑–]

گر درون سوختهٔ با تو برآرد[1] نفسی
چه تفاوت کند اندر شکرستان مگسی

ایکه انصاف دل سوختگان می ندهی
خود چنین روی نبایست نمودن بکسی

روزی اندر قدمت افتم وگر[2] سر برود
به ز من در سر این واقعه رفتند بسی

دامن دوست بدنیا نتوان داد ز دست
حیف باشد که دهی دامن گوهر[3] بخسی

تا بامروز مرا در سخن این سوز نبود
که گرفتار نبودم بکمند هوسی

چون سرائیدن بلبل که خوش آید[4] در باغ
لیکن آن سوز ندارد که بود در قفسی

سعدیا گر ز دل آتش بقلم درنزدی
پس چرا دود ز[5] سر میرودش[6] هر نفسی

---

۱ P; آید for آرد .
۲ I, R, C, Y(a), Y(b): اگر for وگر
۳ all texts and all MSS. but I, دولت for گوهر.
٤ C, Y(a), چه سراید for که خوش آید : I, P, آمد for آید .
٥ all MSS. und texts but L; به for ز .
٦ I(a), P, Z, Y(a), Y(b), میرودت for میرودش .

۱۷۹

Metre: رمل مثمّن مشکول [⏑⏑–⏑|–⏑––|⏑⏑–⏑|–⏑––]

کس از این نمک ندارد که تو ای غلام داری
دل ریش عاشقانرا نمکی[۱] تمام داری

نه من اوفتاده تنها بکمند آرزویت
همه کس سر تو دارد[۲] تو سر کدام داری

ملکا مها نگارا صنما[۳] بتا بهارا،
متحیّرم ندانم که تو خود چه نام داری

نظری بلشکری کن نه هزار بار از آن به[٤]
بخلاف تیغ هندی که تو در نیام داری

صفت رخام دارد تن نرم نازنینت[٥]
دل سخت نیز با او نه کم از رخام داری

همه دیدها بسویت[٦] نگران حسن[۷] رویت
منت آن کمینه مرغم که اسیر دام داری[۸]

چه مخالفت بدیدی که مخالطت بریدی[۹]
مگر آنکه ما فقیریم[۱۰] و تو احتشام داری

---

۱ C, Y(a), Y(b); نمک for نمکی .
۲ I(a); دارند for دارد .
۳ Z; قمرا for صنما .
٤ I, P, R, omit به : Z, C, Y(a), Y(b); خون بریزی for بار از آن به .
٥ In I, Y(a), and Z, نرم and نازنین are transposed.
٦ R; با for به
۷ Z; رنگ for حسن .
۸ In C, (Ya), Y(b), This line runs as follows:—
همه دیدیم برویت نگران حسن و خویت ـ نه کمینه مرغم آن من که اسیر دام داری.
۹ P; مخالفت گزیدی for مخالطت بریدی : C, Y(a), Y(b); مجالست for مخالطت.
۱۰ P, C, Y(a), Y(b); گدا for فقیر : Z; اسیر for do.

بجز این گنه ندارم[۱۱] که محبّ و مهربانم[۱۲]
بچه جرم دیگر از من سر انتقام داری
نظر از تو برنگیرم همه عمر تا بمیرم
که تو در دلم نشستی و سر مقام داری[۱۳]
گله از تو حاش لله نکنند[۱٤] و خود[۱٥] نباشد
مگر از وفای عهدی که نه بر دوام داری
سخن لطیف سعدی نه سخن که قند مصری
خجلست از آن[۱٦] حلاوت[۱۷] که تو در کلام داری

۱۸۰

Metre: هزج مثمّن اخرب مکفوف محذوف [‒ ⏑ ⏑ ‒ | ‒ ⏑ ⏑ ‒ | ‒ ⏑ ⏑ ‒ | ‒ ⏑ ‒]

مشتاق توام با همه جوری وجفائی
محبوب منی با همه جرمی[۱] و خطائی[۲]
من خود بچه ارزم که تمنّای تو ورزم
در حضرت سلطان که بردنام گدائی
صاحب نظران لاف محبت نپسندند
و انگه سپر انداختن از تیر بلائی

---

۱۱ C, Y(a), Y(b); ندانم for ندارم .

۱۲ I(a); محبت تودارم for محبّ و مهر بانم .

۱۳ This line is omitted in R.

۱٤ I; نکند for نکنند : I(a); نکنم for do: C, Y(a); Y(b); نکنیم for do.

۱٥ Y(b); خوش for خود .

۱٦ Z, C, Y(a), Y(b); این for آن.

۱۷ Z; لطافت for حلاوت . N. B. This Ode is omitted in L.

۱ L; جرمیم for جرمی .

۲ C; جوری وجفای for جرمی و خطای .

باید که سری در[3] نظرش[4] هیچ نیرزد
آنکس که نهد در طلب وصل توپائی

بیداد تو عدلست و جفای تو کرامت
دشنام تو خوشتر[5] که زبیگانه دعائی

جز عهد وفای تو که محلول نگردد[6]
هر عهد که بستم[7] هوسی بود و هوائی

گر دست دهد دولت آنم که سر خویش
درپای سمند تو کنم نعل بهائی

شاید که به[8] خون برسر خاکم بنویسند
کاین[9] بود که با دوست بسر برد وفائی[10]

خون دل آزرده[11] نهان چند بماند
شک نیست که سر برکند این[12] درد بجائی

شرط ادب[13] آنست که بادرد بسازی[14]
سعدی و نخواهی[15] زدر خلق دوائی

---

۳ L, Z; سراندر for سری در.
٤ R; قدمش for نظرش.
٥ I(a), اما به for خوشتر.
٦ R, Z, Y(b); مخلول for محلول : Y(a); معلول نبوده for محلول نگردد : C; گردند for گردد.
٧ P, بستیم for بستم.
٨ Y(a), Y(b); ز for به.
٩ I; این for کاین.
١٠ This line is omitted in R.
١١ All texts and all MSS. but I, I(a); بیچاره for آزرده.
١٢ C, Y,(a); Y(b); از for این.
١٣ P, and all texts; کرم for ادب.
١٤ I; بمیری for بسازی.
١٥ Z; نجوئی for نخواهی.

۱۸۱

Metre: مجتثّ مثمّن مجنون مقطوع [‒ ◡ ‒ ◡ | ◡ ◡ ‒ ‒ | ◡ ‒ ◡ ‒ | ◡ ◡ ‒]

مرادلیست گرفتـار عشق دلداری
سمن‌بری صنمی گلرخی جفاکاری

ستمگری شغبی فتنهٔ دلاشوبی
هنروری عجبی طرفهٔ جگر خواری

بنفشه زلفی نسرین بری سمن بوئی[۱]
کـه ماه را برحسنش نماند بازاری

همای فرّی وطاوس حسن وطوطی نطق
بگاه جلوه گری چون تذرورفتاری

دلم بغمزهٔ جادو ربود ودوری[۲] کرد
کنون بماندم بی اوچونقش دیواری

زوصل او چوکناری طمع نمیدارم
کناره کردم و راضی شدم بدیداری[۳]

زهرچه هست گزیرست وناگزیرازدوست
چـه چـاره سازد در دام دل گرفتـاری[٤]

در اشتیاق جمالش چنان همی نالم
چو بلبلی کـه بماند میان گلزاری

حدیث سعدی دروصف اوچوبیهوده است
نزددمی کـه[٥] ندارد زبان گفتـاری

---

۱ R; بصری for بوئی.
۲ R; دور for دوری.
۳ This line is omitted in R.
٤ In R this hemistich runs thus; چه چاره سازم در دشمن غم گرفتاری
٥ I, چو for که. N. B. This couplet is only found in I and R.

۱۸۲

Metre: مجتثّ مثمّن مخبون مقطوع [—–⏑|—⏑⏑—|⏑—⏑—|⏑—⏑⏑]

ندانم از من خسته جگر چه میخواهی
دلم بغمزه ربودی دگرچه میخواهی
اگر تو بردل آشفتگان[1] ببخشائی[2]
زروزگار من آشفته‌تر چه میخواهی[3]
بهرزه عمر من اندر سر وفای[4] توشد
جفازحد بگذشت ای پسر چه میخواهی
شنیده‌ام که ترا التماس شعر رهی[5] ست
توکان[6] شهدونباتی شکرچه میخواهی
بعمری ازرخ خوب تو برده ام نظری
کنون غرامت آن یک نظرچه میخواهی[7]
ز دیده و سرمن آنچه اختیار کنی
بدیده هرچه توگوی بسرچه میخواهی[8]

---

۱ I (a), P; بیچارگان for آشفتگان.
۲ C, Y(a), نبخشای for ببخشای.
۳ This line is omitted in P.
٤ All texts & all MSS. but I; هوای for وفای.
٥ R, C, Y(a), Y(b); منست for رهی‌ست.
٦ P & all texs; قند for شهد.
۷ In I(a), P and C, Y(a), this line is differently expressed as follows:
I (a). کنون غرامت آن یک‌نظر که باتومراست—زعقل ودین ودل ای پرخطرچه میخواهی
P, بعمری ازرخ خوبم نظرچه میخواهي do do do
C, & Y(a); do do do do کنون غرامت این‌یک نظر که بیشتر است
۸ This line is only found in I, I(a) P, R; هرچه for آنچه.

دریغ نیست زتو هرچه هست سعدیرا
وی آن کند که تو گوئی[۹] دگرچه[۱۰] میخواهی

۱۸۳

Metre: مضارع مثمّن اخرب [– – ⏑ | – ⏑ – ⏑ | ⏑ – – ⏑ | – ⏑ –]

نشنیده‌ام که ماهی برسر نهد کلاهی
یا سرو باجوانان[۱] هرگز رود براهی
سروبلند بستان با اینهمه لطافت
هر روزش از گریبان سر برنکرد ماهی
گرمن سخن نگویم در حسن اعتدالت[۲]
بالات خود بگوید زین راست ترگواهی[۳]
روزی چو پادشاهان خواهم که برنشینی
تا بشنوی زهر سو فریاد[۴] داد خواهی
بالشکرت چه حاجت[۶] رفتن بجنگ دشمن
توخود بچشم و ابرو برهم زنی سپاهی
خیل نیازمندان برراهت ایستاده
گرمیکنی برحمت بر[۷] کشتگان[۸] نگاهی

۹ I; خواهی for گوئی.
۱۰ I, I(a), P, R; تو هرچه for دگرچه : Z, وهرچه for do.
۱ R; رفیقان for جوانان.
۲ C, Y(a). Y(b); حد for حسن : I(a); اعتدال قدت for حسن اعتدالت.
۳ P; که خواهی for گواهی.
٤ C; Y(a), Y(b); آواز for فریاد.
٥ This line is omitted in I & R.
٦ Z, خواهی for حاجت.
۷ I, R; در for بر.
۸ Y(a); تشنگان for کشتگان.

ایمن مشو که رویت آئینه ایست روشن

تا کی چنین بماند[۹] وز[۱۰] هر کنار آهی

آخر[۱۱] چه جرم دیدی تا دشمنم گرفتی

در خود نمی شناسم جز دوستی[۱۲] گناهی

ای ماه سروقامت شکرانهٔ سلامت

از حال زیردستان میپرس گا هگاهی

شیری درین قضیّت[۱۳] کمتر شده[۱۴] زموری

کوهی[۱۵] درین ترازو کمتر شده ز[۱۶] کاهی

ترسم که باز گردی وز[۱۷] دست رفته باشم

وز تشنگی نبینی[۱۸] بر[۱۹] گور من گیاهی[۲۰]

سعدی بهرچه آید گردن بنه که شاید

پیش[۲۱] که داد خواهی[۲۲] از دست پادشاهی

---

۹ R, نماند for بماند.

۱۰ R, and all texts; در for وز: I(a), P; از for do.

۱۱ I(a), P, and all texts; گوئی for آخر.

۱۲ I(a), دشمنی for دوستی

۱۳ C, Y(a), Y(b); فضیلت for قضیّت.

۱٤ I(a); بود for شده in both hemistiches.

۱۵ L; گوئی for کوهی.

۱٦ Y(a), Y(b); چو for ز.

۱۷ All texts از for وز

۱۸ I(a), یابی for بینی.

۱۹ P; در for در.

۲۰ & C, Y(a), Y(b), this hemistich runs as follows:

(C). ورفتنی نبيني در کو زمين گياهی

Y(a). وررفتنت نبینی جز بر زمین گیاهی

Y(b). وررستنی نیابی بر گور من گیاهی

۲۱ I(a); پیشش for پیش.

۲۲ I, I(a); خواهد for خواهی: P; خواهند for do.

١٨٤

Metre: مجتثّ مثمّن مخبون محذوف [–⏑–⏑|––⏑⏑|–⏑––|–⏑⏑–]

همیزنم نفس سرد ∘ برامید کسی
که یاد ناورد از من بسالها نفسی

بچشم رحم[١] برویم گهی نظر[٢] نکند
بدست جور وجفا گوشمال داده بسی

دلم ببرد و بجان زینهارمی ندهد
کسی[٣] بشهر شما این کند بجای[٤] کسی

بهر چه در نگرم جمله[٥] روی او بینم
که دید درهمه عالم بدین صفت هوسی

بدست عشق چه شیر سیه چه مورچهٔ
بدام هجرچه باز سپیدوچه مگسی

عجب مدار زمن رویٔ زرد ونالهٔ زار
که کوه کاه شود گر برد جفای خسی

بر آستان خیالت[٦] نهاده سر سعدی
بر آستین و صالت[٦] نبوده دست رسی

---

١ R; زخم for رحم.
٢ P, R, L, Z; نظرهمی for گهی نظر.
٣ I(a); بسی for کسی.
٤ R; این نمی‌کند for این کند بجای : L, Z; این چنین کند for do.
٥ P, R, Z, L; پیش for جمله.
٦ In I(a); P, R, خیالت and وصالت are transposed.

N. B. This ode is omitted in I, Y(a), Y(b).

۱۸۵

Metre: رمل مثمّن مشکول [⏑⏑–⏑|–⏑–⏑|⏑⏑–⏑|–⏑–⏑]

همه عمر بر ندارم سر از این خمار مستی
که هنوز من نبودم که تو در دلم نشستی

تو نه مثل آفتابی که حضور و غیبت افتد
دگران[۱] روند و آیند و تو همچنان که هستی

چه شکایت از فراقت که نداشتم و لیکن
تو چو روی باز کردی در ماجرا ببستی

نظری بدوستان کن که هزار بار از آن به
که تحیّتی نویسی[۲] و هدیتی فرستی

دل دردمند مارا که اسیرتست یارا
بوصال مرهمی نه چو[۳] بانتظار خستی[٤]

نه عجب که قلب دشمن شکنی بروز هیجا
توکه قلب دوستانرا بمفارقت شکستی

برو ای فقیر دانا بخدای بخش مارا
تو و زهد و پارسائی من وعاشقی و مستی

دل هوشمند باید که بدلبری سپارد[٥]
که چو قبله[٦] ایت باشد به از آن[۷] که خود پرستی

---

۱ All texts & all MSS. but I P; همگان for دگران.
۲ C, Y(a), Y(b); بگوئی for نویسی.
۳ I, P; که for چو.
٤ This couplet is omitted in C, and Y(a).
٥ L, Z, Y(a), Y(b); سپاری for سپارد.
٦ Y(a), Y(b); چه for چو.
۷ این for آن.

چو عنان[۸] بخت و دولت نه بدست جهد[۹] باشد
[۱۰]چه کنند اگر زبونی نکنند و زیر دستی
گله از فراق یاران و جفای دوست داران[۱۱]
نه طریق تست سعدی کم خویش گیر و رستی

۱۸٦

Metre: مضارع مثمّن اخرب [– – ᴗ | – ᴗ – ᴗ | ᴗ – – ᴗ | – ᴗ – – ᴗ]

هرگز حسد نبردم بر منصبی و مالی
الاّ بر آنکه دارد با دلبری وصالی
دانی کدام دولت در وصف می‌نیاید
چشمی که باز باشد هر لحظه بر جمالی
خرم تنی که محبوب از در فرازش آید
چون رزق نیکبختان بی‌زحمت[۱] سؤالی
همچون دو مغز بادام اندر یکی خزینه
با هم گرفته انسی وز دیگران ملالی
دانی کدام جاهل بر حال ما بخندد
کورا نبوده باشد در عمر خویش حالی

---

۸ All texts & all MSS. but I; زمام for عنان.
۹ R; بجدوجهد for بدست جهد : L, Y(a), Y(b); خلق for جهد : C; بخت for do.
۱۰ This line is omitted in I(a).
۱۱ All texts & all MSS. but I; روزگاران for دوستداران.
۱ P, R; محنت for زحمت : L, Z, C, Y(a), Y(b); منت for do.

بعداز حبیب برمن نگذشت جز خیالش
وز پیکر ضعیفم نگذاشت جز خیالی
سالی و صال با او یکروز بود گوئی
و اکنون در انتظارش روزی بقدر سالی[3]
ایام را بماهی یکشب هلال باشد
و انماه دلستا نرا[4] هرشب بود[5] هلالی
صوفی نظر نبازد جز باچنین[6] حریفی
سعدی غزل نگوید جز برچنین[6] غزالی

---

۲ Z, L; خلالی for خیالی . A line apparently. corrupt follows this verse in P and all Texts and runs as follws: L, Z, P; اول که گوی بردی من بردی بدانش ـ بیدوست for بیدوست احتمالی Y(e); the same but with : گر سودمند بودی بیدولت احتیالی . اول کسیکه بودی من بودمی بدامش ـ گر سودمند بودی بیدوست احتمالی ; C, Y(a) احتیالی

۳ This is the I. variant for this hemistich : L, Z, have روزی گرش بینم باشد بقدرسال : C, Y(a), have, روزی فراق برمن اینک بقدرسالی : R, Y(b), the same but with باشد for اینک .

٤ C, Y(a), Y(b); مهربان for دلستان.

٥ I, P, R, Z; هرابروی for هرشب بود .

٦ L چنان for چنین. N. B. this ode is omitted in I(a).

چهار غزل زیر در نسخهٔ کتابخانهٔ دولتی کابل که در سال ۸۳۰ هجری تحریر یافته موجود است.

N. B. The following four odes are only found in R. (The Manuscript from the Royal Kabul Library dated 830 A. H.) They have not been included in my text.

— ۱ —

میروم با درد و حسرت از دیارت خیرباد
میگذارم جان بخدمت یادگارت خیرباد

سر زپیشت برنمی‌آرم زدستور طلب
شرم میدارم زروی گلعذارت خیرباد

هرکجا باشم همیگویم دعا بردولتت
از خداباد آفرین بر روزگارت خیرباد

گر دهد عمرم امان رویت به بینم عاقبت
ور بمیرم در غریبی زانتظارت خیرباد

گر زچین زلف تو بوئی رسد بر خاک ما
زنده بر خیزم زبوی مشکبارت خیرباد

گر زمن یاد آوری بنویس آنجا قطعهٔ
سعدیا آن گفتهای آبدارت خیرباد

— ۲ —

دیدی ای دل که دگر باره چه آمد پیشم
چه کنم با که بگویم چه خیال اندیشم
کاج برمن نرسیدی ستم عشق رخت
که فرومانده بحال دل تنگ خویشم
دلبرا نازده در مار سر زلف تودست
چه کند کژدم هجران توچندین نیشم
همچو دف میخورم از دست جفائی قفا
چنگوار از غم هجران توسر در پیشم
آب رویم چه بری آتش عشقم بنشان
کمتر از خاکم و برباد مده زین بیشم
گر بجان ناز کنی گر نکنم در رویت
تا بدانی که توانگر دلم ار درویشم
دمبدم در دلم آید که دم کفرزنم
تا بجان فتنهٔ آن طرّهٔ کافر کیشم
عقل دیوانه شد از سعدی دیوانه مزاج
با پریشانی از آن بر سر حال خویشم

— ۳ —

تا کیم انتظار فرمائی وقت نامد که روی بنمائی

اگرم زنده باز خواهی دید رنجه شو بیشترچه میپائی

عمر کوته تراست زانکه تونیز در دراز پش وعده فرمائی

از توکی برخورم که در وعده پیریٔ گشت عمر برنائی

نرسیدیم درتو و برسید صبر بیچاره را شکیبائی

بسر راهت آورم هرشب دیده را در وداع بینائی

بر رخ سعدی از وصال تو دست زرگری بو دوسیم پالائی

— ٤ —

هرشبی بادلی و صدزاری منم وآب چشم و بیداری

بنماندست آب در جگرم بسکه چشمم کند گهرباری

دل تواز کجا و غم زکجا توچه دانی که چیست غمخواری

گفتهٔ جان بیار و عشق ببر چشم بددور ازین کله داری

آنگه ازحال من شوی آگاه که چومن یکشبی بروز آری

بار عشق تو بردلم خوش بود هجر خوشتر کند بسرباری

سعدی از دست تو نخواهدشد گر کشی ور معاف میداری

تمام است